

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست

ویژه اندیشه و سیره اهل بیت :

شماره ۷۳ - بهار ۱۳۸۷

صاحب امتیاز:

آستانه مقدسه حضرت معصومه / مؤسسه زائر

مدیر مسئول:

عبدالرضا ایزدپناه

سر دبیر:

محمود مهدی پور

هیئت تحریریه:

عبدالرحیم حجتی، احمد زمانی، محمدجواد صاحبی،

احمد عابدی، غلامعلی عباسی، عباس کوثری،

جواد محدثی و محمدحسن نجفی.

مدیر داخلی:

مهدی احمدی

نشانی مجله:

قم، خیابان شهداء، جنب مدرسه امیرالمؤمنین(ع)،

دفتر فرهنگ کوثر.

تلفکس: ۷۷۳۵۴۷۸

توزیع: ۷۷۳۵۳۰۳، نشانی اینترنت:

WWW.masoumeh.com

یادآوری:

- فرهنگ کوثر از مقالات ویژه اهل بیت استقبال می کند.

- آثار به شرط برخورداری از موازین علمی، پژوهشی به نوبت چاپ می شود.

- مقاله های رسیده، پس فرستاده نمی شود.

- مؤلفان، پاسخگوی دعاوی احتمالی درباره نوشته های خود هستند.

- مقاله های ارسالی را خوانا، مستند و بر یک روی صفحه و بین ۱۰ تا ۱۵ صفحه بنویسید.

- برگرفتن از فرهنگ کوثر با ذکر مأخذ آزاد است.

- دفتر مجله در ویرایش مقالات آزاد است.

مرزهای نوآوری محمود مهدی پور ۲

اندیشه

انفاق در رهنمود قرآن محمدجعفر افسای ۷

خرد ورزی در مکتب پیامبر ۹ غلامرضا صالحی ۱۲

فلسفه زیارت پیامبر ۹ مهدی سلطانی رنانی ۱۹

صلح امام حسن از دیدگاه شهید مطهری سید سعید روحانی ۲۴

تکافل اجتماعی از نگاه امام علی ۷ ابراهیم کاملی ۳۲

سیره و تاریخ

دادخواه ولایت جواد محدثی ۳۸

امام علی ۷ و فتنه خوارج محمدجواد مروجی طبسی ۴۵

امام باقر در مبارزه با کج روی های سیاسی ... غلامرضا گلی زواره ۵۶

امام رضا به روایت اهل سنت محمد محسن طبسی ۶۵

گاه شمار حوادث در دوره حضرت معصومه محمد خردمند ۷۷

نقش امام حسن ۷ در عصر علوی ناصر بهرامی ۸۱

منزلت زن در عصر نبوی اعظم خانی ۸۸

تکریم خانواده در سیره اهل بیت سید علی نقی میر حسینی ۹۷

فرهنگ

حماسه حسینی و انقلاب اسلامی غلامرضا گلی زواره ۱۰۳

درختکاری در آموزه های اسلامی عسکری اسلام پور ۱۱۰

کسب روزی حلال احمد محیطی اردکانی ۱۲۳

اقسام شادی خداداد شمس الدین ۱۳۱

آیین ادب

ناموس درد ۱۳۷

در انتظار مادر مرتضی عبدالوهابی ۱۴۱

یاران

ابوعبید خدا شیدای اهل بیت ابوالحسن ربانی سبزواری ۱۴۴

گزارش

اسلامستیزی در کتب درسی چند کشور غیر اسلامی حسن عیدی ۱۵۰

سفرنامه کربلا سید حسن فاطمی موحد ۱۶۲



مرزهای نوآوری

نوآوری و شکوفایی نامی است که رهبر فرزانه انقلاب اسلامی برای سال جاری ۱۳۷۸ ش برگزیدند. واژه نوآوری از ابعاد گوناگونی قابل بررسی است و در این زمینه، نکاتی باید مورد توجه قرار گیرد.

اول: نوآوری در نظام آفرینش کار خداست. او هم بدیع السموات و الارض است،^۱ هم فاطر آسمان و زمین،^۲ (و کل یوم هو فی شأن)^۳، ولی نوآوری در زندگی انسان‌ها به دو بخش ارزشی و ضد ارزشی تقسیم می‌شود و شناخت آن دو از یکدیگر، از ضرورت‌های زندگی بر اساس عقل و وحی است. باید دید نوآوری در چه کارهایی مطلوب و مقبول است و در کجا زیان‌بخش و نامقبول.

جامعه بشری به دلیل نیازها و انگیزه‌های درونی، همیشه به سوی نوآوری در حرکت است؛

مهم آن است که موانع و مرزهای مطلوب و نامطلوب آن مشخص شود.

دوم: نوآوری انواع و ابعاد گوناگون دارد، که به تعداد دانش‌ها، گرایش‌های علمی، نهادهای روش‌ها و فلسفه‌ها، قابل تفکیک و دسته‌بندی است و در اینجا فهرستی از ابعاد و انواع نوآوری تقدیم می‌شود. این فهرست آفاق اندیشه و عمل را روشن‌تر می‌کند و به برنامه‌ریزان و اندیشمندان و پیشگامان «نوآوری و شکوفایی» و عمل یاری می‌رساند.

۱. نوآوری در اندیشه.
۲. نوآوری در اخلاق.
۳. نوآوری در رفتار.
۴. نوآوری در نگاه.
۵. نوآوری در پژوهش.
۶. نوآوری در نگارش.
۷. نوآوری در آموزش.
۸. نوآوری در اطلاع رسانی.

۹. نوآوری در عادات فردی.
 ۱۰. نوآوری در آداب اجتماعی.
 ۱۱. نوآوری در تولید.
 ۱۲. نوآوری در خدمات.
 ۱۳. نوآوری در توزیع.
 ۱۴. نوآوری در اهداف.
 ۱۵. نوآوری در وظایف.
 ۱۶. نوآوری در سیاست‌ها.
 ۱۷. نوآوری در برنامه‌ریزی.
 ۱۸. نوآوری در قانون‌گذاری.
 ۱۹. نوآوری در قوه قضائیه.
 ۲۰. نوآوری در دستگاه‌های اجرایی و تک تک ادارات.
- سوم:** نوآوری از نگاه فقهی به احکام پنج گانه قابل تقسیم است:
- نوآوری‌های واجب.
- نوآوری‌های مستحب.
- نوآوری‌های حرام.
- نوآوری‌های مکروه.
- نوآوری‌های مباح و آزاد.
- مهم آن است که نوآوری بر اساس موازین عقل و وحی سنجیده شود و قبل از هر گونه نوآوری و اتلاف انرژی و وقت و سرمایه عمومی و خصوصی، مشروعیت و مقبولیت آن مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد و نوآوری‌های واجب از حرام بازشناسی شود.

چهارم: برای نوآوری راستین هم گذشته را به خوبی باید شناخت و هم آینده را به خوبی باید ترسیم کرد. نوآوری حرکت از وضعیت موجود به

سوی آرمان مطلوب است. نوآوری اگر حساب شده و سنجیده و آگاهانه نباشد، به جای آنکه فرد و جامعه و نهادها را به سوی اهداف عالی و ارزشی پیش برد، به ارتجاع و عقبگرد و انحراف می‌کشد و گاهی نوآوری‌ها ابداع نیست، بدعت است.

پنجم: نوآوری حقیقت ثابت، با چهارچوب مشخص استاندارد شده نیست و نسبت به اشخاص و دانش‌ها و صنایع و قوانین و پدیده‌ها تفاوت داد. برای کسی که بر قله ایستاده، اگر به داخل دره سقوط کند، نوآوری تحقق نیافته است. اما برای کسی که راه را نیافته، پیدا کردن مسیر، خود یک اقدام برجسته و نوآوری است.

ششم: از دیدگاه علمی - فلسفی، اخلاقی، هر تحولی را نمی‌توان نوآوری نامید. گاهی تحول گامی به سوی آرمان و اهداف محسوب می‌شود. گاهی در جازدن و حرکت دورانی شناخته می‌شود و گاهی عقبگرد و ارتجاع و پسرفت است. اگر اهداف و آرمان‌های روشن نباشد، یا مقصد و مقصود اشتباه به فرد و جامعه معرفی گردد، راهی برای شناخت نوآوری و پیشرفت و ارتجاع وجود ندارد. و گاه به خیال رسیدن به «دروازه تمدن بزرگ» درب‌های جهنم وابستگی و فساد و فقر و تبعیض را در برابر ملت می‌گشایند و به جای نوآوری تاریخ را دوهزار و پانصد سال به عقب می‌کشند.

هفتم: تحول‌های بنیادی در زندگی انسان در پنج بخش ظهور و بروز دارد:

۱. تحول عقیدتی.



۲. تحول اخلاقی.

۳. تحول سیاسی.

۴. تحول اجتماعی.

۵. تحول رفتاری.

وابستگی این تحولات به یکدیگر و تأثیر دو سویه آنها شایان توجه است. «ایمان» مهم‌ترین تحول عقیدتی و مایه نوسازی اندیشه‌ها و جهان‌بینی و اهداف و آرمان‌های انسان است.

«تقوا» مهم‌ترین تحول اخلاقی و عامل قدرت اراده انسان در برابر امواج سهمگین سقوط اخلاق است.

«ولایت اولیای الهی» مهم‌ترین تحول سیاسی و پذیرش نظام مدیریت الهی بر انسان و جهان است.

«هجرت» گسستن از نظام کفر و شرک و پیوستن به امت واحد اسلامی و مهم‌ترین تحول اجتماعی است.

«توبه» و استغفار مهم‌ترین تحول بنیادی در رفتار انسان و باعث و قرار گرفتن مجدد در مدار تکامل و سوار شدن در قطار فضیلت و اخلاق و عدالت است.

انسان این پنج نوع تحول را با کمک عقل انسانی و وحی الهی در زندگی ایجاد می‌کند و «ایمان و تقوا و ولایت و هجرت و توبه» فوریت‌های زندگی انسانی است و بدون این مایه‌های حیات، انسان برای همیشه می‌میرد و از زندگی و طراوت و نشاط و شادابی می‌ماند.

نوآوری بدون این ارزش‌های آسمانی، مشکل انسان و جهان را حل نمی‌کند.

هشتم: تحولات در جهان را به دو بخش مهم می‌توان تقسیم کرد:

۱. تحولات الهی و طبیعی.

۲. تحولات انسانی و ارادی.

تحولات الهی همیشه تکاملی است. تحولات انسانی گاهی تکامی و گاهی انحطاطی است.

تحولات الهی همیشه تحول احسن و برتر است. تحولات انسانی گاهی برترین تحول است و گاهی خوب است، گاهی تحول سقوط آفرین و انحراف از مسیر است.

تحولات الهی همیشه سازنده و مثبت است. تحولات انسانی گاهی سازنده و گاهی تخریب کننده است. تحولات الهی همیشه با اهداف عالی آفرینش هماهنگ است. تحولات انسانی، گاهی هماهنگ و گاهی ناهمخوان است.

انسان با اصلاح اندیشه و اخلاق و رفتار خویش، می‌تواند در جهان اثرگذار باشد و عالم را به سود خویش به کار گیرد و با جنایت و جهل و گناه خویش مانع بهره‌گیری از جریان مداوم رحمت الهی شود.

نهم: نوآوری دو پایه دارد: ۱. پایه ثابت ۲. پایه متغیر. هر کدام از این دو پایه نباشد، تحولی مثبت و تکاملی و نوآوری ارزشی تحقق نمی‌یابد. از بین رفتن پایه ثابت، سبب محو و مسخ و تغییر هویت و ماهیت اشیا و امور است و نداشتن پایه متغیر، سبب رکود و جمود و تجرّ و

فرسودگی و کهنگی و زوال و نابودی فرد، جامعه نهاد، مؤسسه و صنعت و ... می‌شود.

نفی نوآوری و نفی ثبات در جهان چه در مرحله اندیشه و چه در مرحله عمل هر دو خطاست. نفی ابعاد ثابت انسان و جهان، اشتباه در جهان‌بینی است و نفی نوآوری، اشتباه در رفتار و عملکرد انسان را در پی دارد. انسان در مقطع زمانی «حال» ایستاده است. «نفی گذشته و ثبات در جهان» زیر پای انسان را خالی می‌کند و نفی تغییر و تحول «آینده» او را با خطر مواجه می‌سازد. بریدن از گذشته، ریشه‌های درخت زندگی را می‌خشکاند و بریدن از آینده، رشد و شکوفایی و شادابی را متوقف می‌سازد. انسان موجودی سه بعدی است: گذشته، حال، آینده. در هر گونه برنامه‌ریزی برای او باید به هر سه بعد توجه شود. نوآوری هر روزه در سیاست‌ها و قوانین یک فاجعه است و نوآوری در مدیریت‌ها با مراقبت بر سیاست‌ها، قابل دفاع و منطقی است.

دهم: نوآوری در هدف و آرمان نهایی و قبله فرهنگی، امکان‌پذیر نیست. اهداف و آرمان‌ها، قطب‌نمای حاکم بر زندگی انسان‌ها از آغاز تا انجام است. نوآوری در راه‌ها و روش‌ها، نوآوری در ابزارها و وسایل، نوآوری در انتخاب همراهان و کاروانیان، نوآوری در زمان حرکت و جایگاه استراحت همراهان است.

نوآوری در برنامه‌های بین راهی، نوآوری در انتخاب مدیر کاروان و رانندگان، نوآوری در تولید نقشه راهنما، نوآوری در میزان سرعت و

انتخاب سفر زمینی و هوایی و دریایی است. این امور، همه از میدان‌های باز برای نوآوری است. هدف، حضور در کوی دوست و طواف خانه اوست. اما همراه با دیگر مسلمانان و مشارکت در همایش بزرگ امت اسلامی. قوانینی وجود دارد که حتماً باید آن را رعایت کنند و در حج به «جدال و فسوق و رفت» نپردازند، ولی انتخاب راه و مسیر و کاروان و همراهان با خود انسان است. نوآوری در مقصد و مقصود نیست، نوآوری در احکام و مناسک و قوانین نیست، نوآوری در راه‌ها و روش‌ها، نوآوری در ابزارها و لباس‌ها و مرکب‌هاست، نوآوری در اقامتگاه‌ها و نوآوری در محمل‌ها و کجاوه‌ها و همپالکی‌ها و نوع پذیرایی در مسیر و مقصد است. قوانین الهی، جهت‌گیری الهی، و حدود و آداب حلال و حرام الهی تا روز قیامت تغییر ناپذیر است. اسلام خاتم ادیان است و پیامبر آخرین سفیر الهی، عقاید اسلامی، اخلاق اسلامی، فقه اسلامی، جایگاه تغییر و تبدیل و نوآوری نیست، نه چیزی می‌توان به دین الهی افزود و نه قانونی از قوانین الهی را می‌توان لغو کرد، اما راه‌های شناخت اسلام را می‌توان سریع‌تر پیمود، در رشته‌های گوناگون معارف می‌توان نیروهای متخصص تربیت کرد، کارهای فردی را می‌توان جمعی انجام داد، در روش‌های تحقیق و تبلیغ و تدریس و اطلاع‌رسانی می‌توان نوآوری کرد، از دانش‌های جدید می‌توان در تبیین عقاید اسلامی بهره‌گرفت. فروع و مسائل جدید را می‌توان محور پژوهش و نگارش و تدریس قرار



داد. برای خلأهای پژوهشی و آموزشی و اطلاع‌رسانی و تبلیغی می‌توان برنامه‌ریزی کرد. بخش‌های زاید و تشریفاتی و غیر ضروری را از تمام گرایش‌های علمی می‌توان زدود.

در علوم انسانی، در علوم حوزوی در منطق، فلسفه و فقه و اصول در گرایش‌های هنری و علوم طبیعی و تجربی، زوایدی وجود دارد که کارشناسان شایسته و دلسوز می‌توانند به پیرایش آن اقدام کنند. نوآوری در روش تدریس، در روش اطلاع‌رسانی، در مدیریت محراب و منبر و تدوین متون، در گزینش و پذیرش و پرورش علمی و اخلاقی، فراوان جایگاه دارد. کمتر کسی همچون شهید فرهنگ اسلامی استاد مرتضی مطهری (قدس سره) حد و مرز بین نوآوری‌های ارزشی و نوآوری‌های انحرافی، نوگرایی مطلوب و منفور را مشخص کرده است.

استاد شهید در «ختم نبوت» چنین می‌گوید: «مشکل عصر ما این است که بشر امروز کمتر توفیق می‌یابد میان این دو (پدیده‌های مولود علم و پدیده‌های مولود شهوت، خودخواهی و جاه‌طلبی و پول‌پرستی) تفکیک کند. یا جمود می‌ورزد و با کهنه پیمان می‌بندد و با هر چه نو است، مبارزه می‌کند و یا جهالت به خرج می‌دهد و هر پدیده نوظهوری را به نام مقتضیات زمان موجه می‌شمارد».^۴

در مورد دیگر می‌گوید:

«پدیده‌های هر زمان نو دو قسم است: ممکن است ناشی از یک ترقی و پیشرفت باشد و

ممکن است ناشی از یک انحراف باشد. در همه زمان‌ها این دو امکان برای بشر وجود دارد و به عبارت دیگر هیچ چیز را به دلیل نو بودن نمی‌شود، پذیرفت؛ کما اینکه هیچ چیزی را صرفاً به دلیل قدمت نه می‌شود پذیرفت و نه می‌شود رد کرد. نه نو بودن دلیل خوبی یا بدی است و نه قدمت دلیل خوبی یا بدی است. مقیاس خوبی و بدی نو بودن و قدیمی بودن نیست».^۵

سخن مولا علی^۷ را حسن ختام کلام می‌آوریم که فرمود:

«لِلْحَقِّ دَوْلَةٌ وَلِلْبَاطِلِ جَوْلَةٌ»^۶ حق دولت و دوام دارد و باطل جولان و نمایش».

«الحق جدید و إن طالعت علیه الايام و الباطل مخذول و ان نصره اقوام»^۷ حق نو و تازه است، گر چه روزگاران بر آن بگذرد و باطل شکست خورده است، گر چه گروه‌هایی آن را یاری کنند. والسلام.

پی‌نوشت‌ها

۱. بقره/۱۱۷.
۲. انعام/۱۴.
۳. الرحمن/۲۹.
۴. ختم نبوت، ص ۷۴.
۵. اسلام و مقتضیات زمان، ص ۱۱۳.
۶. غررالحکم، ج ۱، ص ۵۸۰.
۷. وسائل الشیعه (سی جلدی)، ج ۲۵، ص ۴۳۳.





۷. آنچه را که انفاق می‌کند، کوچک و کم اهمیت بشمرد؛ هرچند ظاهراً بزرگ باشد. (مدثر/۶).

۸. از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است. (آل عمران/۹۲).

۹. هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه‌ای میان خالق و خلق بداند (حدید/۷).

۱۰. و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد؛ چرا که خداوند فقط آن را می‌پذیرد. (مائده/۲۷).

آداب انفاق کننده

همچنین در آداب انفاق کننده آمده است:

اول: وقتی قصد کرد که مالی را در راه خدا انفاق کند، بداند که شیطان از او دور شده است. سریع این عمل را انجام دهد و فرصت را غنیمت شمارد که در تأخیر آن، آفات بسیاری وجود دارد.

بیشتر از آثار و انگیزه‌های انفاق سخن به میان آوردیم. اینک از زوایای دیگر آن را می‌نگریم.

در انفاق کردن نکات مهم زیر باید رعایت شود:

۱. از بهترین قسمت مال انتخاب شود، نه از اموال کم ارزش. (بقره / ۲۶۷)

۲. از اموال مورد نیاز انسان باشد. (حشر/۹)

۳. به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویت‌ها را در نظر گیرد. (بقره/ ۲۷۳)

۴. انفاق اگر مکتوم باشد، بهتر است. (بقره/۲۷۱).

۵. هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد. (بقره / ۲۶۴).

۶. انفاق باید توأم با اخلاص و خلوص نیت باشد. (بقره / ۲۶۵).

دوم: قبل از درخواست نیازمند، به او انفاق کند و نگذارد که او مجبور به درخواست شود؛ زیرا آنچه بعد از سؤال داده می‌شود، به قیمت از دست رفتن آبروی فرد است.^۱

سوم: اینکه هنگام صدقه دادن، تواضع و فروتنی از خود نشان دهد.

چهارم: صدقات و انفاق خود را در اوقات با فضیلت مثل روز جمعه، روز عید غدیر، ماه ذی الحجه یا ماه رمضان بدهد.

پنجم: صدقات واجب را آشکار بدهد که بهتر از پنهان دادن است، اما صدقات مستحب را پنهان دادن بهتر است.

ششم: از منت نهادن دوری کند و وقتی عطایی را به کسی می‌دهد، از آن دل بکند.

هفتم: آنچه به فقیر می‌دهد، به گونه‌ای باشد که باعث ذلت و خواری شخص فقیر نگردد؛ مثلاً اگر دادن پول نقد به او باعث شرمساری وی می‌شود، می‌تواند به اندازه آن جنس بدهد و اسم آن را هدیه نام نهد.

هشتم: بعد از صدقه دادن، دست خود را ببوسد؛ چون در واقع با خدا معامله کرده و دست فقیر، دست خداست.

نهم: وقتی به فقیر چیزی داد، از او طلب دعا کند؛ زیرا دعای فقیر در حق او مستجاب می‌شود.

دهم: در انفاق، استحقاق را منظور دارد. مکروه است انسان سائل را رد کند؛ و لو گمان به بی نیازی او دارد و در این صورت هم چیزی به او عطا کند.^۲

پیغمبر اکرم^۹ می‌فرماید: اگر مرد در زمان حیات خود یک درهم صدقه بدهد، بهتر از یکصد درهم صدقه در موقع مردنش است.^۳

یکی از سرمایه‌داران مدینه وصیت کرد که انبار خرمای او را پیامبر اسلام^۹ به بینوایان انفاق کند. پس از مرگ او، رسول خدا^۹ تمام خرماها را به بینوایان داد، آن گاه یک عدد خرمای خشکیده و کم مغز برداشت و به مسلمانان فرمود: سوگند به خدا که اگر خود این مرد، این یک دانه خرما را به بدبخت و گرسنه‌ای می‌داد، پاداش آن نزد پروردگار بیش از همه این انبار خرماست که من به دست خود که پیامبر خدا هستم، به فقرا و بینوایان دادم.^۴

یکی از علمای نجف می‌گوید: در نجف اشرف دیدم که عالم ربانی آیت الله سید علی قاضی طباطبایی (استاد اخلاق علامه طباطبایی) از دکانی کاهو می‌خرد، ولی برخلاف سایر مشتری‌ها که کاهوی مرغوب را جدا می‌کنند، او کاهوهای نامرغوب را جدا کرد و پولش را داد و رفت. از او علت این کار را پرسیدم. فرمود: فروشنده این کاهو آدم فقیری است. من می‌خواهم به او کمکی کنم و در ضمن نمی‌خواهم به طور مجانی باشد تا هم شخصیت و حیثیت او محفوظ باشد و هم او به پول مجانی گرفتن عادت نکند. پس این کاهوها را که کسی نمی‌خرد، از او خریداری می‌کنم.^۵

در احادیث بسیاری آمده است که آیه ۲۷۴ سوره بقره درباره حضرت علی^۷ نازل شده است؛ زیرا آن حضرت چهار درهم داشت:

درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکار و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد که می فرماید: «آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند».

مصرف انفاق

برای اینکه انفاق به بهترین شکل هزینه شود، باید به نکاتی توجه کرد:

۱. مصارف گوناگون را در نظر بگیریم و از آن میان بهترین را انتخاب کنیم.

۲. اگر فکر خودمان به جایی نرسید، با دیگران مشورت کنیم و از اندیشه آنان بهره برداریم.

۳. پس از این همه، از خداوند بخواهیم که بهترین راه مصرف را به ما نشان بدهد و ما را به آن هدایت کند.

ممکن است با یک غذا کافری را سیر کرد و یا مسلمانی را نجات داد و یا رهبری را نگهداری کرد. توجه به این ظرافت‌ها، بر اثر نورانیت و تفکر و مشورت است.

در آیه ۲۷۳ بقره قرآن، بهترین مصارف انفاق این گونه بیان شده: انفاق به کسانی که در راه خدا، محصور شده اند؛ یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر، از تلاش برای معاش و تأمین هزینه زندگی باز مانده‌اند. سپس برای تأکید می‌افزاید:

«همان‌ها که نمی‌توانند سفری کنند» و «کسانی که افراد نادان و بی‌اطلاع، آنها را از شدت عفاف غنی می‌پندارند. آنها را از چهره هایشان می‌شناسی». نیز در وصف اینان می‌فرماید: آنها چنان بزرگوارند که «هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی‌خواهند».

موانع انفاق

۱. یک دسته از این موانع همان محبت‌ها و عشق‌ها به ثروت دنیا و دارایی‌ها و بهره‌های آن است. چرا از ثروتی که با زحمت به دست آورده‌ام، به بینوایان کمک کنم؟ با اینها که رنج نمی‌کشند و می‌خواهند از رنج‌های من بهره ببرند، چرا همراهی کنم؟

۲. عده‌ای این سفسطه و این منطق را دارند که اگر خدا می‌خواست، خودش به اینها می‌داد: (أَنْطَعُمْ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ)؛ «آیا کسانی را خوراک بدهیم که اگر خدا می‌خواست، به آنها می‌خورانید؟».

۳. ضعف‌ها و نبود ظرفیت‌ها و نبود قدرت روحی. با اینکه یک انبان ذخیره دارد، یک لقمه نمی‌دهد که مبادا زمستان طولانی شود و برف‌ها ببارند و تابستان هم سبزه‌ای نروید و تا سال‌های سال کشتزاری بر دم باد موج نزند و محصولی به دست نیاید.

۴. وسوسه‌های شیطانی. شیطان می‌گوید: تو پیری داری، کوری داری!

در برابر موانع اول، آنها که به عشق بزرگ‌تری رسیدند، به راحتی از عشق‌های



کوچک‌تر نردبان می‌سازند و از آنها بهره می‌گیرند. در مورد مانع دوم، هدف همین بخور و بخوران، بنوش و بنوشان نیست. نه هدف این است که شکمی سیر شود و نه خدا این را می‌خواهد. او می‌خواهد دو دسته، خودشان را بارور کنند: یکی با دادن و دیگری با روی نینداختن، یکی با شکر و دیگری با صبر.

این ترس‌ها و ضعف‌ها و وسوسه‌های شیطانی، فقط در انفاق‌های عاطفی و تلقینی رخنه می‌کنند، اما در انفاقی که از روی شناخت و عشق و وظیفه است، دیگر ترسی نیست، حتی اگر مرگی و ذلتی باشد، آن مرگ و ذلت، سنگین و رنج‌آفرین است که در راه وظیفه نباشد و بر پایه شناخت و عشق نایستد.

همچنین رباخواری نقطه مقابل انفاق است؛ زیرا رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه و تراکم ثروت در دست عده‌ای محدود و محرومیت اکثر افراد اجتماع است. انفاق سبب پاکی افراد اجتماع، پاکی دل و طهارت نفوس و آرامش جامعه است و رباخواری سبب پیدایش بخل و کینه و نفرت و ناپاکی است.

شیطان انسان را از فقر و تنگدستی می‌ترساند، به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند. در این زمینه قرآن می‌فرماید: «شیطان به هنگام انفاق به شما وعده فقر و تهیدستی می‌دهد» و می‌گوید: تأمین آینده خود و فرزندان‌تان را فراموش نکنید و از امروز فردا را ببینید، اما این وسوسه‌های گمراه‌کننده شیطان « شما را وادار به معصیت و گناه

می‌کند». بخل و ترک انفاق در بسیاری از موارد، نوعی معصیت و گناه است. گاهی شیطان وسوسه می‌کند که اموال غیر قابل مصرف را انفاق کنیم. سپس قرآن می‌افزاید: «خداوند آمرزش از سوی خود و فضل و بخشش را به شما وعده می‌دهد».^۶

در تفسیر مجمع البیان از امام صادق^۷ نقل شده است که: هنگام انفاق دو چیز از طرف خداست و دو چیز از ناحیه شیطان. آنچه از جانب خداست، یکی «آمرزش گناهان» و دیگری «وسعت و افزونی اموال» است و آنچه از طرف شیطان است، یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشا است.

جالب توجه اینکه از امیرمومنان علی^۷ نقل شده که فرمود: هرگاه در سختی و تنگدستی افتادید، به وسیله انفاق کردن، با خدا معامله کنید^۷ (انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید).

وسعت انفاق

انفاق و گذشت، با هدف سازندگی و همبستگی و یگانگی، و با انگیزه شناخت و عشق و وظیفه، به وسعت‌ها و گسترده‌گی‌هایی می‌رسد، چه در شکل، و چه در مصرف‌ها و موردها و چه در آنچه انفاق می‌کند.

وسعت در شکل از صورت سؤال و طلب تا حد شبانه به آنها رساندن و پنهانی آنها را تأمین کردن، و تا حد بدون اجازه برداشتن و بدون اطلاع برادر، از دارایی او استفاده کردن.



کسانی که برای خدا عطا می‌کنند، خدا را بالاتر از دست‌ها می‌دانند، این بخشش را داده او می‌دانند که دوباره به خدا قرض داده می‌شود و با سودهای بی حساب برای او ذخیره می‌گردد.

وسعت در موارد مصرف، از دوست‌ها و خویشان گرفته تا کسانی که حتی به ما بدی کرده اند و ما را آزرده اند.

وسعت در مواد انفاق، از درهم و قلم و قدم گرفته تا وقت‌ها و اعتبارها و آبروها و شفاعت‌ها و... ما خیال می‌کنیم همین که چیزی نداشتیم، تکلیفی نداریم؛ در حالی که انفاق نه به ثروت، که به توانایی ما بستگی دارد:

از تو سؤال می‌کنند، چه چیز انفاق کنند؟ بگو: «هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می‌کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد» و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است. (لازم نیست تظاهر کنید، او می‌داند).^۸

این آیه هر نوع کار، مال، خدمات و سرمایه مفید و حتی امور معنوی همچون علم را نیز در بر می‌گیرد؛ هر چند مصداق مهم آن در مورد انفاق، اموال است.

گویند آیت الله شیخ جعفر کاشف الغطاء مبلغی را میان فقرا تقسیم کرد و پس از اتمام آن به نماز ایستاد. یکی از فقرا بین دو نماز نزد شیخ رفت و به او گفت: سهم مرا هم بده. شیخ فرمود: تو دیر آمدی وجه تمام شده.

فقیر غضبناک شد و آب دهان خود را به محاسن شریف شیخ انداخت.

شیخ از محراب برخاست و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود: هر کس ریش شیخ را دوست دارد، به فقیر کمک کند. پس مردم دامن شیخ را از پول پر کردند و شیخ آنها را به فقیر داد.^۹

به راستی، اگر از نعمت‌هایی که به من داده‌اند، بازخواست خواهد شد: (لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ)، چه جواب بدهم؟ و اگر از شیخ سؤال می‌شد که تو، اعتباری بین نمازگزاران داشتی، اگر این کار را نمی‌کرد، چگونه می‌توانست جواب دهد؟

گر کشی یک کور از چاه ای فلان

به که خود بالا کشی تا آسمان

گر برآری حاجت بیچاره‌ای

به که خوانی چل کرت سی پاره‌ای

در رضای یک مسلمان، ده قدم

به که سالی طی کنی راه حرم^{۱۰}

پی‌نوشت‌ها

۱. وسایل الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸.
۲. تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۹۲.
۳. جامع احادیث شیعه، ج ۸.
۴. نمونه معارف اسلامی، ص ۴۱۹.
۵. مهر تابان، به نقل از استاد حسن زاده آملی.
۶. بقره/ ۲۶۸.
۷. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۵۸.
۸. بقره/ ۲۱۵.
۹. فوائد الرضویه، ص ۷۳.
۱۰. مثنوی نراقی، ص ۳۴.





نشانه‌های روشنی برای صاحبان عقل و خرد است؛ آنان که خدا را در حال ایستاده و نشسته و آن گاه که بر پهلوی خوابیده‌اند یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند».

تأکید اساسی پیامبر اکرم⁹، همواره بر پرورش و تربیت عقل و منطق مردم بود. او کوشش می‌کرد که مسلمانان را خردورز و کنجکاو تربیت کند. این یکی از شاخص‌ها و ویژگی‌های کلیدی دین مقدس اسلام است که می‌تواند الگوی صحیح تربیت و متریقی برای همه حقیقت‌جویان عالم باشد.

مفهوم عقل

عقل در لغت به معنای ربط و اتصال آمده است و در اصطلاح همان بستن جهل و

یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی، نیروی عقل و خردورزی انسان است که او را از میان سایر موجودات عالم متمایز می‌سازد. خداوند متعال این گوهر گران بها را یکی از بالاترین مزیت‌های انسان می‌داند و بهترین بندگان را کسانی می‌داند که از این نیروی عظیم خدادادی بهره می‌جویند و دائماً در حال تفکر و تدبیر در دنیای پیرامون خود هستند؛ چنان که در قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَإِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي
الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا
وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...) ^۱؛ «در آفرینش
آسمان‌ها و زمین و رفت و آمد شب و روز،

دور کردن آن از خود است. عقل بر نیرویی که حقیقت را درک می‌کند، اطلاق شده است. نفس انسان مانند حیوان وحشی است که اگر پابند به آن زده نشود، متحیر و سرگردان می‌تازد و آدمی را به هر سو که بخواهد، می‌کشاند و به وسیله نیرویی که حقیقت را درک می‌کند، باید عقل شود و به همین جهت به نیروی درک کننده حق و حقیقت، عقل گفته می‌شود. پیامبر اکرم⁹ در تعریف عقل، آن را بزرگ‌ترین ابزار برای طرد جهالت می‌دانند و می‌فرمایند:

«إِنَّ الْعَقْلَ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسُ مِثْلُ أَخْبَثِ الدَّوَابِّ فَإِنْ لَمْ تُعَقَّلْ حَارَتْ فَالْعَقْلُ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ؛ همانا عقل بستن جهل است و نفس اماره مثل فرومایه‌ترین جنبدگان است. پس اگر پای بند نداشته باشد، متحیر و سرگردان می‌گردد. پس عقل پای بند جهل است».

بدیهی است که وقتی فردی به اندیشیدن بپردازد، آرام آرام قوه تفکرش تقویت می‌شود؛ زیرا انسان هر یک از قوای خود را بیشتر به کار گیرد، در همان زمینه بیشتر رشد و پرورش می‌یابد. ما با اندیشیدن و تفکر می‌توانیم به تدریج وجود حیوانی خود را به وجود عقلانی تبدیل کنیم و به تکامل و سعادت و تمامی خیرات برسیم. پیامبر اکرم⁹، توسل به عقل و به کار گرفتن آن را در زندگی موجب نایل شدن

به تمامی خوبی‌ها و خیرات، معرفی می‌کند و چنین می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرَ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ؛ همه خیرات در پرتو عقل‌گرایی به دست می‌آید. آن حضرت در روایت زیبایی دیگری، شاکله اساسی و ستون فقرات زندگی آدمی را، بسته به میزان استفاده او از این نیروی خدادادی می‌داند و چنین می‌فرماید:

«قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ؛ اساس وجود انسان، وابسته به عقل او است».

پاداش بر اساس تعقل

یکی از مزیت‌های دین اسلام این است که معیار و میزان در اجر و پاداش، کمیّت و بسیاری اعمال نیست تا هر کس که اعمال بیشتری دارد، پاداش او بیشتر باشد، بلکه به کیفیت عمل توجه می‌شود. اگر سطح خرد و عقل انسان در حد پایین باشد، به همان مقدار به او پاداش داده می‌شود و اگر از نظر عقلی رشد کامل یافته و از این نعمت به شکل شایسته‌ای بهره برده باشد، پاداش اعمال او نیز متعالی خواهد بود. پیامبر عظیم‌الشان اسلام نیز ارزش انسان را به میزان عقل و فکر او می‌دانست و تعقل آدمی را ملاک سنجش اعمال معرفی می‌کرد. از رسول خدا سؤال شد که اگر مردی روزها روزه بدارد و شب‌ها به عبادت بپردازد و حج و عمره به جای آورد و در راه خدا صدقه دهد و در جهاد خدا

شرکت کند و به عیادت بیماران بپردازد و تشییع جنازه کند و یار ضعیفان باشد، روز قیامت چه منزلتی نزد پروردگار دارد؟ پیامبر اکرم⁹ فرمود: «إِنَّمَا يَجْزِي عَلَى قَدَرِ عَقْلِهِ؛ همانا به میزان خرد و عقل و فکرش به او پاداش داده می‌شود».

آسیب‌های حماقت و دوری از عقل

بی‌شک انسان هر چه از رشد عقلی بیشتری برخوردار باشد، خوشبختی او در دنیا و آخرت بیشتر از دیگران خواهد بود و هر چه از این نعمت کمتر بهره بگیرد، در دنیا و آخرت بدبختی و فلاکت را برای خود به ارمغان می‌آورد. فرد عاقل ممکن است که مرتکب گناه و لغزش شود، ولی عقل و خردش او را از غوطه‌ور شدن در آلودگی‌ها باز می‌دارد و در پرتو عقل و هوشش، راه توبه و بازگشت را در پیش می‌گیرد، ولی شخص احمق، وقتی به لغزش و انحراف روی آورد، آن چنان در عصیان و نافرمانی غوطه‌ور می‌شود که علاوه بر بسته شدن راه‌های بازگشت و دشواری مسیر توبه، زیان فراوانی را بر وجود خویش وارد می‌سازد. پیامبر اعظم⁹ در روایتی، گرفتاری انسان احمق را بزرگ‌تر از فاجر می‌داند. در نزد رسول خدا⁹ از مردی تعریف و تمجید کردند. حضرت رسول⁹ پرسید: خرد و عقل او چقدر است؟ دیگران گفتند: «ما از عبادت و فضیلت او سخن می‌گوییم». حضرت

بار دیگر از عقل و خرد او سؤال کرد و فرمود: «شخص احمق در پرتو حماقت خود از آنچه فاجر و گناهکار ضرر و زیان می‌برد، بیشتر لطمه و صدمه می‌خورد و حقیقت این است که انسان‌ها به مقدار عقل و خردشان به خدا نزدیک می‌شوند».⁶

آن حضرت افعال و رفتار اندک انسان عاقل را چون که از علم و دانش سرچشمه می‌گیرد، برتر از عبادت جاهل می‌داند: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ، فَنَوْمُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ سَهَرِ الْجَاهِلِ وَ أَقَامَةُ الْعَاقِلِ أَفْضَلُ مِنْ شُحُوصِ الْجَاهِلِ؛ خداوند هرگز چیزی را پرفضیلت‌تر از عقل بین بندگان خود تقسیم نکرده‌است. پس خواب عاقل برتر از شب‌زنده‌داری جاهل است و درنگ و وقوف عاقل، از جنگ و ستیز جاهل در راه خدا برتر و بالاتر است».

دین و عقل‌گرایی

تمامی آموزه‌های پیامبران به ویژه پیامبر اکرم⁹ بر اساس عقل و تدبیر بوده است و نمی‌توان از دستورهای آنان در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ... چیزی برخلاف موازین عقل بشر یافت و همگی آنها راه خیر و سعادت را برای انسان به ارمغان آورده‌اند. پیامبر اکرم⁹ یکی از بزرگ‌ترین

ویژگی‌های پیامبران را عقل‌گرایی و تبیین مسائل بر اساس حکمت می‌داند:

«وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمَلَ الْعَقْلَ وَ يَكُونُ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ أُمَّتِهِ»؛ خداوند متعال هیچ پیامبر و رسولی را نفرستاد، مگر اینکه عقل او را کامل کرد و عقل او کامل‌تر از جمیع مردم و امت او بود.

رسول اکرم⁹ یکی از وظایف اصلی انبیا را، رفتار بر اساس عقل و منطق با مردم معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ»؛ به درستی که ما گروه پیامبران، مأمور هستیم که با مردم بر اساس عقل آنها صحبت کنیم.

عقل، بزرگ‌ترین ثروت

هر کس که از نیروی خرد و تعقل برخوردار است، در واقع تمامی سعادت‌ها به او داده شده است و انسان‌هایی که از این نیرو بهره نمی‌برند، دچار فقر و فلاکت مادی و معنوی خواهند شد. رسول اکرم⁹ خطاب به حضرت علی⁷، عقل و تفکر را بالاترین سرمایه زندگی می‌داند و جهالت و دوری از خرد را تقبیح می‌کند:

«يَا عَلِيُّ لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالَ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ»؛ یا علی! هیچ فقری بالاتر از جهالت نیست و هیچ ثروتی سودمندتر از عقل نیست.

عقل و دایره تکلیف

در اسلام، دایره مسئولیت و تکلیف انسان بر اساس عقل است. هر چه میزان عقل در انسان بیشتر باشد، وظیفه و مسئولیت او نیز به مراتب سنگین‌تر از دیگران خواهد بود و همین‌طور به هر مقدار که آدمی از دایره بینش و عقل در حد پایین قرار گیرد، تکلیف او نیز سبک‌تر است. پیامبر اکرم⁹ اولین شرط تکلیف و مسئولیت انسان را عاقل بودن می‌داند و انسان‌هایی را که قدرت تعقل ندارند، از مدار مسئولیت خارج می‌داند.

«رُفِعَ الْقَلَمُ عَنِ الصَّبِيِّ وَ الْمَجْنُونِ»؛ قلم تکلیف و مسئولیت از کودک و دیوانه برداشته شده است.

آن حضرت در حدیث نورانی دیگری عقل را موجب رسیدن به عبادت واقعی پروردگار می‌داند و می‌فرماید: «وَمَا أَدَّى الْعَبْدُ فَرَايِضَ اللَّهِ حَتَّى عَقَلَ مِنْهُ وَلَا بَلَغَ الْعَابِدُونَ فِي فَضْلِ عِبَادَتِهِمْ مَا بَلَغَ الْعَاقِلُ وَالْعُقَلَاءُ أَوْلُوا الْأَبَابِ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَبَابِ)»؛^{۱۲} هیچ گاه بنده فرایض خدا را به خوبی به جای نمی‌آورد تا اینکه آن را با عقل دریابد و همه عابدان در فضیلت عبادتشان به عاقلان نمی‌رسند و عاقلان همان صاحبان خرد هستند که خداوند در مورد آنها می‌فرماید (وَأُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَبَابِ). (زمر/۱۸).

رابطه تنگاتنگ علم و عقل

علم چراغ فروزانی فرا روی انسان‌های عاقل و پر واضح است که اگر عقل در خدمت علم و دانش قرار گیرد، بهتر و کامل‌تر می‌تواند به ایفای نقش خود بپردازد. خداوند متعال افراد جاهل را همانند مرده تلقی کرده است و جهل را مثل تاریکی‌های وحشت‌آور دانسته و فقط انسان‌های عالمی را که از نیروی تعقل خود استفاده می‌کنند، دارای حیات واقعی معرفی می‌کند: (وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ) (عنکبوت/۴۳)؛ و ما این مثال‌ها را برای همه مردم آوردیم، ولی تنها دانشمندان هستند که با عقل و خرد، آنها را در می‌یابند. پیامبر اکرم^۹، پی‌جویی علم و دانش را یکی از بزرگ‌ترین وظایف انسان‌های عاقل می‌داند و می‌فرماید:

«أُطْلِبُ الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»^{۱۳}
علم را از دوران کودکی تا مرگ فراگیر.

آن حضرت در جای دیگر، علم‌جویی را موجب قرب به خداوند معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا
إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ بُعَاةَ الْعِلْمِ»^{۱۴} به دست آوردن
دانش بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که
خداوند طالبان علم را دوست دارد.

ویژگی‌های انسان عاقل

همه موجودات مادی و مجرد دارای آثار و نشانه‌هایی‌اند که در پرتو آن آثار می‌توان به وجودشان پی‌برد. انسان عاقل نیز در زبان پیامبر^۹ چنین نشانه‌ها و علائمی دارد:

الف) خاموشی بجا

یکی از نشانه‌های آشکار و بارز شخص عاقل، کم سخنی و سکوت است. روان‌شناسان اعتقاد دارند که وقتی آدمی فکر می‌کند، به ناچار از سخن گفتن باز می‌ماند؛ پس هر گاه فردی از سخن گفتن باز ماند، به یقین به اندیشیدن خود کمک کرده است. پیامبر اکرم^۹ سکوت و خاموشی به موقع را موجب سلامتی انسان ذکر می‌کند و چنین می‌فرماید:

«الْزَمِ الصَّمْتَ تَسْلَمَ»^{۱۵} به خاموشی خوگیر
تا سلامت خود را حفظ کرده باشی.

البته نباید فراموش کرد که اولاً، سکوت در هر جا به خصوص هنگامی که بیان حقایق ضرورت دارد، مناسب نیست. ثانیاً، می‌بایست سکوت نیز همراه با تفکر و درس‌آموزی باشد. حضرت علی^۷ یکی از حالات خوب رسول الله^۹ را سکوتی بیان می‌کند که در آن، درس‌آموزی و ادب وجود داشت:

«كَلَامُهُ بَيَانٌ وَصَمْتُهُ لِسَانٌ»^{۱۶} کلام آن
حضرت بیان لطیف بود و سکوت و خاموشی او
نوعی سخن گفتن (پنهان) بود.



ب) دوراندیشی

شخص عاقل هر گاه بخواهد سخنی به زبان آورد و یا دست به کاری بزند، اول تمام ابعاد و زوایای آن سخن و فعل را مورد بررسی و تدبیر قرار می‌دهد و بعد از ارزیابی مصالح و مفاسد آن و تاییدات عقلی، به انجام آن کار اقدام می‌کند. حضرت همیشه مردم را به تفکر و تدبیر قبل از هر کاری فرا می‌خواند و آن را از نشانه‌های عقل می‌دانست. حضرت در این باره چنین می‌فرماید:

«أَوْصِيكَ إِذَا أَنْتَ هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ فَإِنَّ يَكُ رُشْدًا فَاْمُضِهِ وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَانْتَهُ مِنْهُ»^{۱۷} من تو را سفارش می‌کنم که هر گاه قصد انجام کاری را داشتی، پایان و نتیجه آن را در نظر بگیر. اگر پایان کار، رشد و هدایت بود، به انجام آن کار اقدام ورز و اگر گمراهی و ضلالت بود، از انجام آن دوری کن.

ج) کسب تجربه

واضح است که هر انسان عاقلی باید بکوشد که از گذشته‌های خود استفاده کند و چندین باره از حوادث تلخ و سخت گذشته، آسیب نپذیرد. پیامبر اکرم^۹ یکی از ویژگی‌های مؤمن را عبرت از گذشته می‌داند و کسب آموخته‌های گذشته را یکی از عوامل رشد عقلی معرفی می‌کند و می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ لَا يُلْدَغُ مِنْ جُحْرِ مَرَّتَيْنِ»^{۱۸}

انسان مؤمن و زیرک هرگز دوبار دستش از سوراخ مار گزیده نمی‌شود.

ه) پیروی از دستور الهی

جوهره اصلی عقل، اطاعت و پیروی از دستورهای الهی است. روح اطاعت از دستورهای خداوند در هر کسی بیشتر باشد، عقل او نیز از دیگران کامل‌تر خواهد بود؛ زیرا نسبت عقل به اطاعت همانند نسبت علت به معلول است و خردمند کسی است که از گناهان پرهیز کند و از عیوب خویش مبرا گردد. پیامبر اکرم^۹ در این باره چنین می‌فرماید:

«إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ كَثِيرَ الصَّلَاةِ وَكَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا تُبَاهُوا بِهِ حَتَّى تَنْظُرُوا كَيْفَ عَقْلُهُ»^{۱۹} هر گاه مردی را دیدید که زیاد نماز می‌خواند و زیاد روزه می‌گیرد، به او مباهات نکنید تا از عقل او مطلع شوید.

آن حضرت در حدیث دیگری یکی از خصوصیات انسان عاقل را معرفت الهی و عمل به دستور او معرفی می‌کند و چنین می‌فرماید:

«قَسَمَ اللَّهُ الْعَقْلَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَجْزَاءَ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ كَمُلَ عَقْلُهُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ فَلَا عَقْلَ لَهُ حُسْنُ الْمَعْرِفَةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حُسْنُ الطَّاعَةِ لِلَّهِ وَ حُسْنُ الصَّبْرِ عَلَى أَمْرِهِ»^{۲۰} خداوند عقل را به سه جزء تقسیم کرد. هر کس که این اجزا در او باشد، عقلش کامل

است و کسی که فاقد آن باشد، صاحب عقل درست نیست و آن سه جزء عبارت‌اند از: شناخت صحیح خدا، عبادت درست خدا، صبر ورزیدن در امر خدا.

حاصل سخن

با توجه به نقش و جایگاه تعقل و خردورزی در دین مقدس اسلام، می‌توان بزرگ‌ترین ذخیره گنجینه انسان را نیروی عقل و معرفت دانست که خداوند متعال آن را در وجود انسان به ودیعت نهاده است. به عبارت دیگر، فرماندهی وجود انسان برعهده عقل است و هر قدر اَمّت اسلام دارای عقول پرتوان‌تر باشند، در برخورد با مشکلات و دشواری‌های زندگی و محیط پیرامون، بیشتر از نابودی و هلاکت برکنار خواهند ماند و سلامت و سعادت خود را به منصب ظهور خواهند گذاشت؛ چنان که پیامبر اکرم^۹ در این باره چنین می‌فرماید:

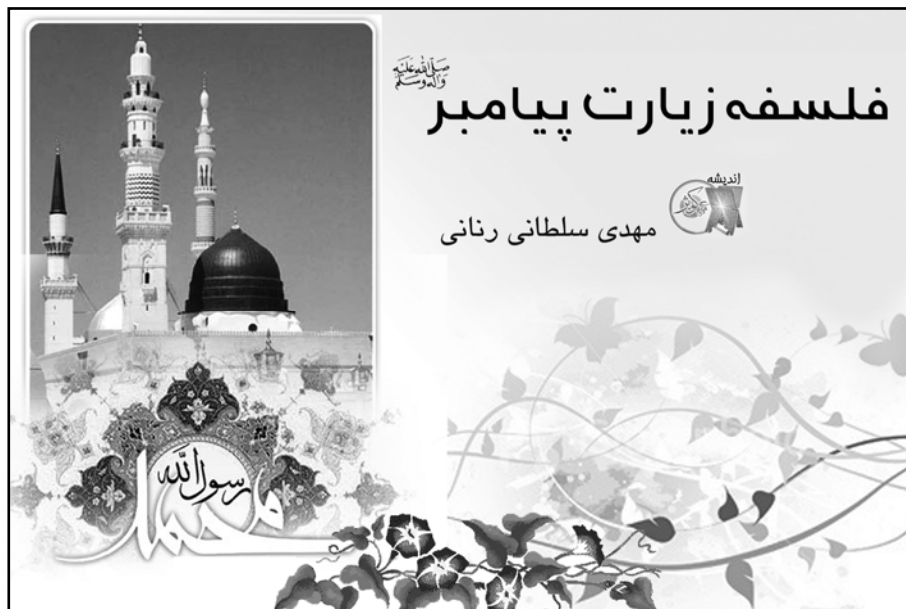
«دَعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ»^{۲۱} ستون وجودی انسان عقل و خرد اوست.

پی‌نوشت‌ها

۱. آل عمران/ ۱۹۰ - ۱۹۱.
۲. تحف العقول، بخش مواظب النبی، چاپ سوم، ص ۱۶.
۳. رشد عقلی، مجید رشیدپور، چاپ سوم، ص ۱۵.

۴. همان.
۵. بحارالانوار، ج ۱، ص ۸۴.
۶. رشد عقلی، مجید رشیدپور، به نقل از محجة‌البیضاء، باب عقل، ص ۳۵.
۷. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۷، کتاب عقل و جهل.
۸. همان.
۹. همان، ص ۷۶.
۱۰. همان، ص ۸۴.
۱۱. سفینه البحار، ص ۴۴۳.
۱۲. مرآة العقول، ج ۱، ص ۳۷.
۱۳. سفینه البحار، ماده علم، ص ۲۲۰.
۱۴. مرآة العقول، ج ۱، ص ۹۸.
۱۵. رشد عقلی، مجید رشیدپور، ص ۵۵، به نقل از سفینه البحار، ماده صحت.
۱۶. همان، ص ۵۴.
۱۷. همان، ص ۵۸، به نقل از سفینه البحار، ماده تدبر.
۱۸. همان، ص ۶۱.
۱۹. مرآة العقول، ج ۱، ص ۸۵.
۲۰. رشد عقلی، مجید رشیدپور، ص ۱۵۳، به نقل از سفینه البحار، باب عقل.
۲۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۹۰، ح ۱۷.





مقدمه

زیارت پیامبر اعظم⁹ یکی از عبادات شرعی و بسیار مؤکد شریعت اسلام است و از سنت‌های حسنه به شمار می‌رود. وهابیان که فتاوا و عقاید نادر آنها مشهور است، در این مورد فتوایی خلاف نظر اسلام صادر کرده‌اند که از ابعاد غلط فقهی آن نمی‌توان غافل شد. بر اساس رأی فقهی آنها، بار سفر بستن و شدّ رِحال به قصد زیارت مضجع نورانی نبی اعظم⁹ حرام است و از مصادیق سفر معصیت به شمار می‌آید که مسافر باید نماز خود را در آن تمام بخواند. در این مقاله سعی نگارنده بر آن است که به بررسی دلایل و مستندات حرمت زیارت پیامبر اعظم⁹ از بعد فقهی بپردازد و آنها

را مورد نقد قرار دهد و بر استحباب فراوان زیارت آن حضرت در نظر اسلام تأکید کند.

فتوای وهابیت در این باره

محمد بن عبدالوهاب، سر شاخه فرقه وهابیت، معتقد است: «سَنَ زیارة النبی⁹ الا انه لا یشد الرجل الا لزیارة المسجد و الصلاة فیه»^۱. طبق این فتوا، اگر چه زیارت پیامبر اعظم⁹ موافق سنت و مورد پذیرش است، ولی از بار سفر بستن برای این هدف، نهی شده است. عبدالعزیز بن باز، مفتی بزرگ وهابیت، روایات وارده در باب «فضیلت زیارت پیامبر اعظم⁹» را مردود شمرده، چنین فتوا می‌دهد: «يجوز للمسلم أن يسافر إلى المدينة للصلاة في المسجد النبوی، بل يستحب و لا يجوز له

أَنْ يَسَافِرَ إِلَى الْمَدِينَةِ مِنْ أَجْلِ زِيَارَةِ قَبْرِ
النَّبِيِّ ⁹ أَوْ قُبُورِ أُخْرَى ^۲.

طبق این رأی فقهی، سفر کردن با هدف
اقامه نماز در مسجد پیامبر ⁹ جایز و مستحب
است، ولی برای زیارت آن حضرت یا زیارت
امامان بقیع : یا حمزة سید الشهداء ⁷ و ...،
ممنوع و نامشروع است.

ابوهریه نیز روایت کرده است که شدّ رحال
و بار سفر بستن، تنها برای رفتن به مسجد
الحرام در مکه، مسجد النبی ⁹ در مدینه و
مسجد الاقصی در فلسطین جایز و در غیر این
سه مورد ممنوع است. ^۳

به طور کلی، از نگاه وهابیت روایاتی که در
بیان ارزشمندی و فضیلت زیارت مرقد مطهر
پیامبر اعظم ⁹ نقل شده، همگی ضعیف، بلکه
مجمعول است و قابل استناد نیست. ^۴ فتوای پیش
گفته وهابیت، گر چه ممکن است در ظاهر
فتوایی غیر اجتماعی و امری عبادی و فردی
جلوه کند که تنها به یک امر اخروی و مرتبط با
جهان پس از مرگ می پردازد و در مورد زیارت
اهل قبور و رفتگان به دیار باقی است، ولی
حقیقت این است که این قبیل آرای فقهی،
اموری صرفاً اخروی و معنوی نیست، بلکه تأمل
در ابعاد گوناگون آن، از مسائل عمیق اجتماعی و
سیاسی در جامعه اسلامی و اندیشه های
مسلمانان حکایت دارد و امری نیست که فقط در

حد عقیده ای دینی یا نظریه فقهی مرتبط با
حیطه خصوصی افراد و جامعه باقی بماند.

بررسی و نقد تحلیلی فتوا

روایت «لا تشدّ الرحال ...» با قطع نظر از
مباحث سندی، از جهت دلالت، مشتمل بر جمله
استثنائیه است که مستثنی منه آن حذف شده و
برای فهم دقیق و نتیجه گیری صحیح از آن،
لازم است مستثنی منه آن مشخص شود. در
مورد مستثنی منه این روایت دو احتمال مطرح
است: یکی اینکه مستثنی منه آن «مکان من
الأمکنه» باشد و دیگری «مسجد من المساجد».

۱. اگر «مکان من الأمکنه» به عنوان
مستثنی منه روایت پذیرفته شود و مفهوم حدیث
این گونه باشد: «لا تشدّ الرحال إلی مکان
من الأمکنه الاّ الی ثلاثة مساجد» نتیجه
این احتمال، گسترش دایره نهی از شدّ رحال
است و لازمه اش آن است که گفته شود: هر
مسافرت و بار سفر بستنی، جز برای سه مسجد
یاد شده، مورد نهی شرعی قرار گرفته است و
باید از آن پرهیز کرد. بسیار واضح است که
نمی توان تمامی مسافرت ها را حرام و منهی عنه
شمرد؛ چون مسافرت ها را می توان به احکام
تکلیفی پنج گانه تقسیم کرد و از این رو، حتی
بعضی از آنها را می توان واجب یا مستحب
دانست؛ مثلاً از سفر برای جهاد، آموختن فقاقت
در دین و صلّه رحم نه تنها نهی نشده، بلکه در

مواردی واجب و و در مواردی مطلوب شرعی است. بنابراین اخذ به عموم و گسترده شمردن دایره مدلول روایت، برخلاف ضروریات شریعت اسلامی است.

۲. احتمال دوم آن است که گفته شود: «لا تشد الرحال إلى مسجد من المساجد إلا إلى ثلاثة مساجد». نتیجه و مفاد روایت، طبق این احتمال آن خواهد بود که روایت، بار سفر بستن به قصد مساجد را مطرح می‌کند و اصولاً در مقام بیان حکم مسافرت‌های دیگر از جمله زیارت مضجع شریف و مرقد مطهر رسول الله^۹ نیست.

به طور کلی، با توجه به بطلان احتمال نخست و فقدان احتمال دیگر، جز همان احتمال دوم، ناگزیر به پذیرش این احتمال هستیم، به ویژه آنکه این احتمال با ظهور جمله استثنائی، تناسب و سازگاری بیشتری دارد و نتیجه آن این خواهد بود که از سفر برای سه مسجد نهی نشده و سایر مساجد مورد نهی واقع شده‌اند. البته توجه به این نکته هم ضرورت دارد که چون خود پیامبر اعظم^۹ به قصد مسجد قبا سفر کرد، لذا نهی روایت را نمی‌توان تحریمی دانست و نهی آن را باید ارشادی به شمار آورد و در واقع، مفاد و مدلول واقعی روایت این است که شدّ رحال و زحمت سفر را بر خود هموار کردن، زحمتی بی‌فایده است؛ چون اقامه نماز در تمامی مساجد

ثواب یکسان دارد و به جز مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد الاقصی، مساجد دیگر در فضیلت، با هم برابری می‌کنند. در هر حال، نهی روایت را چه تحریمی مولوی و چه ارشادی بدانیم، تفاوتی در نتیجه ندارد؛ چون که سفر به سوی مدینه منوره برای زیارت پیامبر اعظم^۹ ربطی به مدلول روایت «لا تشد الرحال» ندارد و حکم زیارت آن حضرت را باید از ادله استنباط کرد.^{۱۰} از این رو، ابوحامد غزالی درباره حکم زیارت پیامبر اعظم^۹ و دلالت روایت «لا تشد الرحال» معتقد است:

«مسافرت عبادی مستحب است؛ از جمله مسافرت برای زیارت قبور انبیا، صحابه و تابعین و دیگر علما و اولیا، و این موضوع با این حدیث پیامبر^۹ که فرمود: «لا تشد الرحال الا الى ثلاثة مساجد»، منافات و تعارضی ندارد؛ زیرا حدیث مربوط به مساجد است و مساجد از آنجا که همه در فضیلت یکسان هستند، ترجیحی در سفر به سوی آنها نیست، مگر این سه مسجد، به جهت خصوصیتی که دارند و سفر برای آنها اشکال ندارد و این سفر غیر از سفر برای زیارت قبور اولیای الهی است».^{۱۱}

استحباب مؤکد زیارت پیامبر اعظم^۹

الف) اجماع مذاهب اسلامی

زیارت پیامبر اعظم^۹ یکی از عبادات شرعی و از جمله مستحبات مؤکد در شریعت

اسلام است. ابن ادریس حلی در فضیلت زیارت پیامبر^۹ می‌گوید:

«زیارة رسول الله^۹ عند قبره و كل واحد من الأئمة من بعد^۹ في مشاهدتهم من السنن المؤكدة و العبادات المعظمة في كل جمعة أو كل شهر أو كل سنة إن أمكن ذلك و إلا فمرة في العمر؛ زیارت پیامبر اعظم و سایر معصومان : نزد قبور مطهرشان، از سنن، مستحبات و عبادات مؤکدی است که اگر انسان در هر جمعه، در هر ماه یا هر سال موفق به آن نمی‌شود، شایسته است لااقل در طول عمرش یک بار آن را به جای آورد».^۷

صاحب جواهر در شرح عبارت، این استحباب را امری اجماعی بلکه از ضروریات دین می‌شمرد.^۸ ضروری دین بودن این مسئله اهمیت اساسی و به سزایی دارد؛ از جمله این که منکر آن را می‌توان به ارتداد محکوم کرد.

از نظر دیگر مذاهب اسلامی نیز استحباب زیارت قبر پیامبر اعظم^۹ مسئله‌ای روشن و تردید ناپذیر است. عبدالرحمن جزیری در این باره معتقد است:

«لاریب فی أن زیارة قبر المصطفی (علیه الصلاة و السلام) من أعظم القرب و أجلها شأنًا».^۹

تقی الدین سبکی شافعی نیز به نقل از علامه امینی (رضوان الله علیه) معتقد است:

«لا حاجة إلى تتبع كلام الاصحاح فی ذلك مع العلم باجماعهم و إجماع سایر العلماء علیه، و الحنیفة قالوا: أن زیارة قبر النبی^۹ من أفضل المندوبات و المستحبات بل یقرب من درجة الواجبات».^{۱۰}

ب) مستند استحباب زیارت نبوی^۹

در جوامع روایی فریقین، احادیث مرتبط با اهمیت و فضیلت زیارت مرقد شریف پیامبر اعظم^۹ به قدری گسترده است که بیش از حد تواتر تلقی می‌شود.

ابن قولویه قمی در کامل الزیارات، در ابواب متعدد، ده‌ها روایت قریب المضمون را در فضیلت زیارت پیامبر اعظم^۹ نقل می‌کند.^{۱۱}

شیخ حرّ عاملی (علیه الرحمه) نیز در شش باب از ابواب مزار، ده‌ها روایت در فضیلت زیارت پیامبر اعظم^۹ و چگونگی آن می‌آورد و عنوان باب سوم از ابواب مزار را چنین قرار داده است: «باب تأکد استحباب زیارة قبر الرسول الله^۹ و إجماع الوالی الناس علیها و وجوبها کفاية كل سنة».^{۱۲}

علامه امینی (رضوان الله علیه) روایاتی را از بیش از چهل منبع روایی عامه نقل کرده است که از آن قبیل است:

۱. «مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجِبَتْ لَهُ شفاعتي».^{۱۳} (در ۴۱ منبع آمده است).
۲. «مَنْ حَجَّ مَزَارَ قَبْرِي بَعْدَ وَفَاتِي كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي حَيَاتِي».^{۱۴} (در ۲۵ منبع وارد است).

۳. «مَنْ حَجَّ الْبَيْتَ وَلَمْ يَزِرْنِي فَقَدْ جَفَانِي»^{۱۴} (در نه منبع آمده است).

نتیجه

۱. زیارت پیامبر اعظم^۹ به عنوان یک اصل مسلم و سنت حسنه، در روایات متواتر فریقین مورد تأکید و اهتمام فراوان است.

۲. فقههای مذاهب اسلامی بر اساس روایات متواتر، همگی فتوا به استحباب مؤکد آن داده‌اند و این موضوع از امور اجماعی قطعی و مورد اتفاق مسلمانان است.

۳. زیارت مرقد مطهر پیامبر اعظم^۹ نه تنها در بعد معنوی و روحانی، بلکه در ابعاد اجتماعی و سیاسی نیز حائز اهمیت و قابل توجه است.

۴. زیارت نبی اکرم^۹ از مهم‌ترین محورهای وحدت امت اسلامی است و مسلمانان می‌توانند در پرتو تمسک به توحید و اعتصام به جبل الله و گردآمدن در اطراف مضجع شریف نبوی^۹ و عمل به آموزه‌های عملی آن حضرت، بر دشمنان بدخواه و مستکبر خویش غلبه کنند و با وهابیان که محور مهم وحدت اسلامی را نشانه گرفته‌اند، مقابله کنند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: فتاوی‌ای تتعلق بأحكام الحج و العمره و الزيارة، ص ۱۸۲-۱۸۵.

۲. الاحادیث الواردة فی زیارة قبر النبی^۹ خاصّة، فكلها ضعيفة، بل قيل إنها موضوعة؛ ر.ک: الهدية السنية، رسالة دوم؛ آیین وهابیت، ص ۱۲۲-۱۲۴ و ۱۸۴-۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۴. ر.ک: منهج السنّة، ج ۲، ص ۱۴۴؛ التوسّل و الوسيلة، ص ۷۲ و ۱۵۶؛ شيعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴؛ فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۴۳، ص ۱۲۱-۱۲۴.

۵. ر.ک: فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۴۳، ص ۱۲۴.

۶. احیاء العلوم، ج ۲، کتاب آداب السفر، ص ۲۷۴.

۷. شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۷۸.

۸. جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۷۹-۸۱.

۹. الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ۵۹۴.

۱۰. ر.ک: شفاء المنام فی زیارة خير الأنام، ص ۴۸؛ الغدير فی الکتاب و السنة الأدب، ج ۵، ص ۱۱۱-۱۱۳؛ علامه امینی در تتبع و پژوهشی کامل، بیش از چهل سخن از بزرگان مذاهب اربعه را در تبیین استحباب و اهمیت زیارت قبر نبوی جمع‌آوری کرده است. ر.ک: الغدير، ج ۵، ص ۱۰۹-۱۲۵.

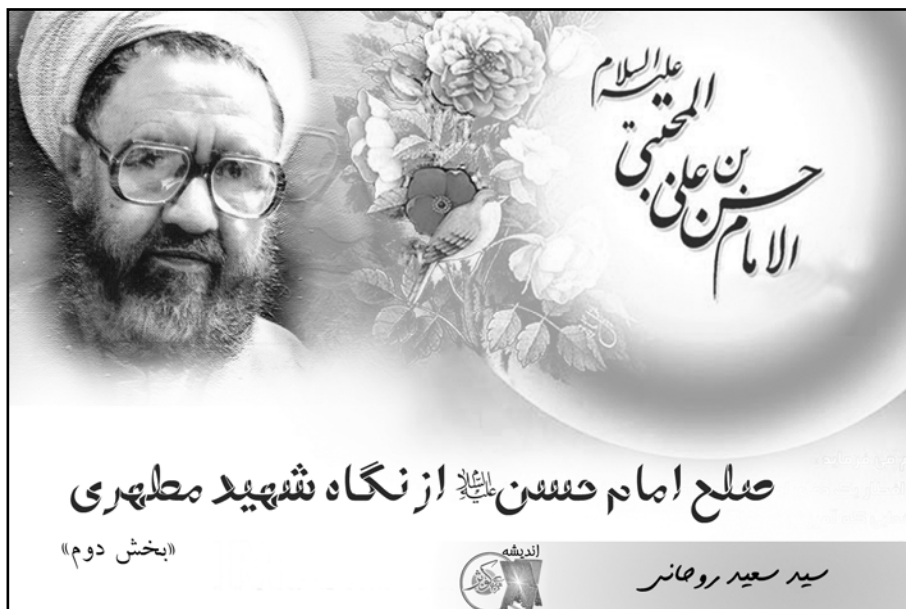
۱۱. کامل الزیارات، ص ۶-۱۵.

۱۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۶۰-۲۶۴؛ شایان ذکر اینکه در جوامع روایی شیعه، روایاتی که در فضیلت، استحباب و اهمیت زیارت نبوی وارده شده است، با همان مضمون و یا نزدیک به آن، در بسیاری از منابع روایی عامه نیز آمده است.

۱۳. ر.ک: الغدير فی الکتاب و السنة الأدب، ج ۵، ص ۸۶-۹۱.

۱۴. همان، ص ۹۲-۱۰۸.





**من که حرف‌های تو را قبول ندارم.
معاویه را مردم در زمان حضرت امیر
شناخته بودند...**

جواب: اتفاقاً در آن سفید امضا، معاویه می‌توانست نیرنگ دیگری به کار برد و آن این است که ببیند شرایطی که امام حسن⁷ می‌نویسد، یک شرایط اسلامی است یا شرایط غیراسلامی؟ چون معاویه از نظر وضع و موقعیت خودش - از نظر واقعیت هم همین‌طور - می‌خواست روشن شود که امام حسن چه می‌خواهد؟ (هم امام حسن⁷ می‌خواست این کار بشود و هم معاویه) آیا شرایط او به نفع خودش است یا به نفع مسلمین؟ ما دیدیم همه شرایط به نفع مسلمین بود، و غیر از این، امام حسن⁷ نه می‌توانست کاری بکند و نه می‌کرد.

در این مقاله پرسش‌ها از نویسنده است و پاسخ‌ها از آثار شهید فرهنگ انقلاب اسلامی آیت الله مرتضی مطهری برگرفته و تدوین شده است.

۹. سؤال: اینکه فرمودید: «اگر امام حسن⁷ صلح نمی‌کرد تاریخ او را ملامت می‌کرد که چرا با اینکه می‌توانستی شرایط خود را در صلحنامه بگنجانی، این کار را نکردی»، درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مردم فرستادن کاغذ سفید امضا برای امام حسن⁷ را یک نیرنگ تلقی می‌کردند؛ چرا که این کار بدین معنی است که تو هر چه می‌خواهی بنویس؛

شما می‌گویید که مردم این را نیرنگ تلقی می‌کردند. اتفاقاً مردم می‌گفتند چه آدم خوبی است! (و به امام حسن می‌گفتند: حرف‌هایت را بزن، ببینیم آخر تو چه می‌خواهی؟ آیا حرفت فقط این است که من باید خلیفه باشم یا حرف دیگری داری؟ اگر حرف دیگری داری، اینکه حاضر است که واقعاً مسلمین را به سعادت برساند.

شما بعد فرمودید که معاویه را مردم در زمان حضرت امیر شناخته بودند. اتفاقاً قضیه این طور است که مردم معاویه را بد آدمی شناخته بودند و خوب حاکمی، و اینکه مردم کوفه سست شدند، یکی به همین خاطر بود آنهايي که معاویه را شناخته بودند به این صورت شناخته بودند که درست است که آدم بدی است، اما حاکم خوبی است. اگر او حاکم شود، هیچ فرقی میان مردم کوفه و غیر کوفه نخواهد گذاشت، مخصوصاً معروف شده بود به حلم و بردباری.

معاویه یک حلم سیاسی‌ای داشت و مورخین به او عیب گرفته‌اند که نتوانست حلم سیاسی خود را در مورد کوفه عملی کند، و اگر می‌کرد از نظر معنوی هم پیروز می‌شد. معاویه معروف بود به حلم سیاسی. مردم می‌رفتند به او فحش می‌دادند، می‌خندید و در آخر پول می‌داد و [نظر] آنها را جلب می‌کرد. می‌گفتند: برای حکومت بهتر از این دیگر نمی‌شود پیدا کرد،

حالا آدم بدی است، آدم بدی باشد. امام حسن⁷ هم بر همین اساس (تصمیم به صلح گرفت، و گویی به مردم می‌گفت: بسیار خوب، ما این آدم بد را آوردیم که کارها را خوب انجام دهد، حال ببینید آن طور که شما انتظار دارید که این آدم بد، کارها را خوب انجام دهد، انجام خواهد داد یا انجام نخواهد داد. هرگز معاویه به‌عنوان یک حاکم جائز شناخته نشده بود، به‌عنوان یک مرد جاه طلب شناخته شده بود، نه بیش از آن. معاویه را واقعاً دوران صلح امام حسن شناساند، از نظر اینکه چگونه حاکمی است.^۱

معاویه با آن دستپاچگی که داشت، تمام این شرایط را پذیرفت. نتیجه‌اش این شد که معاویه فقط از جنبه سیاسی پیروز شد؛ یعنی نشان داد که یک مرد صددرصد سیاستمداری است که غیر از سیاستمداری هیچ چیز در وجودش نیست؛ زیرا همین قدر که مسند خلافت و قدرت را تصاحب کرد، تمام مواد قرارداد را زیرپا گذاشت و به هیچ کدام از اینها عمل نکرد و ثابت کرد که آدم دغل‌بازی است و حتی وقتی که به کوفه آمد، صریحاً گفت: مردم کوفه! من در گذشته با شما ن‌جنگیدم برای اینکه شما نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج بکنید، زکات بدهید؛ «وَلَكِنْ لِّاتَّأَمَّرَ عَلَیْكُمْ». من جنگیدم برای اینکه امیر و رئیس شما باشم. بعد چون دید خیلی بد حرفی شد،

گفت: اینها یک چیزهایی است که خودتان انجام می‌دهید، لازم نیست که من راجع به این مسائل برای شما پافشاری داشته باشم.

شرط کرده بود که خلافت، بعد از او تعلق داشته باشد به حسن بن علی، و بعد از حسن بن علی به حسین بن علی. ولی بعد از هفت هشت سال که از حکومتش گذشت، شروع کرد مسئله ولایتعهدی یزید را مطرح کردن. شیعیان امیرالمؤمنین را که در متن قرارداد بود که مزاحمشان نشود به حدّ اشدّ، مزاحمشان شد و شروع کرد به کینه‌توزی نسبت به آنها.^۲

۱- سؤال: حال که بحث به اینجا کشیده شد، بفرمایید واقعاً چه فرقی هست میان معاویه و عثمان؟

جواب: هیچ فرقی نیست، ولی عثمان کم و بیش مقام خودش را در میان مسلمین (غیر شیعه) حفظ کرد به عنوان یکی از خلفای راشدین که البته لغزش‌هایی هم داشته است، ولی معاویه از همان اول به عنوان یک سیاستمدار دغل‌باز معروف شد که از نظر فقها و علمای اسلام عموماً (نه فقط ما شیعیان؛ از نظر شیعیان که منطق، جور دیگر است) معاویه و بعد از او، از ردیف خلفا، از ردیف کسانی که جانشین پیغمبرند و آمدند که اسلام را اجرا کنند، به کلی خارج شدند و عنوان سلاطین و ملوک و پادشاهان به خود گرفتند.^۳

۱۱ - سؤال: آیا نمی‌توان بر اساس روایتی که قبلاً از پیامبر اکرم^۹ نقل نمودید، منطقی رسا برای امام حسین^۷ منظور نمود که این منطق برای امام حسن^۷ وجود نداشت؟

جواب: [بله، برای] امام حسین یک منطق بسیار رسا و یک تیغ برنده‌ای (وجود) داشت. آن چه بود؟ «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ... كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ...» اگر کسی حکومت ستمگری را ببیند که چنین و چنان کرده است و سکوت بکند، در نزد پروردگار گناهکار است». اما برای امام حسن^۷ این مسئله هنوز مطرح نیست. برای امام حسن^۷ حداکثر این مطرح است که اگر اینها بیایند، بعد از این چنین خواهند کرد. اینکه «اگر بیایند، بعد از این چنین می‌کنند»، غیر از این است که یک کاری کرده‌اند و ما الآن سند و حجّتی در مقابل اینها بالفعل داریم.

این است که می‌گویند: صلح امام حسن^۷ زمینه را برای قیام امام حسین^۷ فراهم کرد. لازم بود که امام حسن^۷ یک مدّتی کناره‌گیری بکند تا ماهیّت اموی‌ها که بر مردم مخفی و مستور بود، آشکار شود تا قیامی که بناست بعد انجام گیرد از نظر تاریخ، قیام موجّهی باشد.

پس، از همین قرارداد صلح که بعد معلوم شد معاویه پایبند این مواد نیست، عده‌ای از شیعیان آمدند به امام حسن⁷ عرض کردند: دیگر الآن این قرارداد صلح کأن لم یکن است و راست هم می‌گفتند، زیرا معاویه آن را نقض کرد^۴ و بنابراین شما بیایید قیام کنید. فرمود: نه، قیام برای بعد از معاویه، یعنی کمی بیش از این باید به اینها مهلت داد تا وضع خودشان را خوب روشن کنند، آن وقت، وقت قیام است. معنی این جمله این است که اگر امام حسن⁷ در آن وقت نبود و بعد از شهادت امیرالمؤمنین، امام حسین خلیفه شده بود، قرارداد صلح امضا می‌کرد و اگر امام حسن⁷ تا بعد از معاویه زنده بود، مثل امام حسین قیام می‌کرد؛ چون شرایط مختلف بوده است.^۵

۱۲. سؤال: اگر امیرالمؤمنین به جای امام حسن⁷ می‌بود، آیا صلح می‌کرد یا نه؟

جواب: این سؤال را که اگر حضرت امیر⁷ در جای حضرت امام حسن بود صلح می‌کرد یا نه، به این شکل نمی‌شود جواب داد. بله، اگر شرایط حضرت علی مثل شرایط حضرت امام حسن⁷ می‌بود، صلح می‌کرد، اگر بیم کشته شدنش در مسند خلافت می‌رفت. ولی می‌دانیم که شرایط حضرت امیر با شرایط امام حسن خیلی متفاوت بود، یعنی این نابسامانی‌ها

در اواخر دوره حضرت امیر پیدا شد، و لهذا جنگ صفین هم جنگی بود که در حال پیشرفت بود و اگر خوارج از داخل انشعاب نمی‌کردند، مسلم امیرالمؤمنین پیروز شده بود. در این جهت بحثی نیست.^۶

۱۳. سؤال: حضرت علی⁷ می‌فرمود: من حاضر نیستم یک روز حکومت معاویه را تحمّل کنم، چگونه امام حسن راضی به حکومت معاویه شد؟

جواب: اینکه شما فرمودید: چرا امیرالمؤمنین حاضر نیست یک روز حکومت معاویه را قبول کند، ولی امام حسن⁷ حاضر می‌شود؟ شما این دو را با همدیگر مخلوط می‌کنید. حضرت امیر حاضر نیست یک روز، معاویه به‌عنوان نایب او و به‌عنوان منسوب از قِبَل او حکومت کند، ولی امام حسن که نمی‌خواهد معاویه را نایب و جانشین خود قرار دهد، بلکه می‌خواهد خود کنار برود. صلح امام حسن⁷ کنار رفتن است، نه متعهد بودن. در متن این قرارداد هیچ اسمی از خلافت برده نشده، اسمی از امیرالمؤمنین برده نشده اسمی از جانشین پیغمبر برده نشده، سخن این است که ما کنار می‌رویم، کار به عهده او، ولی به شرط آنکه - شخصاً صلاحیت ندارد - کار را درست انجام دهد، و متعهد شده که درست عمل کند.

پس این دو خیلی تفاوت دارد. امیرالمؤمنین گفت: من حاضر نیستم یک روز کسی مثل معاویه از طرف من و نایب من در جایی باشد. امام حسن ^۷ هم حاضر به چنین چیزی نبود، و شرایط صلح نیز شامل چنین چیزی نیست.^۷

۱۴. سؤال: آیا امیرالمؤمنین راجع به چگونگی برخورد با معاویه، وصیتی به امام حسن ^۷ کرده بودند؟

جواب: یادم نمی‌آید که تا به حال برخورد کرده باشم در وصیت‌های حضرت امیر که چیزی راجع به این جهت گفته باشند، ولی ظاهراً وضع روشن بوده؛ اگر در متن تاریخ هم نمانده باشد، وضع روشن بوده است. امیرالمؤمنین خودش تا آخر طرفدار جنگ با معاویه بود و حتی همان اواخر هم که وضع امیرالمؤمنین نابسامان بود، باز چیزی که امیرالمؤمنین را ناراحت می‌داشت، وضع معاویه بود و معتقد بود که باید با معاویه جنگید تا او را از میان برد. شهادت امیرالمؤمنین مانع جنگ جدید با معاویه شد. آن خطبه معروفی که در نهج‌البلاغه است که حضرت مردم را دعوت به جهاد کرد و بعد، از اصحاب با وفایش که در صفین کشته شدند، یاد کرد و فرمود: «أَيْنَ أَخَوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ، وَ مَضَوْا عَلَى الْحَقِّ، أَيْنَ عَمَّارٌ؟ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيْهَانِ؟ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟»^۸ و بعد گریست، این خطابه را در نماز جمعه خواند،

مردم را دعوت کرد که حرکت کنند؛ و نوشته‌اند: هنوز جمعه دیگر نرسیده بود که ضربت خورد و شهید شد.

امام حسن ^۷ هم در ابتدا تصمیم به جنگیدن با معاویه داشت^۹، ولی اموری که از مردم کوفه ظهور و بروز کرد، مانع شد که امام به جنگ ادامه دهد، حتی امام لشکرش را به همان مقدار کمی هم که آمدند، بیرون از شهر برد، گفت: بروید در نُخَيْلَةُ کوفه. خودش هم خطبه خواند، مردم را دعوت کرد، و وقتی هم که خطبه خواند، یک نفر جواب مثبت نداد تا «عدی بن حاتم» بلند شد و مردم را ملامت کرد و بعد گفت: من خودم که راه افتادم و خودش راه افتاد، یک هزار نفری هم داشت، بعد دیگران راه افتادند و بعد خود امام حسن ^۷ راه افتاد، رفت به نخلیه کوفه. ده روز آنجا بود، فقط چهار هزار نفر جمع شدند. بار دوم حضرت آمد مردم را بسیج کرد. این بار جمعیت زیاد آمدند، ولی باز در همان جا ضعف نشان دادند، به یک عده از رؤسای‌شان پول دادند، شب فرار کردند و رفتند، یک عده به شکل دیگر، و یک عده به شکل دیگر. حضرت دید زمینه، دیگر زمینه جنگیدن افتخارآمیز نیست.^{۱۰}

۱۵. سؤال: آیا امام حسین ^۷ هم صلحنامه را امضا کرده‌اند یا خیر؟ و

آیا ایشان به صلح امام حسن⁷ اعتراضی داشته‌اند یا خیر؟

جواب: من جایی ندیده‌ام که امام حسین⁷ هم صلحنامه را امضا کرده باشد، از باب اینکه ضرورتی نداشته که امام حسین⁷ امضا کند؛ چون امام حسین⁷، آن وقت به‌عنوان یک نفر تابع بود و تسلیم امام حسن⁷، و هر چه که امام حسن⁷ می‌کرد، آن را قبول داشت و متعهد بود. حتی یک عده‌ای که با صلح امام حسن⁷ مخالف بودند، آمدند نزد امام حسین⁷ که ما این صلح را قبول نداریم، آیا بیاییم با تو بیعت کنیم؟ فرمود: نه، هر چه برادرم امام حسن⁷ کرده، من تابع همان هستم.

از نظر تاریخ مسلم این است که امام حسین⁷ صددرصد تابع صلح امام حسن⁷ بود؛^{۱۱} یعنی کوچک‌ترین ابراز مخالفتی از امام حسین⁷ نسبت به این صلح ابراز نشده و دیده نشده که جایی اعتراض کند که من با این صلح موافق نیستم، و بعد که ببیند امام حسن⁷ مصمم به صلح است، تسلیم شود. نه، هیچ اعتراضی از او دیده نشده است.^{۱۲}

۱۶ - سؤال: چرا امام حسن⁷ صلح نکرد یا چرا امام حسین⁷ صلح نکرد؟ اصلاً چرا ما درباره این دو امام بگوییم، قدری جلوتر برویم. چرا علی بن ابی‌طالب در زمان خلافت ابوبکر قیام

نکرد؟ چرا در زمان خلافت عمر قیام نکرد؟ چرا در زمان خلافت عثمان قیام نکرد ولی بعد از عثمان که آمدند با او بیعت کردند، محکم ایستاد، در صورتی که از نظر علی بن ابی‌طالب همان‌طوری که ابوبکر غاصب بود، معاویه هم غاصب بود؟

جواب: برای اینکه آنچه که در نظر اسلام اصالت دارد، مطلب دیگری است و آن این است که آن اقدامی که حفظ حوزه اسلام با او بشود، بر هر اقدام دیگری مقدم است. ... حال اگر مردم و صحابه پیغمبر به حرف پیغمبر گوش می‌کردند و با علی⁷ بیعت می‌کردند و علی⁷ در یک همچو شرایطی خلیفه می‌شد، منظور پیغمبر حاصل بود؛ یعنی تصدی خلافت، سبب تقویت اسلام بود. ولی پیغمبر حضرت علی⁷ را برای خلافت نامزد کرده است، یک دفعه بعد از پیغمبر به فکر می‌افتند که از این قضیه استفاده نکنند. در همان حال مردمی تازه مسلمان هستند که هنوز اسلام در دل آنها نفوذ نکرده است، تازه شهرت اسلام به دنیای خارج عرب کشیده شده است. حالا مصلحت اسلام ایجاب می‌کند که یک آرامش کاملی برقرار باشد. اولاً، باید غائله مرتدها خوابانده شود. ثانیاً، آنها که از دور می‌آیند که این حساب‌ها سرشان نمی‌شود. از نظر آنها علی بن ابی‌طالب و ابوبکر علی‌السویه هستند.

مصلحت اسلام این طور ایجاب می کند که حالا که اینها عمل ناشایستی مرتکب شده اند، آن کسی که در اینجا ذی حق است، دندان روی جگر بگذارد، البته نه به خاطر جان خودش، بلکه به خاطر مصلحت اسلام.

مصلحت اسلام این طور ایجاب می کند که علی⁷ دندان روی جگر بگذارد و در صف مأمومین ابوبکر هم شرکت بکند و با عمر نیز همین طور رفتار کند و به سؤالات و اشکالات مردم جواب بدهد. چیزی که از نظر علی اصالت دارد، حیثیت و آبروی اسلام است. در اینجا دندان روی جگر گذاشتن، بهتر آبروی اسلام را حفظ می کند یا لااقل کمتر آبروی اسلام را می برد.

اما قضیه می گذرد، اوضاع زمان تغییر می کند، اسلام جهانگیر می شود، زمان معاویه پیش می آید، معاویه حیثیت عمر و ابوبکر را ندارد. او کسی است که خودش و پدرش سالها علیه اسلام جنگیده اند. حسابها عوض شده است. در اینجا علی⁷ با معاویه می جنگد. زمان امام حسن⁷ پیش می آید. در این زمان در اثر جریانهای زیادی که در زمان امیرالمؤمنین پیش آمد و از همه بالاتر آن حالت سست عنصری ای که اصحاب امام حسن⁷ به خرج دادند، اگر امام حسن⁷ مقاومت می کرد، کشته

می شد، ولی نه کشته شدن شرافتمندانه و افتخار آمیز، آن گونه که حسین بن علی کشته شد.

حسین بن علی با ۷۲ نفر کشته شد، یک شهادت آبرومندانه و در یک وضع و شرایط خاص که هزار و سیصد سال دارد اسلام را آبیاری می کند. در زمان امام حسن⁷ یک حالت رخوت و سستی و خستگی در شیعیان پیدا شده بود که اگر این کار (مقاومت در مقابل معاویه) ادامه پیدا می کرد، یک وقت خبردار می شدند که حضرت را دست بسته تحویل معاویه داده اند. هنوز صابون معاویه و بنی امیه درست به جامه مردم نخورده بود. بیست سال معاویه حکومت کرد. «مغیره بن شعبه» و «زیاد بن ابیه» که به جان مردم افتادند، آن وقت مردم فهمیدند که اشتباه کردند که در زمان حضرت علی دعوت او را لبیک نگفتند، اشتباه کردند که امام حسن⁷ را تحویل معاویه دادند. لهذا بعدها (بعد از حادثه کربلا) عده ای پیدا شدند و «تواین» را به وجود آوردند که همانها بودند که دور «مختار» را گرفتند.

این امر یعنی آگاه شدن مردم از ماهیت حکومت اموی، از عواملی بود که شرایط را برای قیام امام حسین⁷ مساعد می کرد. گذشته از این، وضع یزید با وضع معاویه فرق می کرد. معاویه در لباس نفاق کار می کرد، یزید در لباس کفر. معاویه لااقل روی کارهایش سرپوش

می گذاشت، علناً شراب نمی خورد، علناً سگ بازی نمی کرد، صورت ظاهر را حفظ می کرد، ولی یزید جوانی بود دیوانه و پرده در که حساب موقعیت خودش را نمی کرد که هر چه هست، بالأخره مردم او را خلیفه پیغمبر می دانند. این قدر شراب می خورد تا مست می شد و در حضور جمعیت به پیغمبر ناسزا می گفت. واقعاً اگر قضایای کربلا نبود و امام حسین ^۷ قیام نمی کرد و سبب نمی شد که یزید از بین برود و او همان بیست سالی را که معاویه خلیفه بود خلافت می کرد، اصلاً حوزه اسلام منقرض می شد. پس شرایط زمان خیلی فرق می کند. بنابراین امام حسن ^۷ همان برنامه را اجرا کرد که امام حسین ^۷ اجرا کرد و امام حسین همان برنامه را اجرا کرد که امام حسن ^۷ اجرا کرد، فقط شکل کارشان با هم فرق داشت، ولی روح هر دو یکی بود.^{۱۳}

پی نوشت ها

۱. سیری در سیره ائمه اطهار : ص ۱۰۶ - ۱۰۸.
۲. همان، ص ۹۴ - ۹۵.
۳. همان، ص ۹۵.
۴. همین که [معاویه] روی کار آمد و سوار شد، در اولین خطابه ای که می خواند، می رود بالای منبر و اعلام می کند: ایها الناس! از حالا به شما بگویم تمام مواد قراردادی را که با حسن بن علی بسته بودم،

زیر پا گذاشتم. با پایش هم روی آن کوبید و گفت: این طور زیر پا گذاشتم. گفتند: عجب آدم سیاستمداری است، آنجا که مصلحتش است که پیمان ببندد پیمان می بندد، امضا بکند، امضا می کند، قسم بخورد، قسم می خورد. وقتی که به اصطلاح خرش از پل گذشت، می گوید: همه را زیر پا گذاشتم. آن زرنگی نیست، اسمش را زرنگی و زیرکی نگذارید، آن بی دینی است. فرق است میان بی دینی و زیرکی. آدم دیندار همه این راه ها را می داند، ولی نمی کند، اما آدم بی دین این کارها را انجام می دهد. تفاوتش در پابند نبودن است، نه اینکه او چیزی درک می کند که دیندار درک نمی کند. (آشنایی با قرآن، ج ۳، ص ۱۵۴).

۵. سیری در سیره ائمه اطهار : ص ۹۵ - ۹۶.
۶. همان، ص ۱۰۲.
۷. همان، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.
۸. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱، ص ۵۹۶.
۹. سیری در سیره ائمه اطهار : ص ۱۰۳ - ۱۰۴.
۱۰. همان، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.
۱۱. از نظر تاریخ عرض می کنیم و الا از نظر امامت که ما نمی توانیم تفکیک کنیم.
۱۲. سیری در سیره ائمه اطهار، ص ۱۰۸.
۱۳. اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۲۲۴ - ۲۲۷.





یکی از شیوه‌های رفتاری امام علی ⁷ رسیدگی به وضعیت نیازمندان جامعه بود که در جامعه اسلامی امروز نیز می‌تواند الگو قرار گیرد. در این مقاله، ما «رسیدگی به وضع نیازمندان و حمایت از آنان» را با عنوان «تکافل اجتماعی» یاد می‌کنیم. حضرت علی ⁷ برای توزیع مطلوب بیت المال بر دو ویژگی اساسی تأکید می‌ورزید:

۱. رعایت عدالت در تقسیم؛
 ۲. حبس نکردن حقوق عمومی.
- آن حضرت برای بیت المال دو نوع مصرف را در نظر می‌گرفت:
- مصرف خاص و مصرف عام.^۳
- یکی از مصادیق مصرف خاص بیت المال از دیدگاه امام تأمین نیاز فقرا و مستمندان و از کار افتادگان است؛ چرا که توانایی‌های افراد جامعه با یکدیگر برابر نیست: برخی توانایی جسمی و استعداد سرشار دارند، عده‌ای ضعیف‌اند، بعضی

گذشته چراغ راه آینده است و ما بر اساس تجربیات و شیوه رفتار گذشتگان برای زمان حال و آینده خود برنامه‌ریزی می‌کنیم. بدین منظور، بایستی به مطالعه سیره آنها بپردازیم تا از میان رفتارها و گفتارهای آنان چراغی برای خود بیابیم. از این امر در قرآن با عنوان الگو و اسوه یاد شده است: (وَلَقَدْ كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ^۱.

بهره‌مندی و الگوگرفتن از بزرگان به ویژه برای ما ضرورت بیشتری دارد؛ بزرگان دینی ما در مقام عصمت و امامت قرار داشته‌اند و رفتارشان برای ما حجت و دلیل راه است.^۲ از جمله آنان امام علی ⁷ است که مقام امامت و ولایت و حکومت را در زمان خود عهده‌دار بود و بخشی از عمر خود را در راه اداره جامعه سپری کرد. از این رو، مطالعه سیره وی می‌تواند در اداره جامعه ما نیز راهگشا باشد.

برای امرار معاش درآمد کافی ندارند، برخی معلول و بیمارند، عده‌ای هم ورشکسته و از کار افتاده. این گونه افراد چه حقوقی در جامعه انسانی دارند؟

فقر آثار بسیاری در جامعه انسانی بر جای می‌گذارد که امام علی⁷ به این موضوع این چنین اشاره می‌فرماید:

«يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنَقَصَةٌ لِلدِّينِ مَذْهَبَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ»^۷

امام علی⁷ در این حکمت به سه اثر فقر اشاره می‌کند:

۱. نقص در دین؛ ۲. نقص در عقل؛ ۳. ایجاد دشمنی.

با گرسنگی قوت پرهیز نماند
افلاس عنان از کف تقوا بستاند^۸
کامل فرزانه را دیوانه سازد احتیاج
عاقلان را از خرد بیگانه سازد احتیاج^۹

تأمین حقوق نیازمندان جامعه مستلزم برآورد نیاز و تأمین منابع مالی و ساز و کاری برای حمایت از آنان است. «حمایت از محرومان به معنای توزیع فقر در جامعه نیست، بلکه ریشه‌کنی فقر از جامعه است و موجب توسعه و عمران آن می‌شود. با حمایت از نیازمندان می‌توان آنها را به بازار کار و تولید کشاند تا رقابت سالم و صحیح پدید آید و بر حجم و کیفیت تولیدات افزوده شود»^۷.

حقوق نیازمندان

نیازمندان حقوقی دارند که بدان اشاره و راه استیفای آنها را بیان می‌کنیم.

۱. حق حیات

همه افراد در حالت عادی حق زنده ماندن و استفاده طبیعی از امکانات موجود در طبیعت را دارند. از این رو، برای افراد از کار افتاده و یا کسانی که به سبب حوادث غیر منتظره درآمد کافی ندارند، باید چاره‌ای اندیشید. در چنین مواقعی دولت اسلامی برای ادامه زندگی آنان اقدام می‌کند. همچنین مردم با انفاق‌های واجب و مستحب خود به تأمین زندگی آنان می‌پردازند. حضرت علی⁷ در این باره می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ»^۸ خداوند روزی نیازمندان را در اموال ثروتمندان واجب کرده است و نیازمندی گرسنه نمی‌ماند، مگر اینکه توانگری از حق او بهره‌مند شده باشد.

این سخن امام به نوعی تفسیر آیه ۲۵ سوره معارج است که می‌فرماید: (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِلِسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ).

این آیه به رعایت حق حیات نیازمندان اشاره دارد که باید زندگی آنان حفظ شود و دولت و ثروتمندان وظیفه دارند که از همنوعان خود حمایت کنند. اختصاص بخشی از بیت المال به افراد نیازمند که در سیره امام علی⁷ دیده می‌شود، به دلیل همین حق حیات است که همه انسان‌ها باید از آن برخوردار باشند. در زمان

حکومت آن حضرت، روزی ایشان پیرمردی را دید که از مردم کمک می‌خواهد: او از اطرافیانش پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: مردی مسیحی است که از طریق کارگری امرار معاش می‌کرد و حالا از کار افتاده است. امام فرمود:

«اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبِرَ وَعَجَزَتْ مُمُوهُ وَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛^۹ از او کار کشیدید تا پیر و ناتوان گردید و اکنون او را محروم می‌سازید! از بیت المال به او انفاق و کمک کنید».

این برخورد امام با مرد مسیحی، نشان می‌دهد که حق حیات، حق انسانی است، نه دینی.

۲. حق معاش

یکی دیگر از حقوق نیازمندان حق معاش یا گذراندن زندگی به شکل آبرومندانه است. در این زمینه امام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ فَارَضَ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ فِي أَمْوَالِهِمْ يَقْدِرُ مَا يَكْفِي فَقَرَاءَهُمْ وَ إِنْ جَاعُوا وَ عَرَوْا وَ جَاهَدُوا فَبِمَنْعِ الْأَغْنِيَاءِ وَ حَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يُحَاسِبَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُعَذِّبَهُمْ عَلَيْهِ؛^{۱۰} خداوند بر ثروتمندان واجب کرده است تا از اموالشان به اندازه کفایت فقیران هزینه کنند. اگر نیازمندان گرسنه یا عریان باشند، به سبب منع ثروتمندان است و خداوند از آنها در روز قیامت حساب می‌کشد و آنان را مجازات می‌کند».

تعبیر «بقدر ما یکفی فقراءهم» در سخن امام به حق معاش اشاره دارد و بیانگر این نکته

است که هزینه معاش نیازمندان چه از سوی دولت اسلامی و چه از سوی ثروتمندان باید تأمین شود و اگر چنین نکنند، مورد محاسبه و مجازات قرار می‌گیرند. بنابراین تکافل اجتماعی وظیفه‌ای همگانی است.

البته فقر مفهوم گسترده‌ای دارد و در هر زمان با توجه به سطح زندگی افراد جامعه، سطح فقر تعیین می‌شود. «با توجه به گستردگی مفهوم فقر در هر زمان و با در نظر گرفتن سطح متوسط معیشت جامعه، فقر تعریف می‌شود. از این رو، فقرزدایی و رسیدگی به فقیران باید با تأمین رفاه نسبی آنان ادامه یابد».^{۱۱} امام علی^۷ در این باره می‌فرماید:

«فَمَنْ آتَاهُ اللَّهُ مَالًا فَلْيَصِلْ بِهِ الْقَرَابَةَ وَ يُحْسِنْ مِنْهُ الضِّيَافَةَ وَ يُفْكِكَ بِهِ الْأَسِيرَ وَ الْعَانِيَّ وَ يُعْطِ مِنْهُ الْفَقِيرَ وَ الْغَارِمَ وَ لِيُصْبِرُ نَفْسَهُ عَلَى الْحَقُّوقِ وَ النَّوَائِبِ ابْتِغَاءَ الثَّوَابِ؛^{۱۲} هر کس که خداوند مالی را به او بخشد، باید به خویشاوند خود بخشش کند و سفره‌های مهمانی بگستراند و اسیر را آزاد کند و از آن به نیازمندان و بدهکاران بپردازد و برای به دست آوردن ثواب الهی، در برابر پرداخت حقوق الهی شکیبایی کند».

امام علی^۷ در این فراز از خطبه به سه نکته اشاره می‌کند:

(الف) مالی که در اختیار انسان قرار می‌گیرد، از آن خداست؛

(ب) کسانی که باید از این ثروت بهره‌ای ببرند، مشخص شده‌اند که عبارت‌اند از:



خویشاوند، مهمان، اسیر، گرسنه، نیازمند، بدهکار، که می‌توان گفت اینان همان مصرف کنندگان انفاق واجب هستند؛

(ج) انفاق باید با طیب خاطر و برای به دست آوردن رضای خدا صورت بگیرد؛ همان طور که خداوند در قرآن اشاره می‌کند: (وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ) ^{۱۳}

امام ^۷ در این فراز، بخشش اموال را، یکی از راه‌های تحقق عدالت اقتصادی و توازن مالی بیان می‌کند. اگر این توازن از بین برود و تمرکز ثروت به وجود بیاید، موجب برهم خوردن نظم اجتماعی و شکاف طبقاتی در جامعه می‌شود. خداوند در قرآن در این باره این چنین می‌فرماید: (مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...) ^{۱۴}؛ «آنچه را که خداوند (از دارایی) ساکنان قریه‌ها عاید پیامبرش گرداند، از آن خدا و پیامبر و خویشاوندان وی و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان است تا در میان ثروتمندان دست به دست نگردد...».

آیه بالا، علت این گونه توزیع ثروت را جلوگیری از دست به دست شدن ثروت‌ها در دست عده‌ای انگشت‌شمار از افراد جامعه بیان می‌فرماید و این همان شیوه‌ای است که امام علی ^۷ نیز به آن اشاره دارد:

«أُعْطِيَتْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يُعْطِي بِالسَّوِيَّةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دُولَةً بَيْنَ النَّاسِ» ^{۱۵}

اموال را در بین مردم به طور مساوی تقسیم کردم، همان طور که پیامبر خدا این چنین تقسیم می‌کرد، و آن را مانند گوی در بین ثروتمندان قرار ندادم تا دست به دست شود».

امام ^۷ در این بخش از سخن خود به این نکته اشاره می‌کند که بخشی از اموال و دارایی ثروتمندان و دولت اسلامی، به عموم مردم اختصاص دارد. «بنابراین بایستی ثروت و درآمد در بین همه گروه‌های جامعه توزیع شده و در دست گروهی خاص قرار نگیرد و ثروت و درآمدها در نظام اقتصادی اسلام دارای اهمیت خاصی است؛ زیرا توازن اقتصادی و در پرتو آن، عدالت اقتصادی را به همراه دارد» ^{۱۶}.

یکی دیگر از درآمدهایی که بایستی به نوعی در بین همه مردم توزیع شود، خراج (مالیات) است. ایشان درباره نحوه هزینه خراج می‌فرماید: «وَتَقَعْدُ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ سَوَاهٍ وَلَا صَلَاحَ لِمَنْ سَوَاهِهِمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ» ^{۱۷} در کار خراج چنان دقت کن که اصلاح خراج دهندگان در آن است؛ چه اصلاح خراج و خراج دهندگان در اصلاح دیگران است و کار دیگران سامان نمی‌یابد، جز به مؤدیان خراج؛ چرا که همه مردم هزینه‌خوار خراج و خراج دهندگان هستند».

امام علی ^۷ در این فراز از نامه دو نکته را یادآوری می‌کند:

الف) خراج، ثروت خراج دهندگان را تعدیل می‌کند؛

ب) خراج، با توزیع ثروت در بین نیازمندان، خراج گیرندگان را هم اصلاح می‌کند.

حتی امام ⁷ بالاتر از این نکته را یادآوری می‌کند و می‌فرماید که در زمان حکومت من در کوفه رفاه نسبی در بین ساکنان این شهر برقرار شد و همه از حداقل نیازها برخوردار بودند:

«ما أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدًا إِلَّا نَاعِمًا، إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةً لَيَأْكُلُ مِنَ الْبُرِّ وَيَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَيَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ؛^{۱۸} همه مردم کوفه از رفاه برخوردار گردیدند؛ چون پایین‌ترین آنها (یعنی فقیرترین افراد جامعه) نان گندم می‌خورد و سرپناه مناسب دارد و از آب سالم فرات می‌نوشد».

در این کلام، سه موضوع به عنوان مصداق بهره‌مندی از حق معاش مطرح شده: ۱. نان گندم (خوراک)؛ ۲. سرپناه (منزل مسکونی)؛ ۳. آب سالم. این امور به عنوان حداقل نیاز مردم یا تأمین رفاه در کف است و رساندن رفاه به سقف، برنامه بعدی امام بود.

عدالت خواهی امام و سیاست توزیع ثروت در میان عامه مردم و نیازمندان، موجب رخت برپستن پدیده فقر از جامعه علوی گردید و درآمدهای جامعه به صورت متوازن در بین همه افراد توزیع شد. «از دیدگاه حضرت علی ⁷ سیاست‌های توزیعی باید تا برخورداری همگان از رفاه نسبی ادامه یابد».^{۱۹}

امام ⁷ با معرفی طبقات گوناگون مردم و نقش هر کدام از آنها در جامعه و با اشاره به طبقه ضعیف یادآوری می‌فرماید که این گروه بایستی مورد توجه قرار گیرند:

«وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكِينَةِ وَكُلُّ قَدْ سَمَّى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سَنَةِ نَبِيِّهِ^۹ عَهْدًا مَحْفُوظًا عِنْدَنَا؛^{۲۰} و طبقه پایین دست جامعه از نیازمندان و بینوایان هستند و خداوند سهم هر دسته را مشخص کرده و حدود و میزان آن را در کتاب خود یا سنت پیامبرش بیان داشته است. این پیمانی است از جانب خدا که در نزد ما نگه‌داری می‌شود».

این چنین مستغنی از حال تهی‌دستان مباش آخر ای منعم نگاهی کن به حاجتمند خویش.^{۲۱}
این فراز از سخن امام ⁷ به نوعی تفسیر آیات مربوط به انفاق است؛ چون در آیات انفاق، سهم نیازمندان مشخص و موارد مصرف آن تعیین شده است.

توصیه‌های امام برای دست‌گیری از نیازمندان در حدی است که خداوند را به عنوان شاهد یاد می‌کند و می‌فرماید:

«ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالذَّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا



مِنْ بَيْتِ مَالِكٍ؛^{۲۲} خدا را دربارهٔ طبقه پایین جامعه در نظر داشته باش! مردمی که چاره‌ای ندارند، از بیچارگان و نیازمندان و گرفتاران رنجور و ناتوانان زمین‌گیر، و در میان این طبقه قانع و سؤال‌کننده وجود دارد و پاس‌دار حق را که خداوند برای آن نگرهبانی‌اش را به تو سپرده و بخشی از بیت‌المال را به آنان اختصاص بده». امام^۷ به استیفای این دو حق تأکید فراوان داشت. امیدواریم که کارگزاران حکومتی از این شیوهٔ رفتاری امام الگو گیرند و به تأمین حقوق نیازمندان جامعه اقدام ورزند.

گر کشی یک کور از چاه ای فلان

به که خود بالا کشی تا آسمان

گر برآری حاجت بیچاره‌ای

به که خوانی چهل کرت سی پاره‌ای

در رضای یک مسلمان ده قدم

به که سالی طی کنی راه حرم

لیک کار مؤمنان را ساختن

سینه‌شان را از غمی پرداختن

هر چه باشد شادی آن دولتی است

خود نه محتاج خلوص قربتی است

در افزایش داری اجری بی‌حساب

قربت ار باشد فزون گردد ثواب^{۲۳}

پی‌نوشت‌ها

۱. احزاب/۲۱.

۲. لسان العرب، ابن منظور، ج ۶، ذیل لغت سیره.
۳. سیاست نامه امام علی^۷، محمد محمدی ری شهری، ترجمه مهدی مهریزی، ص ۴۰۹ و ۴۰۱.
۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۱۹.
۵. گلستان سعدی، ص ۱۶۷.
۶. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، محمد دشتی، به نقل از دیوان لامع، ص ۶۲۰.
۷. دانش نامه امام علی^۷، زیر نظر علی اکبر صادقی رشاد، ج ۷، ص ۹۱.
۸. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.
۹. سیاست نامه امام علی^۷، ص ۴۱۲، به نقل از تهذیب الاحکام شیخ طوسی، ج ۶، ص ۲۹۳.
۱۰. موسوعة الإمام علی بن ابی‌طالب، محمد محمدی ری شهری، ج ۴، ص ۲۰۳.
۱۱. دانشنامه امام علی^۷، ج ۷، ص ۹۴.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲.
۱۳. بقره/۳۶۵.
۱۴. حشر/۷.
۱۵. موسوعة الإمام علی بن ابی‌طالب، ج ۴، ص ۱۲۴.
۱۶. دانشنامه امام علی^۷، ج ۷، ص ۸۴.
۱۷. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۱۸. بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۳۲۷.
۱۹. دانشنامه امام علی^۷، ج ۷، ص ۸۴.
۲۰. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۲۱. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، به نقل از دیوان وحشی بافقی، ص ۹۴.
۲۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳.
۲۳. معارف نهج البلاغه در شعر شاعران، به نقل از مثنوی مرحوم نراقی، ص ۳۴۲.



جوشش حکمت و ریزش دانش از کهکشان
زهرایی گشودند و در امواج این دریای متلاطم و
مواج، غوطه‌ورند.

راستی، روزهایی پس از کوچ رسول واپسین
به جوار قرب حق، در مدینه النبی چه می‌گذرد؟
و کدام داغ تازه، بر دل‌های التیام نیافته از فراق
پیامبر رحمت، نهاده می‌شود؟ قصه چیست و
غصه کدام است؟ می‌خواهیم پرونده آن رجعت
شوم و بدعت زشت و ستم آشکار را، از زبان
صدیقه کبرا³ باز خوانی کنیم. پس بیایید سری
به مسجد مدینه بزنیم:¹

کوکبه نور و عرفان، در هاله‌ای مقدس از
زنان هاشمی و عترت نبوی قدم در مسجد النبی
می‌گذارد؛ جایی که یادگار رسول است و مهبط
جبرئیل و عبادتگاه صالحان. پرده‌ای میان این
جمع نورانی و مردان حاضر در مسجد کشیده

با هم به مدینه می‌رویم، سوار بر مرکب
شوق و عطش، پا به پای آن موکب نور و حیا به
مسجد نبوی قدم می‌گذاریم، تا از نزدیک، شاهد
احتجاج افشاگر و احیاگر حق باشیم که کوثر
فاطمی را به تموج نشاند.

دادخواه این محکمه، فاطمه زهرا³ است.
قوی‌ترین سند این احتجاج و دادخواهی، حق
مجسم در کتاب و سنت است. شهود حاضر نیز،
وجدان مهاجران و انصار حاضر در مسجد النبی.

این بار، آبشار معارف قدسی از زبان
«فاطمه» سرازیر است و چشمه حکمت ربّانی از
دُرّ واژه‌های فاطمی جوشان. اگر کور باطنانی
خورشید گریز، دریچه تنگ ذهن و دل خود را بر
آن فوران نور و روشنایی بستند، جان‌های
شیفته‌ای هم بودند و هستند که تمامت قلب و
فکر خویش را به روی این بارش فیض و

می‌شود، تا برق کلام فاطمه و نور عرشی
جمالش، چشم و نگاه حاضران را خیره و تیره
نسازد. گوشه‌ای می‌نشینند. به احترام حضور
دختر آفتاب، سکوت بر آن محفل سایه‌بان
می‌زند. زمان به کندی می‌گذرد. دل‌ها هراسان و
دیده‌ها نگران است و فتنه جویان، ترسان‌اند.

ناگهان ناله‌ای خروشان و سهمگین و سوزان
و آتشگون که از جان سوخته فاطمه بر می‌آید،
آرامش مجلس را به موج گریه و شیون می‌کشد.
مدتی طول می‌کشد تا آن موج اشک و اندوه
فرونشیند و فاطمه به سخن بایستد و در جایگاه
مدافع ولایت و حق مغضوب، ادعای خویشتن را
بازگوید.

بانوی نور، به شیوه و حکم ادبی که از
پدرش خاتم رسولان آموخته، حمد و ثنای الهی
را مطلع کلامش قرار می‌دهد و صلوات بر رسول
خاتم را به حمد الهی پیوند می‌زند ... که بار
دیگر، یاد آن پیامبر رأفت و رحمت، چشم‌ها را
گریان می‌سازد و باز هم آرامش و سکوت و
انتظار.

چشمه کلام فاطمی می‌جوشد و از حمد و
ثنای الهی و شکر نعمت‌ها می‌گوید، بر توحید و
کلمه «لا اله الا الله» گواهی می‌دهد، یکتا خدایی
که نه دیدنی است و نه ستودنی، نه به وصف
می‌آید و نه در فهم می‌گنجد، آفریدگار بی‌نیاز از
خلفت و مخلوقات، که آفریده تا لطف کند و
قدرت بنماید و بندگان را در پیشگاه عظمتش به
پرستش فراخواند و بر طاعت پاداش و بر

معصیت عقوبت دهد، تا بندگان از دوزخ عصیان
به بهشت و رضوان فراز آیند.

آن گاه، از پدر می‌گوید، از آن رسول برگزیده
حق، مبعوث خاتم، پیامبر رحمت، مبشر آزادی،
فروغ کبریایی در شب جاهلیت، آن که مشعل به
کف، درد آشنا، در سرزمین بطحاره می‌سپرد و
غفلت می‌سترد و صفا می‌آورد و عداوت می‌برد،
آن حبیب خدا و محبوب خلق که پس از ۲۳
سال دعوت و انذار و جهاد با کفار، به دیدار یار
رفت و به ملکوت پر کشید و همجواری ملائک
را برگزید؛ رفتنی که او را از رنج دنیا رهاوند، اما
امت و عترت را به داغ یتیمی نشاند.

سپس رو به مجلسیان می‌کند، آنان که در
دوره رسالت نبوی، مخاطبان امر و نهی خدا و
حاملان دین و وحی الهی و پیام‌رسانان آیین
ابراهیمی به امت‌ها بودند و این افتخار را داشتند
که کلام الله را بشنوند و این نور فروزان و
گنجینه اسرار عرشی و کتاب حیات و رهایی و
منشور استوار الهی را به عنوان میراث نبوت در
اختیار داشته باشند؛ کتابی که عهدنامه خدا با
بندگان است؛ خدایی که قرآن و دین فرستاد،
ایمان را پاک سازنده از شرک، نماز را بازدارنده
از کبر، زکات را پالاینده جان و افزایشده رزق،
روزه را استوار ساز اخلاص، حج را مایه قوت
دین، عدالت را پیوند دهنده دل‌ها و امامت و
اطاعت از عترت را سامان بخش آیین و مصون
ساز از تفرقه قرار داد و جهاد را عزت آفرین،
شکیبایی را اجرآور، امر به معروف را اصلاح

کننده عموم، صلّه رحم را افزاینده عمر و عدد، و قصاص را حافظ خون‌ها و جان‌ها قرار داد.

و ... از احکام دیگر گفت و اسرار و حکمت‌هایشان، و آنان را به خدا ترسی، پروا پیشگی و فرمان‌برداری از امر و نهی الهی فراخواند.

آن گاه برای تبیین این حقیقت که وجودش گلی از بوستان رسالت و پاره‌ای از پیکر رسول است، تا شنوندگان، عطر گل را از این گلاب ناب بجویند و صاحب سخن و جایگاه و پایگاه و خاستگاهش را بدانند، فریاد بر آورد که: «اعلموا أنّی فاطمه!» بدانید که منم فاطمه، دختر محمد⁹، گفتارم سراسر حق و کردارم همه استوار است، دختر آن پیامبرم که پدر من است نه پدر زناتان، برادرِ پسر عموی من است نه مردان شما، و چه نسبتی والاتر از این؟!

سپس پرونده درخشان پدر را در پیش چشمان آنان می‌گشاید؛ پرونده‌ای آکنده از افتخار و لبریز از شرف، گویای اینکه آن رسول والا، پیام آسمان را به زمینیان رساند، ابلاغگر توحید بود و درهم کوبنده شرک حکمت‌آموز بود و بت‌شکن، خرافه‌سوز بود و حکمت‌گستر، کافرستیز بود و منافق‌کش، رسول رحمت بود و مربی امت، مردم را از پرتگاه جاهلیّت و انزوای حقارت و ظلمت کده شرک و از چنگ گرگان آدم‌خوار و پلنگان ضعیف‌شکار رهانید و بر مسند عزّت و کرامت نشانید. و از ذوالفقار علوی و صولت حیدری در میدان‌های بزرگ می‌گوید؛ آن

کمر بسته راه خدا و دل بسته رسول و عهد بسته با قرآن، شمشیر بُرنده خدا، مشت کوبنده حق بر دهان باطل، آن سرور اولیا، علی مرتضی و فاتح خیبر گشا، دلیر مردی که در صحنه‌های خوف و خطر و عرصه‌های خون و مرگ، سر به خدا می‌سپرد و ترس و ضعف و سستی و فرار دیگران را با حضور و حمله و حماسه‌اش جبران می‌کند....

آن گاه فاطمه فرزانه، بیشتر بر زخم چرکینی می‌زند که انباشته از حسدها و دشمنی‌ها و نامردی‌هاست و صفحه دیگری از این کتاب را می‌گشاید، نه امید بخش، بل جان‌سوز و غم انگیز، نه افتخار آفرین، که شرم آور، صفحه نفاق و کینه و حسد و عداوت! در سطر سطر این صفحه، واژه‌های دورویی، نفاق، سست‌عهدی، دین‌گریزی، گستاخی، یاوه‌گویی، شیطان‌پرستی، هوس محوری، قدرت طلبی و دنیا خواهی به چشم می‌خورد. وی این صفحات تیره و خطوط مغشوش را در برابر نگاه‌ها و چشمانشان می‌نهد، تا به وضوح ببینند که این عهدشکنی و لیک‌گویی به ندای شیطان و زیر پانهادن وصیت رسول و ورود به منطقه ممنوع و حریم محترم، زمانی است که هنوز زخم‌ها التیام نیافته، اشک‌های فراق پدر نخشکیده، پیامبر به خاک سپرده نشده است که باند سقیفه از بیم بروز فتنه، خود فتنه‌ای بزرگ‌تر آفریده است و هنوز آیات قرآن، موجود و روشن و درخشان و در یادهاست که آن را پشت سرانداخته و از

محکّمات وحی و دین روی برگردانده‌اند و به این زودی، در میان امت و شریعت، راه رجعت به جاهلیّت گشوده‌اند و خود از پیشگامان آن شده‌اند. به کجا چنین شتابان؟ اَرْغَبَةً عَنْهُ تُریدون؟ اَمْ بَغیره تحکمون؟»

باز هم تازیانه‌ای دیگر، بر آن گروه غفلت‌زده و خواب‌آلود و مست قدرت و مغرور ریاست فرود می‌آورد که پژواک آن هنوز هم در رواق تاریخ باقی است، و این گونه ادامه می‌دهد:

چه زود در پی‌فتنه‌ها رفتید و آتش افروختید و ندای شیطان را لیبیک گفتید، فروغ دین را خاموش و سنت نبی را رها کردید و پنهانی به توطئه نشستید و در خلوت و جلوت و نهان و آشکار، بر ضدّ خاندان رسول نقشه کشیدید و خنجر برآوردید و تیغ نشان دادید و پنداشتید که ما ارث نمی‌بریم! این چه جاهلیتی است که در پی آنید؟ مگر نه اینکه من دختر پیامبرم؟ آه! ای مسلمانان، چرا باید از ارث خویش محروم شوم؟ ای پسر ابوقحافه! آیا در قرآن آمده که تو از پدرت ارث ببری و من وارث پدرم نباشم؟ چه دروغ روشنی! آیا به عمد، کتاب خدا را پشت گوش انداخته‌اید؟ مگر قرآن نمی‌گوید که «سلیمان» از «داود» ارث برد؟ مگر قرآن، «یحیی» را وارث «زکریا» معرفی نکرده است؟ مگر آیات قرآن از ارث خویشاوندان و دختر و پسر سخن نمی‌گویند؟ این چه پنداری است که من سهمی از ارث پدرم ندارم؟ آیا من دختر او نیستم، که هستم! آیا درباره شما آیه‌ای ویژه

آمده که مرا استثنا کرده است؟ آیا من و پدرم بر دو آیین جدایییم که از هم ارث نبریم؟ یا آنکه شما قرآن شناس‌تر از پدرم و پسر عمویم هستید؟ پس ای ابوبکر! بگیر و ببر، فردای قیامتی هم هست؛ روزی که داور، خداست و دادخواه، پیامبر. و آن روز، پشیمانی سودی نخواهد داشت و خواهی دید که تازیانه عذاب الهی بر چه کسی فرود خواهد آمد!

پس از این سخنان، که چونان پتکی بر فرق خلافت غصب فرود می‌آید، نگاه سنگین و ملامت بار فاطمی بر انصار دوخته می‌شود. بر آنان که بازوی آیین و دامن دین بودند و سوابقی درخشان و افتخاراتی نمایان داشتند، اما در برابر مظلومیت دختر پیامبر، مهر خموشی بر لب زدند و به خانه‌ها خزیدند و رحلت حبیب خدا را بهانه سکوت و سکون ساختند.

هر چند داغ رحلت رسول خاتم بسی سنگین است و با غروب خورشید جمالش، زمین در مُحاق قرار گرفته و ستاره‌ها از غمش بر دامن زمین فرو ریخته‌اند و کوه‌ها از هم پاشیده‌اند، اما داغ بزرگ‌تر و مصیبت عظیم‌تر، حرمت‌شکنی از حریم قرآن و عترت و زیر پا نهادن فرمان رسالت است و هنوز این ندای قرآن در گوش زمان و اهل زمین می‌پیچد که: «پیامبر هم چون رسولان پیشین از جهان رخت بر می‌بندد، آیا اگر بمیرد یا کشته شود، به جاهلیّت بر می‌گردید؟»^۲ و کلام دختر پیامبر، این گونه ادامه می‌یابد:

هان، ای انصار! غیرتتان کجاست که در برابر چشم و گوشتان، میراث پدرم را غارت می‌کنند و شما با آنکه همان سلاح و سپر ایام جهاد را در کف دارید، دست روی دست نهاده، تماشاچی این صحنه‌اید! مگر دعوت‌مان را نمی‌شنوید؟ مگر ناله ما به گوشتان نمی‌رسد؟ ای شما برگزیدگان امت، ای صالحان جماعت، ای سابقه‌داران عرصه نبرد، ای مدافعان اهل بیت، ای شماها که با مشرکان عرب جنگیدید و رنج و تعب به جان خریدید، شما که فرمان‌بردار ما بودید و گام جای گام ما می‌نهادید! با رهبری ما و رهروی شما، با فرماندهی ما و فرمان‌بری شما بود که اسلام قدرت یافت و شاخ شرک و کفر شکست و توطئه‌گران رسوا شدند و فتنه‌انگیزان خاموش، اکنون شما را چه می‌شود که زبان در کام کشیده و گام فراپس نهاده‌اید؟ این چه شرکی پس از ایمان و چه ترسی پس از اقدام است؟ این چه پیمان‌شکنی‌ای پس از میثاق و جفا به جای وفاست؟

رنج‌نامه فاطمه³ پایان ندارد. آتشفشان خشم مقدس زهرا، همچنان گدازه‌های سوزان ملامت را بر سر مهاجران و انصار و خلیفه و بیعت‌گران می‌ریزد و آبشان می‌کند.

سپس دختر پیامبر، بیشتر بر غده رفاه‌طلبی و دنیا‌خواهی و فرهنگ جاهلی آنان می‌زند و ریشه آن همه سست عهدی و زبده‌گشی و پیمان‌شکنی را، وابستگی به دنیای دون و فریفتگی و دل‌بستگی به چرب و شیرین زندگی

و فاصله گرفتن از زهد نبوی و نگاه آخرتی می‌داند. می‌داند که آنان سرمست باده غرور و غفلت‌اند و دم گرم فاطمی در آهن سرد دل‌های جاهلی بی‌اثر است؛ اما باز هم برای اتمام حجت و ثبت در تاریخ و داوری آیندگان، این بئ‌الشکوی و رنج‌نامه مدون و ادعای افشاگر را از سینه غمگین برمی‌آورد و بر چهره کربیه آنان می‌کوبد. تا این بار ننگین و ننگ سنگین را تا دامنه قیامت بر دوش رسوایی خویش کشند و اسناد محکومیت خود را بر گرده خویش نهاده، پای دربند و داغ برجبین و نشان خشم خدا بر پیشانی، به محشر آیند و آنجا پاسخ دادخواهی عصمت کبرا را بدهند و می‌افزاید: «من دختر آن پیامبرم که از عذاب خدا بیمتان می‌داد: فَأَعْلَمُوا إِنَّا عَامِلُونَ، وَانتظروا إِنَّا منتظرون».

منطق استوار و متین و برهان قرآنی فاطمه³، فصل الخطاب این جدال احسن است و قاضی وجدان، حق را به دختر پیامبر می‌دهد. اما خلیفه، از در تزویر و تحریف در آمده، ضمن ستایش از رأفت و عطوفت نبوی و تصدیق پیوند نسبی این دختر پاک با آن رسول خواجه لولا که و تأیید صدق و سابقه زهرای اطهر، باز هم غصب فدک را مصادره‌ای به نفع سپاه و سلاح مجاهدان و مرزبانان و برای تأمین عده و عده و ساز و برگ رزمندگان می‌داند و کار خود را به دروغ، در جهت نظر و اجازه حضرت رسول معرفی می‌کند و باز هم تأیید می‌ورزد بر این

بهتان که پیامبران، ثروت و زمین و خانه، ارث نمی‌گذارند، و در نهایت، اظهار این نکته که: «لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی».^۳

برهان فاطمی، بار دیگر بر مدار آیات قرآن آغاز می‌شود و برهماهنگی دقیق و مو به موی سنت و عمل نبوی با کلام الهی تأکید می‌ورزد و به کارگیری حدیث مجعول را علیه آیات صریح وحی، نکوهش می‌کند و نقاب نیرنگ و فریب را کنار می‌زند. اما خلیفه که بنا ندارد حق صریح و کلام فصیح آن بانوی حق و حکمت را بپذیرد، باز هم با صادق شمردن خدا و رسول و دختر پیامبر، تلاش می‌کند مسئولیت آن خلاف بین و بدعت فاحش را به گردن مردمی اندازد که او را به تخت خلافت نشانده‌اند و ارتکاب آن جرم را به پشت گرمی و پشتیبانی و حمایت و رضایت مردم وانمود می‌کند.

ولی دختر پیامبر، حجت را تمام کرده است؛ هر چند در این جماعت، روح حجت‌پذیری نمی‌یابد و بر اساس اینکه:

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی
آن است جوابش که جوابش ندهی^۴

سخن گفتن با خلیفه را بیهوده می‌بیند و روی به مردم کرده، زبان شکوه از آنان می‌گشاید که: چه شتابان، به باطل گرویدید و چشم بر این همه وقاحت بستید!

با دل‌هایی مهر خورده و قفل شده و چشم و گوشی به شیطان فروخته، در پی کفر و نفاق نقاب زده افتادید.

و رسوایی روز رستاخیز را به یادشان می‌آورد و حضور در محکمه خدا را.

آن روز که پشت پرده افشا گردد

سیمای گریم کرده، رسوا گردد

تزویر و ریا، نمایش ننگینی است

زشت است اگر چه خوب اجرا گردد^۵

آن گاه رو به روضه نبوی می‌کند و با آن محرم رازش و سایه‌بان عزتش و پناه دل شکستگی و پر سوختگی‌اش درد دل می‌کند و پیش از آنکه این مجلس دادخواهی بی‌فرجام و این جماعت بدنام را ترک کرده، به خانه رود، اشعاری را خطاب به پدرش نجوا می‌کند، با این مضمون:

ای امین وحی و دین!

این مدینه تو نیست مانده این چنین غریب

همچو خاتمی که یک نگین از آن کم است

ای رسول رحمت و برادری،

این همه جسارت و ستم به پیش چشم

توست

گر چه دیده خدایی تو بر هم است!

اینک این مدینه است و کوچه‌های پر ز

غربتش

این بقیع و مسجد و بلال و فاطمه در انتظار

یک طرف، دل شکسته حسین و زینب و حسن

یک طرف، علی و فاطمه، ز رحلت تو سوگوار
ای پیامبر! دمی ز خاک تیره سر برآر
گشته‌اند پیروان فتنه‌ها، به موج‌ها سوار
بعد از آن همه شهید،
بعد از آن همه سفارش اکید،
آن همه حدیث و آیه، وعده و وعید
اهل بیت عصمت تو مانده در کنار
بنگر این جفا به جای آن وفا
بنگر این ستم به جای آن صفا
یک طرف،

خانه علی است، با غمی بزرگ و جای خالی رسول

یک طرف، سقیفه، تیره‌گون و فتنه بار
کینه‌های بدر و خیبر و حنین
باز هم صدای پای حمله قبایل قریش
باز هم مدینه مانده بی‌حصار!
ای رسول خاتم، ای حبیب کردگار!
موج فتنه‌ها و کینه‌ها فراگرفته باز هم
دامن مدینه و حجاز را
«اهل بیت» در میان موج‌های سهمگین
یک «سفینه» اند، ثابت و نجات بخش و
استوار

لیکن این سفینه نجات را شکسته‌اند
دست و بازوی امیر عشق را بسته‌اند...^۶

و ... فاطمه به خانه خویش می‌رود و به
علی^۷ پناه می‌برد و از بی‌دفاع ماندن خویش
در میان آن همه گرگ‌های تیز دندان و دشمنان
کین‌توز می‌نالد و شکوه از اینکه چرا ذوالفقار
علوی در نیام است و زبان حیدر، در کام!
اما مظلوم اولین و آخرین، صاحب ولایت
غدير، او را به صبر فرامی‌خواند. او هم می‌پذیرد
و به خاطر خدا و برای بقای دین، جام تلخ صبر
می‌نوشد و همدم مظلومیت‌های علی^۷
می‌گردد.
اما ... برای همیشه، این پرونده را باز
می‌گذارد.

اینک صدای دادخواهی زهرای مرضیه در
مسجد مدینه، در رواق تاریخ پیچیده است. و
خطبه فدکیه، ادعای نامه کوثر رسالت، علیه
غاصبان خلافت است.

پی‌نوشت‌ها

۱. متن مورد استناد، «العوالم» بحرانی، ج ۱۱، ص ۴۶۷ است.
۲. آل عمران / ۱۴۴.
۳. در دایره قسمت، ما نقطه پرگاریم / لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی (حافظ).
۴. سعدی در گلستان.
۵. برگ و بار، مجموعه اشعار جواد محدثی، ص ۳۹۸.
۶. همان، ص ۷۱، (با تلخیص).



اشاره

جهاد و پیکار در راه خدا و دفاع از ارزش‌ها و آرمان‌ها و شرف انسانی یکی از اصول مسلم هر آئین و مکتب و وظیفه هر پیروی است. دفاع از انسان‌های مظلوم به زمان خاصی منحصر نیست و ماه حرام و غیر حرام نمی‌شناسد؛ زیرا آنچه در ماه حرام حرمت دارد، شروع جنگ است، نه دفاع و جلوگیری از ظلم و ستم دشمنان خدا و کوتاه کردن دست آنان. از این رو، جنگ بدر و فتح مکه و برخی دیگر از غزوات و سریّه‌ها همانند سریّه زید بن حارثه و غالب بن عبدالله در ماه رمضان رخ داد.

نبرد امیرمؤمنان علی ⁷ با خارجیان و مارقان نیز در همین ماه بود. آن حضرت برای ریشه‌کن کردن این مقدس‌مآب‌های کینه‌توز و جنایت‌پیشه در روز ۲۵ ماه رمضان سال ۳۹

هجری به جنگ با آنان پرداخت و در این جنگ خونین چهار هزار نفر از آنان کشته شدند و به فرموده امام ⁷، کمتر از ده نفر از خوارج جان سالم به در بردند. این نوشتار به چگونگی این جنگ و علل و عوامل و پیشگویی‌های پیامبر ⁹ و امیرمؤمنان می‌پردازد.

پایه‌گذار خارجیان

شخصی به نام حرقوص بن زهیر سعدی ^۱ معروف به ذوالثدیه ^۲، با ظاهر فریبنده‌اش، عده‌ای از مسلمانان و صحابه پیامبر ⁹ را شیفته خود کرده بود. مورخان می‌نویسند: روزی در محضر پیامبر ⁹ او را ستودند. حضرت به سخن ستایشگران توجهی نکرد. یاران گمان کردند که حضرت او را درست نمی‌شناسد. از این رو، مجدداً از او نام برده، به ذکر اوصافش پرداختند. باز رسول خدا به گفتار آنان توجه نکرد. در این

اثنا آن شخص از دور نمودار شد. یاران به عرض رساندند که آن تعریف‌ها درباره همین شخص بود.

حضرت نگاهی به سوی او افکند و فرمود: شما از فردی سخن می‌گویید که آثار شیطنیت و نادرستی از چهره‌اش نمایان است. او نزدیک آمد و به حضور پیامبر^۹ رسید، ولی هرگز سلام نکرد. پیامبر فرمود: به جمع ما که رسیدی، پیش خود گمان کردی که در میان ما کسی بهتر و شایسته‌تر از تو وجود ندارد؟! آن شخص با بی‌ادبی گفت: آری چنین فکر کردم، و سپس به نماز ایستاد.

پیامبر^۹ به آن جمع فرمود: کیست که این مرد را به قتل برساند؟

ابوبکر برخاست و پیش رفت. دید او با حال خضوع، مشغول خواندن نماز است. چون چنین دید، بدون اجرای فرمان پیامبر^۹ برگشت. باز حضرتش فرمود: کیست که برود و آن مرد را بکشد؟ عمر از جای برخاست و به طرف او رفت. او هم از دستور پیامبر^۹ تخلف کرد و برگشت.^۳ ابن شهر آشوب از مسند ابویعلی موصلی اضافه می‌کند که: ابوبکر برگشت و گفت: آیا رواست مردی را که در حال رکوع و گفتن لااله الا الله است، به قتل برسانم؟ حضرت فرمود: بنشین که تو قاتل او نیستی. سپس به علی^۷ فرمود: برخیز که تو او را خواهی کشت. امیرمؤمنان از جای برخاست تا فرمان پیامبر را اجرا کند، اما مرد را نیافت.^۴

از موارد انحراف وی این است که در پایان یکی از جنگ‌ها، سخنان کفرآمیزی درباره پیامبر به زبان جاری کرد. یاران خواستند او را به قتل برسانند، اما آن حضرت اجازه نداد.^۵

بنا به نقل ابن اثیر جزری، حرقوص در جنگ صفین حضور داشت و سپس از خوارج گردید و در برابر حضرت علی بن ابی‌طالب^۷ موضع سرسختانه‌ای داشت.^۶

سرانجام او به همراه برخی از رؤسای خوارج همانند عبدالله بن وهب راسبی^۷، جعدة بن نعة^۸ و زرعة بن برج طائی^۹ که هر یک در شعله‌ور کردن آتش جنگ سهم بالایی داشتند، در جنگ نهروان کشته شد.

پیشگویی پیامبر

پیامبر بزرگوار اسلام از همان روز که در مسجد از شخصی به نام حرقوص سخن گفت، مسلمانان را از پیدایش این گروه خطرناک و منحرف آگاه ساخت و به همگان درباره پیروی از چنین جریان منحرفی، سخت هشدار داد. آن حضرت فرمود این فرد یارانی خواهد یافت که در تلاوت قرآن و به پا داشتن نماز و پایداری در روزه و عبادت، گوی سبقت را از شما خواهند ربود، اما آن عبادات فقط از زبانشان بر می‌خیزد و در دلشان اثری نمی‌گذارد و در نتیجه، همان گونه که تیر از کمان جدا می‌گردد، آنها نیز از دین جدا خواهند شد.^{۱۰}

روز دیگری که پیامبر غنایم جنگ حنین را تقسیم می‌کرد، این مرد بی‌خرد گفت: ای محمد^۹! «به عدالت رفتار کن»، و سه بار سخن خود را تکرار کرد و بار سوم آن حضرت فرمود: اگر من به عدالت رفتار نکنم، چه کسی چنین خواهد کرد. یاران خواستند او را به قتل برسانند، اما حضرت ضمن منع آنان، فرمود: «پیروان این شخص از حقیقت دوری می‌کنند. آنان قرآن را می‌خوانند، ولی به آن عمل نمی‌کنند».

همچنین درباره همین گروه فرمود:

«سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي فِرْقَةٌ يَحْسَنُونَ الْقَوْلَ وَ يَسِيئُونَ الْفِعْلَ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ لَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ»^{۱۱} زمانی فرا می‌رسد که در بین امتم گروهی بیابند که خوب سخن گویند، اما کردارشان بسیار زشت است. دیگران را به کتاب خدا فرا می‌خوانند، اما هیچ آگاهی‌ای از آن ندارند.

و نیز آن حضرت این آیه شریفه را که می‌فرماید: (يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ^{۱۲})؛ «روزی فرارسد که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه گردد»، بر همین گروه منحرف تطبیق فرمودند.^{۱۳}

عبدالله بن ابی اوفی از پیامبر^۹ روایت کرده که فرمود: خوارج سگ‌های اهل جهنم هستند.^{۱۴}

پیشگویی امیرمؤمنان

امیرمؤمنان^۷ نیز پیش از درگیری و جنگ با خوارج، شکست آنها را قطعی و کشته شدنشان را به جز چند نفر اعلام داشت.

۱. ده نفر زنده نمی‌مانند

حضرت درباره تعداد کشتگان خوارج فرمود: «سوگند به خدا در این پیکار، ده تن از آنها زنده نخواهد ماند».^{۱۵}

۲. ده نفر از شما کشته نخواهند شد

در پیشگویی دیگر، آن حضرت، پیشاپیش پیروزی یاران خود را بر آن گروه منحرف اعلام کرد و فرمود: «از شما یاران من ده تن کشته نخواهند شد».^{۱۶}

۳. هرگز از نهر عبور نمی‌کنند

هنگامی که سپاه امیرمؤمنان برای تعقیب خوارج، کوفه را ترک کرد، یکی از سربازان حضرت اظهار داشت که خوارج از پل رودخانه عبور کرده و به طرف ما شتابان در حرکت‌اند. آن حضرت سه مرتبه او را سوگند داد که آیا تو دیدی که آنها عبور کردند. و او سه مرتبه سوگند یاد کرد که عبور کرده‌اند. امیرمؤمنان^۷ فرمود: «والله ما عبروا و لن يعبروه و ان مصارعهم لدون النطفة»^{۱۷} به خدا سوگند، آنان هرگز عبور نکرده‌اند و عبور نخواهند کرد؛ زیرا محل کشته شدنشان، آن سوی نهر است.

روشن نیست که به چه جهت برخی از سپاهیان امیرمؤمنان چنین گزارش غلطی دادند؟ آیا خوارج آنها را تعقیب کرده بودند و آنها گمان

می‌کردند که از پل عبور کرده‌اند و یا می‌خواستند روحیه سپاه امام را تضعیف کنند. به هر حال، عده‌ای دیگر هم شتابان به سوی حضرت آمدند و همه اظهار داشتند که خوارج از پل عبور کرده‌اند، ولی امیرمؤمنان همان سخن قبلی خود را تکرار می‌فرمود.

گفته می‌شود یکی از سربازان جوان امیرمؤمنان گفت اگر خوارج از نهر عبور کرده بودند، نیزه خود را در چشم علی فرو می‌برم. آیا او ادعای علم غیب می‌کند؟! هنگامی که به نهر آب رسیدند، دیدند خوارج هنوز آن سوی آب هستند، ولی آماده جنگ شده‌اند. آن جوان به نزد امیرمؤمنان رفت و گفت درباره تو شک کردم، ولی اکنون پشیمان هستم. مرا ببخش. امیرمؤمنان در پاسخ فرمود:

«ان الله هو الذی یغفر الذنوب فاستغفروه؛ این خداوند است که گناهان را می‌بخشد. پس از او طلب مغفرت کن.»^{۱۸}

۴. ذوالثدیه کشته خواهد شد

در بالای یکی از بازوهای حرقوص بن زهیر، رهبر اصلی خوارج، گوشت زائدی به شکل پستان قرار داشت و از این جهت، به او ذوالثدیه گفته می‌شد.^{۱۹} حضرت پیش از شروع جنگ فرمود: امروز هزار نفر از خارجیان کشته خواهند شد؛ از جمله ذوالثدیه.^{۲۰}

با پایان یافتن جنگ نهروان، حضرت امیرمؤمنان^۷ یاران خود را مأمور ساخت تا در

میان کشته شدگان، ذوالثدیه را پیدا کنند. آنها ابتدا او را نیافتند، اما بار دیگر به دستور حضرت به جستجو پرداختند و جسد ذوالثدیه را یافتند.^{۲۱} امیرمؤمنان تکبیر گفت، سر به سجده گذارد و تمام سپاه نیز چنین کردند.^{۲۲} آن گاه فرمود: به خدا قسم تا کنون دروغ نگفته‌ام. بدانید که شما بدترین افراد را کشته‌اید.^{۲۳}

جدایی خوارج

ابن ابی الحدید گوید: وقتی علی^۷ از صفین به کوفه برگشت، خوارج راه خود را جدا کردند و به طرف صحرای کوفه که حروراء نامیده می‌شد، رفتند و این شعار را تکرار می‌کردند: لا حکم إلا لله و لو کره المشرکون، ألا إن معاویه وعلیاً اشکرک فی حکم الله؛ حکم و داوری فقط از آن خداست؛ گر چه مشرکان کراهت داشته باشند. به راستی که معاویه و علی در حکم خدا شرک ورزیدند. آنان در همان جا مستقر شدند.^{۲۴}

خوارج که در ابتدا دوازده هزار نفر از اهل کوفه و بصره و دیگر شهرها بودند،^{۲۵} اشعث بن قیس را به عنوان فرمانده جنگ، و عبدالله بن الکوا را به عنوان امام جماعت سپاه برگزیدند.^{۲۶} امیرمؤمنان نخست ابن عباس را به سوی آنها فرستاد و او پس از گفتگو با آنها به سوی علی^۷ برگشت.

حضرت فرمود: تا زمانی که خونی نریخته و یا مالی را غارت نکرده باشند، متعرض آنها نشوید. خوارج با اینکه در بیرون کوفه اردو زده بودند، اما پیوسته بین کوفه و حروراء در حال رفت و آمد بودند و گاه به مسجد می آمدند و با تکرار شعار «لا حکم الا لله» موجب آزار مردم و تحریک آنها می شدند. ادامه این وضع آن قدر خسته کننده و ملال آور بود که مردم به حضرت می گفتند: آیا از برخوردهای آنها خسته نشده ای؟ چرا به نابودی آنها اقدام نمی کنی؟^{۲۷}

علل شورش خارجیان

مهم ترین عواملی که خارجیان را از صفوف یاران امیرمؤمنان بیرون راند، تکروی و کج اندیشی و جهل و عدم آگاهی آنها بود که هزاران نفر را در ابتدا به مخالفت با رهبر مسلمانان کشاند. در تاریخ به برخی علل اشاره شده که ذیلاً آنها را ذکر می کنیم.

۱. فقدان آگاهی و منطق صحیح

روحیه آشفته خوارج نشان دهنده این بود که این گروه هرگز از منطق پایدار و استواری پیروی نمی کردند. آنان به دلیل نداشتن آگاهی، از ابتدای امر به وسیله عده ای شیطان صفت مانند اشعث بن قیس که پایه گذار تمام فتنه ها بود، فریب خوردند و پس از بالابردن قرآن بر سر نیزه ها از سوی معاویه، آنان نه تنها دست از جنگ کشیدند، بلکه امیرمؤمنان را تحت فشار

قرار دادند تا دست از جنگ بردارد. به هنگام تعیین فردی به عنوان داور و حکم، آنان بر انتخاب ابوموسی اشعری پا فشاری کردند و پس از خیانت داوران، شعار لا حکم الا لله را سر دادند و از صف یاران امیرمؤمنان خارج شدند. بنابراین خارجیان افرادی بودند که به دنبال هر صدایی، حرکت می کردند.

۲. درخواست توبه امیرمؤمنان

خوارج که به ظاهر پس از خیانت داوران از اقدامات خود پشیمان شده بودند، از امیرمؤمنان^۷ خواستند تا او هم از کار خود اظهار پشیمانی کند. حضرت به آنها فرمود: چه چیز باعث شورش شما شده است؟ گفتند: از خطایی که در صفین مرتکب شده ای، توبه کن و پس از آن آماده باش تا با هم به جنگ با معاویه برویم.

امیرمؤمنان در پاسخ فرمود: من شما را در جنگ صفین از موضوع حکمیت نهی کردم، اما شما پافشاری کردید و انجام آن را خواستار شدید و اکنون که به اشتباه خود پی برده اید، آن را گناه می شمیرید و خواستار توبه هستید؟^{۲۸}

۳. بهانه جویی های نابخردانه

سومین علت جنگ این گروه کج اندیش با امیرمؤمنان، بهانه جویی های آنان بود. طبری می نویسد: امیرمؤمنان، ابن عباس را به نزد

خوارج فرستاد تا از آنها علت شورش را بپرسد. آنان گفتند: به چند جهت:

اول: او به هنگام نوشتن قرار داد، جمله إمرة المؤمنین را از جلو نامش حذف کرد. پس اگر او امیرمؤمنان نیست، ما مؤمنان اجازه نمی‌دهیم که امیر ما باشد.

دوم: او به حکمین گفت: خوب بنگرید. پس اگر معاویه حق در این داشت، او را قرار دهید و اگر من اولی بودم، مرا قرار دهید. پس اگر علی در این جهت درباره خودش شک کرده و نمی‌داند حق با او است یا معاویه، شک ما در او بیشتر خواهد بود.

سوم: چرا علی⁷ حکمیت را به دیگری واگذار کرد؛ در حالی که خودش در نزد ما بهترین داور از میان مردم بود.

چهارم: چرا علی⁷ مردم را در دین خدا حَکَم قرار داد؛ در حالی که او چنین حقی نداشت.

پنجم: در جنگ بصره غنائیم را برای ما تقسیم کرد، اما اجازه نداد زنان و کودکانشان را به اسارت بگیریم.

ششم: او وصیی بود که وصیت را ضایع کرد و از بین برد.

ابن عباس رو به حضرت امیرمؤمنان کرده، گفت: سخن آنها را شنیدی. حال پاسخ آنها را بده که از من سزاوتری.

حضرت فرمود: از آنها بپرس که آیا به حکم خدا و پیامبرش رضایت دارند؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: من در زمان رسول خدا⁹ کاتب وحی و قراردادهای بودم. روزی که پیامبر⁹ با ابوسفیان و سهیل بن عمرو صلح کرد، از طرف او چنین نوشتم: بسم الله الرحمن الرحیم. این پیمانی است که محمد رسول الله و ابوسفیان و سهیل بن عمرو، بر آن به توافق رسیدند».

سهیل گفت: ما نه رحمن و رحیم را می‌شناسیم و نه پیامبری تو را قبول داریم. اما این که نام خود را پیش از نام ما قرار بدهی، مانعی نیست و این کار برای تو شرفی است؛ گر چه سن ما از تو بیشتر است و پدرم از پدر تو بزرگ‌تر بود.

اینجا بود که پیامبر⁹ به من دستور داد که به جای بسم الله الرحمن الرحیم، باسمک اللهم بنویسم و جمله رسول الله را هم پاک کنم. پس من چنین کردم. حضرت همان جا به من فرمود: همانند چنین کاری به تو پیشنهاد می‌شود و تو از روی اکراه، چنین کاری خواهی کرد. من نیز در قرارداد با معاویه وقتی که نوشتم: «هذا ما اصطلح علیه امیر المؤمنین و معاویه و عمرو بن العاص»، آنان گفتند: اگر ما اقرار داشتیم که تو امیرمؤمنان هستی، پس در حق تو ظلم کردیم که با تو جنگیدیم. اما ما این را قبول نداریم و این کلمه را باید حذف کنی و به جای آن

بنویسی: علی بن ابی‌طالب. پس من این کلمه را حذف کردم؛ همان گونه که پیامبر دستور داد کلمه رسول الله را حذف کنم. پس اگر این مسئله را از پیامبر قبول ندارید، به یقین از من هم قبول نخواهید کرد. در پاسخ گفتند: راست گفتی.

اما شما می‌گویید: «داوری را به غیر از خودم واگذار کردم؛ در حالی که در نزد شما بهترین حکم بودم». پس این رسول خداست که در روز بنی‌قریظه، حکمیت را به سعد بن معاذ واگذار کرد؛ در حالی که خودش بهترین حکم و داور بود و خداوند در قرآن فرموده: (لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ^{۲۹})، و من به رسول خدا تأسی نموده و از او تبعیت کردم. آنان گفتند: در این جا هم حق با تو بود و راست گفتی.

حضرت فرمود: اما اینکه می‌گویید: «من مردم را در دین خدا حکم قرار دادم»، من هرگز مردم را حکم قرار ندادم، بلکه کلام خدا را حکم قرار دادم و اگر تا کنون ندانسته‌اید، بدانید که این خداوند است که مردم را در پرنده‌ای داور قرار داد و فرمود: (وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمَّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ^{۳۰})، «هر کس از شما عمداً آن را به قتل برساند، باید کفاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد و دو نفر عادل از شما معادل

بودن آن را تصدیق کنند»، و خون مسلمانان عظیم‌تر از خون یک پرنده است. در پاسخ گفتند: این را هم از تو قبول کردیم.

حضرت فرمود: و اما گفته شما که «من در پایان جنگ جمل، غنایم و اسلحه جنگی آنها را برای شما تقسیم کردم، ولی شما را از زنان آنها باز داشتم»، پس بدانید که من بر مردم بصره منت گذاردم؛ همان گونه که پیامبر خدا^۹ بر اهل مکه منت گذارد، پس اگر آنها با ما دشمنی کردند، ما آنان را به وسیله گناهانشان مؤاخذه خواهیم کرد؛ ولی دیگر به کوچک آنها در اثر گناه بزرگشان کاری نداریم و ثانیاً به من بگویید که کدام یک از شما عایشه را به عنوان سهم جنگی به خانه خود می‌برد؟! در پاسخ گفتند: این را هم از تو قبول کردیم.

و اما اینکه گفتید: «من وصی و جانشین بودم و وصیت و جانشینی را ضایع کرده و از بین برده‌ام»، باید گفت: این شماست که کفر ورزیدید و بر من پیشی گرفتید و امر را از من جدا ساختید. بدانید که بر اوصیا روا نیست که برای خودشان دعوت کنند و این انبیا هستند که خداوند آنها را برمی‌انگیزد و آنان مردم را به سوی خودشان دعوت می‌کنند، و اما وصی و جانشین او از دعوت کردن مردم به سوی خود بی‌نیاز است؛ زیرا این پیامبر است که با نص

صریح، جانشین خود را تعیین و مردم را به او راهنمایی می‌کند و خدای متعال می‌فرماید: (وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا^{۳۱}). پس اگر مردم حج خانه خدا را ترک گفتند، این خانه خدا نیست که به نیامدن مردم به سوی آن کفر بورزد، بلکه مردم هستند که با نیامدنتشان کفر می‌ورزند؛ زیرا خداوند خانه خود را برای مردم نشانه قرار داده است و من نیز چنین هستم؛ چرا که پیامبر^۹ مرا به عنوان نشانه در بین امت قرار داده است؛ چون پیامبر فرمود: «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسى و انت منی بمنزلة الكعبة تؤتی و لاتأتی؛ تو در نزد من همانند هارون در نزد موسی هستی و تو در نزد من همانند کعبه هستی که مردم نزد آن باید بروند و او نزد کسی نمی‌رود». در پاسخ گفتند: این را هم از تو قبول می‌کنیم.

اینجا بود که بسیاری از خوارج از عقیده خود برگشتند و چهار هزار نفر بر لجاجت خود باقی ماندند.^{۳۲}

شکاف در صفوف خارجیان

با بیانات روشن امیرمؤمنان در مورد ابهامات موجود، گروه زیادی از آنها فریاد برآوردند «التوبة التوبة».^{۳۳} حضرت توبه کنندگان را از خوارج جدا کرد و آن گاه پرچم امان را به دست ابویوب انصاری داد و فرمود: «هر که از بین اینان بیرون

رود و زیر پرچم ابویوب قرار گیرد، ایمن خواهد بود». از این روی، تعداد هشت هزار نفر از صف خارجیان جدا شدند و چهار هزار نفر بر لجاجت و گمراهی خود باقی ماندند.^{۳۴}

ترک حروراء به قصد نهروان

پس از جدا شدن عده کثیری از سپاه خارجیان، بقیه آنها به سرکردگی ذوالثدیه و عبدالله بن وهب راسبی و دیگر منحرفان، صحرای حروراء را به قصد نهروان^{۳۵} ترک کردند. برخی نوشته‌اند که وقتی خوارج به نهروان می‌رفتند، به یک مسلمان و یک نصرانی برخورد کردند. مرد مسلمان را کشتند و درباره نصرانی دیگران را سفارش کردند که وصیت پیامبرتان را درباره او عمل کنید.^{۳۶}

همچنین نوشته‌اند که در بین راه یکی از خارجیان، یک دانه رطب را که از درخت افتاده بود، در دهان خود گذارد. کسانی که او را دیده بودند، بر او فریاد زدند که از خوردن آن پرهیز کن. او نیز فوراً آن را از دهان خود بیرون انداخت.^{۳۷}

شرارت‌ها و وحشی‌گری‌های خارجیان

خارجیان پس از خروج از صحرای حروراء، در بین راه دست به شرارت‌های زیادی زدند که موجب شد امیرمؤمنان تصمیم نهایی را درباره آنها بگیرد. از جمله آن شرارت‌ها، به شهادت

رساندن عبدالله بن خباب بود. وی یکی از چهره‌های محترمی بود که امیرمؤمنان ولایت و حکومت مداین را به او سپرده بود.^{۳۸} عبدالله در سفری که ظاهراً به سوی کوفه داشت، همراه خانواده‌اش در دام خوارج گرفتار شد و با وضع رقت‌باری خود و همسرش در کنار نهر به شهادت رسیدند.

مورخان نوشته‌اند که عبدالله به همراه همسرش در حالی که سوار بر مرکب بود و قرآنی را روی سینه‌اش آویخته بود، در حرکت بود که با گروه خوارج مواجه شد.

آنها فریاد زدند: عبدالله! این کتابی که بر سینه‌ات قرار گرفته، دستور قتل تو را صادر کرده است. سپس از او پرسیدند که پدر تو مرد دانشمند و محدثی بود. آیا از سخنان پدرت چیزی به یاد داری؟ عبدالله گفت: آری، پدرم همیشه می‌گفت که از پیامبر شنیدم که می‌فرمود: دیری نمی‌پاید که پس از من موج‌های فتنه جهان اسلام را فرامی‌گیرد. در آن هنگام قلب بعضی از انسان‌ها از درک حقایق باز می‌ایستد و می‌میرد؛ همان گونه که تن انسان می‌میرد و از کار باز می‌ماند. در آن هنگام برخی از افراد شبانگاه مؤمن و با خدایند، ولی به هنگام صبح کافرنند. آگاه باشید که مبادا در جبهه باطل باشید و برای تقویت باطل به قتل و خون‌ریزی بپردازید.

خوارج از عبدالله پرسیدند: درباره جریان پس از تحکیم که علی به آن راضی شد، نظریه‌ای داری؟ عبدالله گفت: علی^۷ به خدا و فرمان‌هایش داناتر، و در دینش پارساتر و در دوران‌دیشی در وقایع و پیشامدهای اجتماعی بیدارتر و آگاه‌تر است.

خوارج گفتند: تو از هدایت برخوردار نیستی، بلکه از عناوین افراد پیروی می‌کنی. سپس بلافاصله در دادگاه صحرایی خوارج محکوم به اعدام شد و با وضع دردناک و جان‌سوزی دست و پا بسته و همراه با شکنجه و آزار، در کنار جوی آب همانند گوسفند سرش را بریدند و سپس همسر باردارش را کشتند و به این اکتفا نکردند و شکم او را پاره کردند و فرزند بی‌گناهش را بیرون آوردند و سر بریدند.^{۳۹}

حرکت سپاه اسلام به سوی نهروان

شرارت‌های این افراد شرور، امیرمؤمنان را سخت پریشان کرد و او را واداشت تا با بسیج نیروها به سوی آنها حرکت کند. وقتی که به اردوی آنها رسید، نخست فرمود: قاتل عبدالله بن خباب را به ما تحویل دهید. خوارج در پاسخ گفتند: همه ما او را کشته‌ایم. حضرت برای آنکه بداند تمام خوارج به کشته شدن عبدالله راضی بوده‌اند یا نه، فرمود: گروه گروه شوید تا سخن شما را بشنوم. آنان گروه گروه می‌آمدند و به کشته شدن عبدالله رضایت می‌دادند و می‌گفتند

تو را نیز همانند عبدالله خواهیم کشت. حضرت علی⁷ فرمود: سوگند به خدا اگر تمام مردم روی زمین اقرار کنند که در ریختن خون عبدالله شریک بوده‌ایم و من توانایی انتقام داشته باشم، همه آنها را خواهیم کشت.^{۴۰}

اتمام حجت

حضرت امیرمؤمنان بار دیگر اتمام حجت کرد و پیش از درگیری و جنگ به سپاه خود اعلام فرمود: چه کسی این قرآن را به دست می‌گیرد و به نزد آنها می‌رود و آنان را به کتاب خدا و سنت پیامبر⁹ دعوت می‌کند؟ البته او بداند که کشته خواهد شد و به بهشت خواهد رفت. کسی پاسخ حضرت را نداد، مگر جوانی از طایفه بنی عامر بن صعصعه. وقتی که نگاه امیرمؤمنان به کمی سن و سال آن جوان افتاد، فرمود: به جای خود برگرد. بار دیگر سخن خود را تکرار فرمود. باز همان جوان اظهار آمادگی کرد. حضرت فرمود: قرآن را به دست بگیر و نزد آنان روانه شو، اما بدان که کشته خواهی شد.

وقتی آن جوان به سوی جنایت پیشگان خارجی رفت، همین که خواست پیام امیرمؤمنان را برساند، به وسیله تیرهای خود صورت جوان را سوراخ سوراخ کردند.^{۴۱}

امیرمؤمنان که از هدایت آنان نومید شده بود، دست و سر خود را به سوی آسمان بالا برد و سه مرتبه فرمود: خدایا! تو شاهد باش. از تو

کمک می‌خواهم و به تو شکایت می‌کنم و آن گاه به یاران خود فرمود: آماده جنگ شوید که به اذن خدا پیروز خواهید شد. سپس آخر سورة آل عمران را بر آنها تلاوت کرد و دستور حمله را صادر فرمود^{۴۲} و گفت: بر آنها حمله کنید و من اولین کسی هستم که بر آنان حمله می‌کنم، و با شمشیر ذوالفقار خود سه مرتبه به آنان حمله کرد و در هر مرتبه آن قدر از خارجی‌ان را می‌کشت تا شمشیر او خم می‌شد. سپس برمی‌گشت و شمشیرش را بر زانوی خود می‌گذاشت و آن را صاف می‌کرد و بار دیگر حمله را آغاز می‌کرد؛ تا اینکه همه آنها را به خاک هلاکت نشانند.^{۴۳} و بدین ترتیب فتنه خارجی‌ان خاموش شد.

پس از جنگ

هنگامی که امیرمؤمنان نگاهش به سوی پیکرهای بی‌جان خوار افتاد، ریشه بدبختی و سیاه روزی خوار را برای آیندگان چنین بیان کرد:

«بُؤْسًا لَّكُمْ لَقَدْ ضَرَّكُمْ مِنْ غَرِّكُمْ. فَقِيلَ لَهُ: مَنْ غَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِيِّ وَفَسَحَتْ لَهُمُ بِالْمَعَاصِي وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ»^{۴۴} رنج و سختی بر شما باد! به راستی که شما را فریب داد کسی که ضرر جبران ناپذیری را بر شما



وارد ساخت. یکی از آن حضرت پرسید: چه کسی آنها را فریب داد؟ حضرت در پاسخ فرمود: شیطان همراه کننده و نفس‌هایی که انسان را به بدی وا می‌دارد. شیطان و نفس اماره به وسیله آرزوهای نادرست و حساب نشده، آنها را فریفت و راه‌های گناه و مصیبت را به روی آنان گشود و به آنها وعده پیروزی داد و سرانجام به آتش سوزان دوزخشان درافکند».

پی‌نوشت‌ها

۱. اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۹۶.
۲. سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۸۳.
۳. خوارج، ص ۵۱.
۴. مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۸۷.
۵. همان.
۶. اسد الغابة، ج ۱، ص ۳۹۶.
۷. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۱.
۸. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵۸.
۹. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۴۵.
۱۰. خوارج، ص ۵۲.
۱۱. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۲۳.
۱۲. آل عمران/ ۱۰۶.
۱۳. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۲۷.
۱۴. همان، ص ۳۲۶.
۱۵. نهج البلاغه، خطبه ۵۹.
۱۶. همان.
۱۷. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۴۸.
۱۸. همان.
۱۹. خوارج، ص ۵۳.
۲۰. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۳.

۲۱. خوارج، ص ۵۳.
۲۲. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۳.
۲۳. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۶.
۲۴. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۴۵.
۲۵. همان، ص ۳۸۵.
۲۶. همان، ص ۳۸۸.
۲۷. همان، ص ۳۴۵.
۲۸. خوارج، ص ۹۹.
۲۹. احزاب/ ۲۱.
۳۰. مائده/ ۹۵.
۳۱. آل عمران/ ۹۷.
۳۲. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۲۷۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۷۷.
۳۳. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۷.
۳۴. همان، ص ۳۹۰.
۳۵. نهروان محدوده‌ای است که شامل چند دهکده می‌شود و بین بغداد و واسط قرار گرفته است. معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۵.
۳۶. سفينة البحار، ج ۱، ص ۳۸۳.
۳۷. همان.
۳۸. مروج الذهب، ج ۱، ص ۷۶۳؛ اما ابن شهر آشوب وی را عامل علی^۷ در نهروان می‌داند، مناقب، ج ۳، ص ۱۸۸.
۳۹. خوارج، ص ۱۲۳.
۴۰. بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۵۵.
۴۱. همان، ص ۳۸۷.
۴۲. همان، ص ۴۰۲.
۴۳. همان، ص ۳۵۵.
۴۴. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۳۲۳، ص ۵۳۲.





امام باقر⁷ در ماه محرم سال ۹۵ هجری، عهده‌دار مقام امامت شد و این مصادف بود با حکمرانی آل مروان. آنان مسلمانان را مجبور می‌کردند که آنان را جانشین رسول خدا بشمارند و افرادی را که منتهای رذالت و فرومایگی در پلیدترین منکرات غوطه می‌خوردند، خلیفه الهی بنامند. امام باقر⁷ از چنین وضع آشفته‌ای رنج می‌برد.

منهال می‌گوید: در محضر امام بودم. مردی وارد شد. پس از سلام، فرد تازه وارد پرسید: حالتان چطور است؟ امام فرمود: آیا به راستی دریافته‌اید که بر ما چه می‌گذرد؟ مثل ما در میان امت، مانند بنی اسرائیل است که طاعی زمانشان، پسران آنها را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت. این والیان و حاکمان نیز

فرزندان ما را به قتل می‌رسانند و زنانمان را باقی می‌گذارند. اگر به راستی این منطق درست باشد که عرب و قریش به دلیل اینکه رسول اکرم⁹ از میان آنان برخاسته است، بر دیگران فضیلت دارند، پس باید ما خاندان نبوت و اهل بیت رسالت بر همه مردم شرافت داشته باشیم و هیچ کس به پایه ما نرسد. چون سخن امام بدین جا رسید، آن مرد گفت: سوگند به خداوند، شما خاندان را دوست دارم. امام فرمود: پس بر تن خویش جامه‌ای از بلا و ناگواری بپوشان. والله رنج‌ها شتابان‌تر از سیل دره‌ها به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد. نخست مشکلات به ما می‌رسد و سپس به شما.^۱

این بیان نگرانی بسیار امام را از تنگناهای سیاسی آن عصر می‌رساند.

در جای دیگر امام باقر⁷ فرموده‌اند: مدام ما اهل بیت مورد ستم قرار می‌گیریم، ما را دور و محروم می‌کنند، بر خون خویش و دوستانمان ایمن نیستیم. دروغ‌گویان و منکران به سبب کذب و انکارشان، جایگاهی یافته‌اند که بدان وسیله به دوستان خود تقرب می‌جویند، قاضیان و کارگزاران بد در هر شهری به ایشان خبر مجعول می‌دهند^۲ و

امام در برابر این تیرگی‌ها، خاموش نشست و علیه حاکمان ستمگر جبهه‌گیری کرد و فرمود: کسی که به جانب فرمانروای ستم‌پیشه‌ای حرکت کند تا او را به تقوای الهی فرمان دهد و از عواقب ستم بترساند و موعظه کند، پاداش او همانند ثواب جن و انس و کار او برابر با عمل آنان است.^۳ در نکوهش جفاکاران و حامیانشان فرمود: همانا ستمکاران و پیروانشان از دین الهی کناره‌گیری کرده‌اند.^۴

چنان که می‌بینیم، از دیدگاه آن حضرت، هیچ حاکم جور پیشه‌ای نمی‌تواند مدعی دین‌داری باشد و به بهانه خلافت دینی، بندگان خدا را مورد ستم قرار دهد و مردم هم باید فریب ادعاهای دروغین چنین حاکمانی را نخورند و گمان نکنند مخالفت با آنان، طغیان علیه دین است. از این رو، امام پیروان خود را از تقرب به سلاطین جور منع می‌کرد و می‌فرمود: هرگز به خدمت آنان در نیایید، حتی اگر این خدمت به

اندازه یک مرتبه فرو بردن قلم در مُرْکَب باشد، به دین آسیب وارد می‌شود.^۵

امام وقتی مشاهده می‌کرد فرمانروایان از کج‌روی دست بر نمی‌دارند، به صراحت انحرافات آنان را بر می‌شمرد. او در نامه‌ای به یکی از آنان نوشت: از جمله کارهای نادرست این است که جهاد در جامعه اسلامی ضایع شده و ارزش خود را از دست داده است. در پرتو جهاد است که دین در میان جوامع دیگر طلوع کند و دشمنان در هم کوبیده می‌شوند. در پرتو همین ارزش، خداوند جان و مال مؤمنان را خریده و ایشان را به بهشت نوید داده است. خداوند با مؤمنان شرط کرده است که در جهاد، حدود و قوانین الهی مراعات شود. جهاد برای این نیست که مردم را از اطاعت بنده‌ای به پیروی از بنده‌ای همانند او وادارند. هر گاه کافران در قلمرو حاکمیت اسلامی، جزیه را قبول کردند، نباید به آنان ستم شود و نیز روا نیست پیمانی که با آنان بسته‌اند، نقض گردد. مالیاتی که بر ایشان تعیین می‌شود، باید فروتر از توانشان باشد. اموال و غنایمی که در پرتو جهاد و گشایش سرزمین‌های دیگر به دست می‌آید، از آن همه مسلمانان است، نه گروهی خاص. در برخورد با اسیران باید به سیره پیامبر و قانون الهی عمل کرد.

امام در ادامه تأکید می‌فرمایند که در فتوحات و جهاد اسلامی، سوگمندان رهنمودهای دینی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و به افرادی تکلیف می‌کنند که امکان جهاد برایشان فراهم نیست و خداوند عذرشان را پذیرفته است و همان افراد توانمند نیز تحت تکالیف سخت، طاقت‌فرسا و ناگوار قرار می‌گیرند. در گذشته وقتی مردم مصر با دشمنان خود و یا سرکشان هم جوار می‌جنگیدند، در اعزام نیروها برای نبرد، میان آنان به عدالت رفتار می‌شد. افسوس که امروزه همه آن ارزش‌ها از میان رفته است و مردم در دو گروه خلاصه شده‌اند: عده‌ای که موظف به جهادند و به جای آنکه مال و جان خویش را با خدا معامله کنند، در این راه اجیر دیگران شده‌اند و برای رفتن به جهاد مزد می‌گیرند! و گروهی دیگر که افرادی ناتوان هستند، ولی وادار می‌شوند تا کسانی را اجیر کرده، به جایشان به جهاد بفرستند. حج از میان رفته و مردم بینوا شده‌اند. کسی که این کژی‌ها را پدید آورده، به راستی منحرف‌ترین افراد است.^۶

عمر بن عبدالعزیز در میان خلفای معاصر امام باقر^۷ اگر چه حق امامت معصومان را غصب کرده بود، ولی رفتارش با دیگر غاصبان متفاوت بود. این وضع زمینه را مساعد کرد تا حضرت برخی مسائل را به او تذکر و هشدار

دهد. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به مدینه سفر کرده بود به او خبر دادند محمد بن علی (امام باقر^۷) آمده است تا او را ملاقات کند. او هم پذیرفت و امام به مجلس او وارد شد. امام رو به وی کرد و فرمود: ای عمر، دنیا همچون بازاری است که عده‌ای با منفعت از آن بیرون می‌آیند و گروهی با خسران آن را ترک می‌کنند. عده‌ای که اکنون دنیا را ترک گفته‌اند، مغرور این سرای فانی شدند تا مرگ بر آنان سایه افکند و با دنیا در حالی وداع کردند که ملامت می‌شدند. اکنون سزاوار است که ما در رفتار گذشتگان بیندیشیم و کارهایی را که آنان انجام داده‌اند و ما آنها را مایه گرفتاری می‌دانیم، از برنامه خویش حذف کنیم.^۷

در سفارش‌های دیگری، امام به وی تأکید فرمود: ای عمر! تقوای الهی داشته باش، درها را بر روی مردم گشوده دار، حجاب‌ها و موانع را از پیش پای مردم بردار تا به راحتی با تو تماس گیرند، ستم دیدگان را یاری ده و حقوق ضایع شده را به صاحبان آنان بازگردان. نصایح امام چنان وی را تحت تأثیر قرار داد که تصمیم گرفت حق غصب شده اهل بیت یعنی فدک را به ایشان بازگرداند و همان‌جا فرمان پس دادن فدک را صادر کرد.^۸

از طرف طاغوت وقت، فرماندار جدیدی برای مدینه تعیین شد و مردم برای عرض

تبریک به جانب محل استقرار او می‌رفتند. محمد بن مسلم می‌گوید: ما جمعی از شیعیان در جوار خانه امام در مدینه بودیم. امام از برخی حاضران پرسید: آیا در شهر اتفاق تازه‌ای رخ داده است؟ عرض شد: والی جدیدی برای مدینه انتخاب شده است و مردم می‌روند تا ورود او و انتصابش به این مقام را شادباش گویند. امام فرمود: همانا آدمی برای تبریک به خاطر امری حرکت می‌کند، (غافل از آنکه) همان شخص خود را به در خانه‌ای می‌رساند که درهای خانه‌های آتش دوزخ است) کنایه از اینکه خانه حاکم مدینه، دری از درهای آتش جهنم است.^۹

امام در وصیت‌نامه خود نیز مبارزه‌ای سیاسی با جفاکاران را در پیش گرفت. امام صادق^۷ فرمود: پدرم وصیت کرد: بخشی از اموال را وقف کن تا ده سال در سرزمین منا در مکه و موسم حج برایم عزاداری و برای مظلومیت من زاری کنند.^{۱۰} این وصیت برای آن است که اجتماع بزرگ اسلامی در آن مکان مقدس با رهبر راستین، آشنا و ارشاد شوند و از دیگران بریده، به حق پیوندند. هدف دیگر امام این بود که مردم مسلمانی که از همه نقاط قلمرو اسلامی در آنجا گرد هم می‌آمدند، به مظلومیت ائمه پی‌برند.^{۱۱}

امام باقر^۷ بارها باطل بودن کار هیئت حاکمه و زمامداران وقت را اعلام می‌داشت و

لزوم روی کار آمدن جانشینان راستین را گوشزد می‌کرد و می‌فرمود: ای محمد بن مسلم، هر کس از این امت اسلامی، بدون امامی آشکار و عدالت‌پیشه و منصوب شده از سوی خداوند به سر برد،^{۱۲} گمراه می‌شود و در مسیر تردید قرار می‌گیرد و اگر در این حال، مرگش فرا رسد، در حال کفر و دورویی مرده است.

امام در برابر هشام بن عبدالملک موضوع رهبری واقعی را به طور جامع و کامل مطرح ساخت و چنین به وی فهمانید که او و دستگاهش بر باطل است و باید منصب خلافت را ترک کند و نحوه رهبری و اداره جامعه اسلامی و قلمرو مسلمین دگرگون شود. این گفتگو در درون دربار اموی و مروانی صورت گرفت و عده‌ای از فرماندهان ارتش، روسای قبایل، والیان، قضات و فقها به عنوان مدافعان خلیفه غاصب در آنجا حضور داشتند. هشام در آن لحظات، اگر چه خشمناک و عصبانی بود، ولی جرئت نداشت به جلادان خون آشام خود دستور دهد امام را به شهادت برسانند؛ زیرا اگر چنین می‌شد، مسلمانان به قیام‌هایی که در حال شکل گرفتن بود، می‌پیوستند و در نتیجه خود، زمینه‌های سقوط خویش را فراهم می‌کرد.^{۱۳}

از سوی دیگر، نمی‌توانست منکر نفوذ معنوی و اجتماعی امام شوند. کسانی بودند که شهرها و مسیرهای طولانی را پشت سر

می‌نهادند تا به محضر امام برسند و علاقه‌مندی خویش را به ساحت حضرت ابراز دارند. رهبری حضرت فراتر از تقسیمات سیاسی امویان و مروانیان و نیز ماورای مرزبندی‌های قبیله‌ای و قومی بود. میان دو قبیله مضر و حمیر نزاع شدیدی وجود داشت و همواره جنگ و خونریزی بین آنان شعله‌ور بود، اما هر دو از یاران امام بودند و دو شاعر بزرگ شیعه از هر دو سوی یعنی فرزددق تمیمی مغیری و کمیت اسدی حمیری در دوستی امام و اشتیاق به اهل بیت اتفاق داشتند.^{۱۴}

حضور مؤثر امام در متن اجتماع و مجامع علمی و فرهنگی نیز در روشن گردیدن حقایق و افشای نا راستی‌ها دخالت داشت. در مسجد مدینه مردمانی از نقاط دور به محضر امام می‌رسیدند و نیازهای فکری، فرهنگی و اجتماعی را مطرح می‌کردند و امام هم رسیدگی می‌فرمود. اتفاق به محتاجان و تکریم فقیران، سخاوت و مروت در حق دوستان و پیروان، شکیبایی و بردباری در روابط اجتماعی، صمیمیت و محبت در حق اصحاب و آشنایان و خویشاوندان، خصال بود که نفوذ اجتماعی امام را ریشه‌دار می‌ساخت و این حضور مؤثر، برای دستگاه ستم نگران‌کننده بود.^{۱۵}

فتوحات اسلامی در شرق و غرب

در نخستین سال‌های امامت حضرت باقر^۷ قلمرو حکومت اسلامی از جانب شرق توسعه یافت. محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل برای فتح سند و هند، به سوی این نواحی رفت. ابوالاسود جهم بن زحر جعفی فرماندهی مقدمه سپاهش را عهده‌دار بود. وی که در فارس اقامت داشت، از آنجا به مکران رفت و چندی در آنجا ماند و برخی شهرهای مسیر را فتح کرد؛ تا آنکه نبرد سختی بین او و سپاهیان هند در گرفت. داهر، فرمانده قوای مزبور، در برابرش مقاومت کرد و با کشته شدن وی، محمد بن قاسم بر نواحی گوناگون سند استیلا یافت. موفقیت شایان توجه وی توانست راه را برای تسلط مسلمین بر بخش بزرگی از هند بگشاید. این فتح در واقع طلعه حکومت مسلمانان در شبه قاره هند بود. ناگفته نماند که همراه با این بخش مهم از آسیا، نقاط هم جوار دیگر مانند کابل، کاشمر، طوس و مناطق مختلف دیگر هم به قلمرو پهناور اسلامی پیوستند. با مرگ ولید بن عبدالملک و روی کار آمدن سلیمان، فاتح هند به جای آنکه مورد تشویق قرار گیرد، دستگیر شد و به فرمان این خلیفه ستم پیشه، در غل و زنجیر قرار گرفت. اهل هند بر این وضع ناهنجار که برای سلحشوری مسلمان پدید آمد، گریستند. والی

ماوراء النهر نیز تحت فشار قرار گرفت و عزل شد.^{۱۶} گفته می‌شود علاقه‌مندی وی به خاندان عترت سبب این رفتار شده بود.

ارادت مردمان سند به اهل بیت^ع قابل توجه است. مادر زید شهید (برادر امام باقر^ع) از سند بود، اما با روی کار آمدن حجاج بن یوسف ثقفی، شیعه در این سامان مجالی برای ترویج عقاید خود نداشت. با زندانی شدن محمد بن قاسم در واسط و در گذشت او، برخی شیعیان که تحت آزار و اذیت امویان بودند، در مناطق دور از خلافت وقت پناهگاهی برای خود تدارک دیدند. سند، غور، خراسان و ماوراء النهر به مراکز قیام‌های شیعی تبدیل گردید.^{۱۷}

گروهی از پیروان علی بن عبدالله حسنی که ۷۲ نفر بودند، از خراسان به مدینه آمدند تا امام واقعی را مشخص کنند. آنان به حضور امام باقر^ع رفتند و حقایق را مشاهده کردند و متقاعد شدند و به مقام امامت آن حضرت اعتراف کردند و هدایایی به پیشگاه آن حضرت تقدیم داشتند.^{۱۸}

هم زمان با فتوحات شرقی، حادثه مهمی در غرب قلمرو اسلامی اتفاق افتاد که جهان را متحیر ساخت؛ زیرا در سال ۹۲ هجری و زمانی که افریقا به دست موسی بن نفیر اخمی اداره می‌شد، طارق بن زیاد از لایق‌ترین سرکردگان موسی، با سپاهی مرکب از هفتاد هزار نفر

رزمنده، در محلی که اکنون به نام او معروف است یعنی جبل الطارق، پیاده شد و از آنجا اول در شهر الجزيرة الخضراء فرود آمد و نماز صبح را در آنجا خواند که بعدها در این مکان مسجدی ساخته شد. نیروهای مستقر در اسپانیا که به گوت‌ها مشهور بودند، خیلی کوشید تا راه را به سپاهیان اسلام بسته، مانع پیشرفت آنها شوند، ولی بر اثر وارد شدن ضربات شدید، از یکدیگر پاشیده شدند و ثبات و پایداری آنان با حملات پی در پی طارق و نیروهایش از بین رفت و جمعیت گوت‌ها از هم متلاشی شد و پادشاه آنها در هنگام فرار، خود را در آب رودخانه غرق کرد. بدین گونه، منطقه جنوب غربی اروپا که اکنون شبه جزیره ایبری نام دارد و دو کشور اسپانیا و پرتغال را شامل می‌شود، به تصرف سپاهیان اسلام درآمد. این فتح علاوه بر نتایج معنوی و اخلاقی، برکات زیادی در برداشت؛ از جمله آنکه دشمنان مسلمانان را در رعب و هراس قرار داد.^{۱۹}

سلیمان بن عبدالملک به جای آنکه از بانیان چنین فتوحی قدردانی کند، با موسی بن نفیر که آن زمان والی اندلس گردیده بود، به دشمنی برخاست و برای از میان بردن وی، برحسب انگیزه‌های هوس‌آلود نقشه می‌کشید.^{۲۰} از کتب تاریخ بر می‌آید که موسی بن نفیر و طارق بن زیاد طرفدار اهل بیت^ع بودند و به همین دلیل

سلیمان، خلیفه مروانی، بر موسی خشم گرفت و دستور مصادره اموال و کشتن فرزندش را داد. اگر چه امام باقر⁷ از بابت این فتوحات اظهار خشنودی می‌کرد، اما بر شیوه فتح و کشورگشایی که مغایر با موازین قرآنی و مخالف سیره پیامبر بود، انتقاد داشت و انتقاد خود را به آگاهی زمامدار وقت می‌رساند.

تقویت امنیت و حفظ همبستگی و اقتدار مسلمانان

با وجود آنکه امام، حاکمان وقت را غاصبان حکومت می‌دانست و شیوه‌ها و برنامه‌های او مورد تأیید حضرت نبود، اما برای حفظ یکپارچگی، اتحاد و انسجام مسلمانان، آن حضرت از هیچ گونه تلاشی فروگذار نمی‌کرد. جامعه عصر امام اگر چه از رهبری سیاسی اهل بیت^{۱۰} محروم بود، اما چون به توحید، قرآن کریم، رسالت نبی اکرم و فروع دین و مسائل اعتقادی زیربنایی تا حدودی التزام داشت، ملتی مسلمان تلقی می‌شد و امام می‌کوشید تا آنان را از هجوم کفار و مخالفان و نیز تفرقه دور نگاه دارد.

امام باقر⁷ وقتی ارزش‌های اصلی جامعه را در معرض تزلزل می‌دید و نیز مرزهای قلمرو اسلامی را آماج یورش‌های بیگانگان و هجوم رومیان مشاهده می‌کرد، پیروان خود را از پرداختن به موضوعات تفرقه برانگیز نهی

می‌کرد تا اتحاد جامعه در برابر اجانب و کفار محفوظ بماند و بتواند حملات دشمنان را دفع کند.

حتی وقتی حضرت احساس می‌کرد که جامعه اسلامی در معرض تهدید قرار گرفته است، به پیروان خود اجازه می‌داد که مسلمانان را یاری دهند تا دشمنان را در هم بکوبند و در مواردی خود حضرت، حکام وقت را برای حفظ اقتدار قلمرو مسلمین راهنمایی می‌کرد.

هند سرآج در سرزمین شام که ناحیه مخالف ولایت اهل بیت شناخته می‌شد، اسلحه می‌فروخت. وی پس از پذیرش ولایت امامان درباره ادامه این تجارت و حمل سلاح به شام، از امام باقر⁷ کسب تکلیف کرد. امام در جواب وی فرمود: سلاح‌های خود را به جانب شام ببر و در آن ناحیه در معرض فروش قرار ده؛ زیرا خداوند به وسیله اهالی این سامان، دشمنان ما و ایشان (رومیان) را دفع می‌کند. البته هر گاه میان ما و شامیان نبردی پیش آید، در چنین شرایطی نه باید به آنان سلاح رسانید و نه یاری‌شان داد.^{۲۱}

یکی از مروانیان روزی سکه‌هایی را دید که بر آنها عبارتی رومی نقش بسته بود. این پول‌ها در مصر که غالباً مسیحی بودند، رواج داشت. وی دستور داد نوشته‌های روی سکه‌ها ترجمه شود و چون از مضمون آنها آگاهی یافت،



ناراحت شد و گفت: این مطالب برای مسلمانان نارواست. از این رو، به کارگزار مصر نوشت که نقش‌های مزبور را باطل سازد و به تولید کنندگان این پول‌ها فرمان دهد تا سوره‌ای از قرآن را بر آن حک کنند. او چنین کرد و چون سکه‌های جدید با نقوش اسلامی به سرزمین روم رسید و پادشاه آنان از مضمون آنها با خبر شد، زمامدار مروانی را ملامت و مذمت کرد و از وی خواست آنها را به وضع قبلی بازگرداند و تهدید کرد اگر این وضع عوض نشود، بر درهم و دینارهایی که ضرب می‌شود، دشنام و ناسزا به رهبران مسلمانان نقش می‌بندد. خلیفه که در تنگنا قرار گرفته بود، با وجود مشورت با اطرافیان و مشاوران به نتیجه‌ای دست نیافت و برای بیرون آمدن از این بحران، نامه‌ای به کارگزار مدینه نوشت و از او خواست امام باقر⁷ را با احترام و ارج فراوان به سوی شام روانه سازد. امام با عزت و ویژه‌ای به محل استقرار خلیفه یعنی شام رفت و پس از مراسم استقبال و خوشامدگویی، ماجرای مزبور مطرح شد. امام فرمود: این موضوع نگرانی ندارد. هم اکنون کسی را فرابخوان تا درهم و دینارها را برایت ضرب کند و بر یک طرفش نقش توحید و بر طرف دیگر «محمد رسول الله» را نقش بزن و در حاشیه آن، نام شهری را که سکه در آن ضرب شده و نیز سال آن را قید کن، آن گاه

برای آنکه امکان تقلب در درهم و دینار از بین برود، نحوه ساخت سکه‌های اسلامی را توضیح داد و سپس به خلیفه گفت: چون چنین کردی، فرمان به وجوب معامله با آنها صادر و مخالفین آن را مجازات کن. بدین ترتیب راه را بر پادشاه روم می‌بندی.

در نقل دیگر آمده است: به دنبال درگیری‌های سخت میان حاکمان رومی و اسلامی، پادشاه روم، فرمانروای مسلمانان را تهدید کرد که در صورت عدم واگذاری بخشی از قلمرو مسلمانان، جریان پول را در نواحی تحت قلمرو مسلمانان قطع می‌کنم. خلیفه مروانی از این تهدید ترسید و چون با رایزنی‌های متعدد به راهی دست نیافت، قرار شد که امام باقر⁷ گره‌گشای این مشکل باشد. حضرت به وی توصیه کرد که از رومی‌ها مهلت بخواهد و طی آن با جمع آوری طلا و نقره در قلمرو اسلامی، به ضرب درهم و دینار روی آورد. طی چند ماه سکه‌های جدیدی در اختیار مردم مسلمان قرار گرفت که با آنها به جای پول قبلی، فعالیت‌های اقتصادی خود را انجام می‌دادند. حاکم مسلمین شخصی را نزد سلطان روم فرستاد و به اطلاع او رسانید چنین برنامه‌ای را در مورد مرزهای دو کشور قبول نمی‌کند. رومی‌ها بر این گمان بودند که با تهدید اقتصادی، برگ برنده‌ای دارند، ولی با طرح جدید که به پیشنهاد امام باقر⁷ صورت

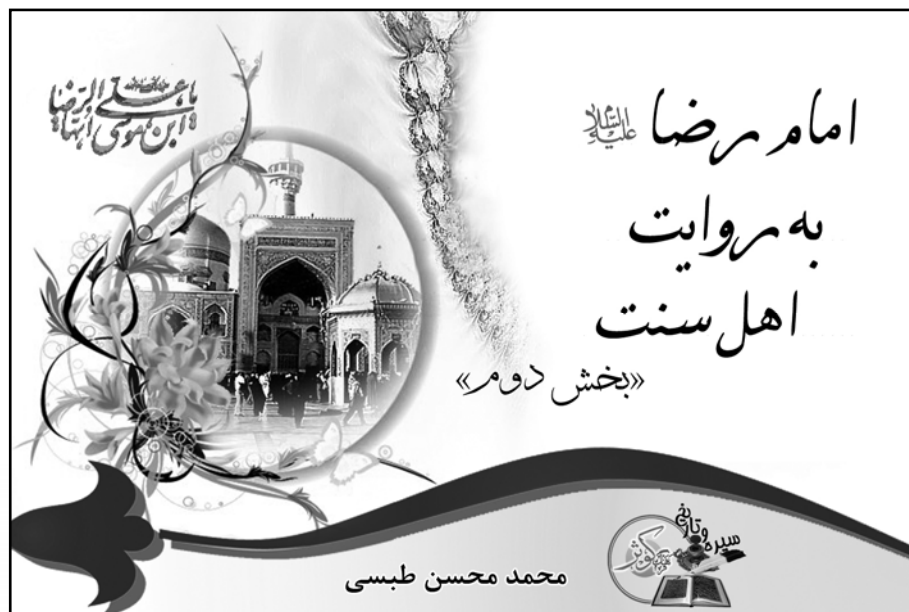
گرفت، در این نقشه ناکام ماندند. بنابراین ارباب نظامی را پیش گرفتند و گروهی از متمرّدین را که پس از فتح اسلامی به روم پناه برده بودند، علیه کشورهای اسلامی برانگیخته، آنها را روانه سرزمین‌های مسلمان نشین کردند. این افراد راه سواحل را پیش گرفتند و به قتل، غارت و تجاوز پرداختند تا به کرانه‌های لبنان رسیدند. سپاهیان مسلمان به تعقیب آنها پرداخته، گروهی را کشته، عده‌ای را به اسارت گرفتند و بقیه که متواری شده بودند، راه دره‌ها و پناهگاه‌های کوهستانی را پیش گرفتند.^{۲۲}

پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۰؛ امالی، شیخ طوسی، ص ۹۵.
۲. تلخیص الریاض، سید ابوالفضل حسینی، تهران، ۱۳۸۱ ه.ق. ج ۱، ص ۱۲.
۳. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۰۶.
۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.
۵. ر.ک: بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۷؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.
۶. فروع کافی، ج ۵، کتاب جهاد، حدیث چهارم.
۷. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۶.
۸. اقتباس از خصال صدوق، باب الثلاثه، ص ۱۱۸.
۹. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۵؛ فروع کافی، ج ۵، ص ۱۰۶.
۱۰. منتهی الامال، ج ۲، ص ۷۹.

۱۱. امام در عینیت جامعه، محمدرضا حکیمی، ص ۵۳ به بعد؛ چهارده اختر تابناک احمدی بیرجندی، ص ۱۵۲؛ فرازهایی برجسته از سیره امامان شیعه، ج ۱، ص ۹۵-۹۶.
۱۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۳.
۱۳. امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ص ۱۲۱ و نیز ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۶ و ج ۴۸، ص ۲۱۰.
۱۴. زندگانی تحلیلی پیشوایان ما، عادل ادیب، ص ۱۷۲.
۱۵. امام باقر^۷ جلوه امامت در افق دانش، احمد ترابی، ص ۲۱۰-۲۱۹.
۱۶. فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۰۷-۶۰۸؛ نهضت مسلمانان در آزادی هندوستان، ترجمه و تالیف مقام معظم رهبری، ص ۱۱-۱۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص ۴۰۱؛ تشیع در هند، جان نورمن هالیستر، ترجمه از آذر میدخت مشایخ فریدونی، ص ۲۸۲.
۱۷. شیعه در هند، سید عباس اطهر رضوی، ج ۱، ص ۲۳۱.
۱۸. تشیع در هند، ص ۷۷.
۱۹. اندلس یا تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۰-۱۴.
۲۰. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۳۱۴.
۲۱. فروع کافی، ج ۵، ص ۱۱۱-۱۱۲.
۲۲. این دو ماجرا در المحاسن و المساوی بی‌هقی، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۶، شذرات العقود مقرنری و حیاة الحیوان دمیری آمده که هاشم معروف حسینی در کتاب الاثمه الاثنی عشر نیز آن را نقل کرده است.





امام رضا⁷ در کلام اهل سنت

۱. حسن بن هانی معروف به ابونواس
(۱۹۶ق)

روزی بعضی از اصحاب ابونواس به وی گفتند: فردی وقیح‌تر از تو را ندیده‌ام. تو درباره هر چیزی حتی شراب شعر سروده‌ای؛ در حالی که در زمان تو علی بن موسی الرضا هست و تو درباره او هیچ نه سروده‌ای؟!

ابونواس در پاسخ گفت: به خدا قسم، شعر نگفتم من به علت بزرگواری ایشان است؛ چرا که من در آن حد نیستم که درباره چنین شخصیتی شعر بسرایم. با این حال بعد از لحظاتی درباره امام⁷ چنین سرود:

قیل لی: أنت احسن الناس طراً
فی فنون من المقال الکلام البنیه

لک جُنْدٌ من القریض جید مدیح
یثْمِرُ الدَّرَّ فی یدِی مُجْتَنِیه
فَعَلَامَ تَرَكْتَ مَدْحَ ابنِ موسی
و الخصال الّتی تَجَمَّعْنَ فیهِ؟
قُلْتُ لَا اسْتَطِيعُ مَدْحُ امام
کان جبریل خادماً لابیهِ^۱

ترجمه: «به من گفته شد تو در رشته سخن از همه مردم برتری. تو ثناگویان بسیاری داری. کسی که پای سخن تو بنشیند، گویا در و جواهر می‌چیند. با این اوصاف چرا با آن همه کمالات و خصلت‌های نیکوی فرزند موسی بن جعفر، مدح او را ترک کرده‌ای؟ در جواب گفتم: من هرگز توان مدح شخصیتی را که جبرئیل خادم پدرش بود، ندارم».

سیدعباس مکی حسینی که از ادبای اهل سنت است، با شگفتی در عظمت این شعر

می‌گوید: «لا شک ان ناظم هذا العقد الجوهر يغفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تأخر؛^۲ هیچ شکی نیست که خداوند متعال، گناهان قبل و بعد سراینده این شعر گران‌بها را (بسبب سرودن این شعر) مورد بخشش قرار می‌دهد».

در سال ۲۰۱ یا ۲۰۲ نیز در مدح اهل بیت^۳ چنین سرود:

مطهرون نقیات جیوبهم
تجرى الصلاة عليهم أينما ذُكروا
مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيًّا حِينَ تَنْسَبُهُ
فما له فى قديم الدهر مُفْتَخِر
الله لما برأ خلقاً فَاتَّقَنَهُ
صفاكم و اصْطفاكم ايها البشر
فانتم الملاء الأعلى و عندكم
علمُ الكتاب و ما جائت به السور^۴

ترجمه: «اینان پاک سرشتان و پاکدامنانی هستند که هر کجا نامشان برده شود، بر آنان درود و صلوات نثار می‌شود. هر کس که نسبش به آل علی نرسد، هیچ چیزی برای فخر و افتخار نخواهد داشت. هنگامی که خداوند عزوجل مخلوقات را آفرید، خاندان شما را از میان این مخلوقات برگزید. شما را و الا مقام و نمونه که علم کتاب و تفسیر قرآن نزد شماست.

امام رضا^۷ پس از شنیدن این شعر، ابونواس را تشویق کرد و سیصد دینار به وی هدیه داد.^۸

۲. محمد بن عمر واقدی (۲۰۷ ق)
او می‌گوید:

«و كان ثقة يفتى بمسجد رسول الله و هو ابن نيف و عشرين سنة؛^۹ علی بن موسی الرضا فردی ثقة و مورد اطمینان بود. وی در حالی که بیست و اندی سن داشت، در مسجد رسول خدا فتوا می‌داد».

۳. حسن بن سهل (۲۱۵ ق)
گفته است:

«قد جعل (مأمون) علی بن موسی ولی عهد من بعده و انه نظر فى بنی العباس و بنی علی فلم يجد افضل و لا اروع و لا اعلم منه...؛^۶ مأمون علی بن موسی الرضا را ولیعهد خود قرار داد. وی در میان بنی عباس و بنی علی فردی را برتر و با تقواتر و عالم‌تر از علی بن موسی نیافت...».

۴. مأمون (۲۱۸ ق)

او که قاتل امام رضا است، درباره ایشان، خطاب به وزیر خود فضل بن سهل می‌گوید:
«و ما أعلم أحدا أفضل من هذا الرجل؛^۷ من احدی را برتر از این مرد (امام رضا) نمی‌شناسم».

۵. عباس (قرن سوم هجری):

ابراهیم بن عباس می‌گوید: شنیدم که عباس (یکی از معاصرین امام رضا) درباره علی بن موسی الرضا^۷ چنین می‌گفت: «ما سئل الرضا عن شيء إلا علمه و لا رأيت أعلم منه بما كان فى الزمان إلى وقت عصره و كان المأمون يمتحنه بالسؤال عن كل شيء فيجيبه الجواب الشافى و كان قليل النوم، كثير الصوم لا يفوته



صیام ثلاثة أيام فی کل شهر و یقول ذلک صیام الدهر و کان کثیر المعروف و الصدقة سرّاً و أكثر ما یكون ذلک منه فی الیالی المظلمة و کان جلوسه فی الصیف علی حصیر و فی الشتاء علی مسح؛^۸ هر چه از علی بن موسی الرضا^۷ پرسیده می‌شد، جواب می‌داد و من تا به حال فردی را عالم‌تر از وی در این دوران ندیده‌ام. مأمون آن حضرت را با سؤالات مختلف امتحان می‌کرد و علی بن موسی^۷ با جواب قانع کننده‌ای پاسخ می‌داد. علی بن موسی کم خواب بود و بسیار روزه می‌گرفت، هیچ گاه سه روز روزه ماهیانه ایشان ترک نمی‌شد و می‌فرمود: این سه روز روزه، معادل روزه یک سال است. آن حضرت کارهای خیر زیادی انجام می‌داد، صدقه پنهانی می‌داد و اکثر این صدقات در تاریکی شب انجام می‌گرفت. در تابستان بر حصیر و در زمستان بر پوستین می‌نشست.

۶. ابراهیم بن عباس (۲۱۸ ق)

زمانی که مأمون ولایتعهدی را بر امام^۷ تحمیل کرد، ابراهیم بن عباس به عنوان تبریک به امام رضا^۷ چنین سرود:

أَزَلْتُ عِزَّ الْقَلْبِ بَعْدَ التَّجَلُّدِ
مِصَارِعَ أَوْلَادِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ^۹

ترجمه: «بسبب اعطای ولایتعهدی به امام رضا^۷، تمامی دردها و مصائب اهل بیت، زایل شد».

همچنین در فراغ امام رضا^۷ و عظمت و جلالت آن حضرت چنین سروده است:

إِنَّ الرِّزِيَّةَ يَابْنَ مُوسَى لَمْ تَدَعْ
فِي الْعَيْنِ بَعْدَكَ لِلْمَصَائِبِ مُدْمِعاً
وَالصَّبْرُ يَحْمَدُ فِي الْمَوَاطِنِ كُلِّهَا
وَالصَّبْرُ أَنْ نُبْكِيَ عَلَيْكَ وَنَجْزِعَا^{۱۰}

بعد از مصیبت از دست دادن تو (امام رضا^۷) مصیبتی نیست که ما را بگریاند. گرچه صبر امری نیکو است ولی صبر در مصیبت تو این است که شیون و گریه کنیم».

۷. عبدالجبار بن سعید (۲۳۹ ق)

روزی بر فراز منبر رسول الله^۹ رفت و در مدح علی بن موسی الرضا^۷ و خاندان پاکش : چنین سرود:

سِتَّةُ آبَائِهِمْ مَا هُمْ هُمْ
خَيْرٌ مِنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْغَمَامِ^{۱۱}

ترجمه: «شش تن از اجداد و پدران او همان بزرگوارانی‌اند که قابل توصیف نیستند. اینان از بهترین کسانی‌اند که باران رحمت الهی را می‌آشامند».

۸. ابوالصلت هروی (۲۳۶ ق)

وی می‌گوید: «ما رأيتُ أَعْلَمَ مِنْ عَلِيٍّ بِنِ
مُوسَى الرِّضَا وَ لَا رَأَى عَالِمٌ إِلَّا شَهِدَ لَهُ بِمِثْلِ
شَهَادَتِي»^{۱۲} فردی را داناستر از علی بن موسی الرضا^۷ ندیدم و هیچ عالمی آن حضرت را ندید، مگر اینکه در این سخن با من هم عقیده بود.

۹. ابوزرعه (۲۶۱ ق) و ابو مسلم طوسی

(۲۴۲ ق)

هنگام ورود امام رضا^۷ به نیشابور این دو که از بزرگان علمای اهل سنت در آن دوران

بودند، امام ⁷ را این گونه خطاب می کردند: «أَيُّهَا السَّيِّدُ الْجَلِيلُ ابْنُ السَّادَةِ الْأَئِمَّةِ بِحَقِّ آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَاسْلَافِكَ الْأَكْرَمِينَ إِلَّا مَا رَأَيْتُنَا وَجْهَكَ الْمَيِّمُونَ وَرَوَيْتَ لَنَا حَدِيثَ عَنْ آبَائِكَ عَنْ جَدِّكَ نَذْكُرُكَ بِهِ...»^{۱۳} ای سرور جلیل القدر! ای فرزند امامان بزرگوار! به حق پدران پاک و خاندان با کرمّت صورت مبارک خود را به ما بنمایان و حدیثی برای ما از پدرانت نقل کن...».

۱۰. احمد بن یحیی بلاذری (۲۷۹ ق)

هنگامی که امام ⁷ فرزندش را از دست داد، بلاذری نزد آن حضرت آمد و این گونه به امام ⁷ تعزیت می گفت: «أَنْتَ تَجَلُّ عَنْ وَصْفِنَا وَنَحْنُ نَقْصُرُ عَنْ عِظَمِكَ وَفِي عِلْمِكَ مَا كَفَاكَ وَفِي ثَوَابِ اللَّهِ مَا عَزَاكَ»^{۱۴} تو والاتر از توصیف مایی و ما از نصیحت کردن تو عاجز و ناتوانیم. تو علم کافی و وافی داری و خداوند به تو تعزیت دهد».

۱۱. نوفلی (قرن سوم هجری)

یکی از شاعران آن دوران در مدح امام چنین می سراید:

رَأَيْتُ الشَّيْبَ مَكْرُوهًا وَفِيهِ
وَقَارَ لَا تَلِيْقُ بِهِ الذَّنُوبُ
إِذَا رَكِبَ الذَّنُوبَ أَخُو مَشِيْبٍ
فَمَا أَحَدٌ يَقُولُ: مَتَى يَتُوبُ؟
وَدَاءُ الْغَانِيَاتِ بِيَاضِ رَأْسِي
وَمَنْ مَدَّ الْبَقَاءَ لَهُ يَشِيْبُ
سَاصْحِبُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ حَتَّى
يَفْرُقُ بَيْنَنَا الْأَجَلُ الْقَرِيبُ^{۱۵}

ترجمه: «گویا می بینم سفیدی محاسن و پیری که ناپسند است، لیکن در آن وقاری است که هرگز با گناه جمع نمی شود. زمانی که پیر و سالخورده ای مرتکب گناهی شود، هرگز امید به توبه او نداشته باش. درد آوازه خوانان، پیری است، کسی که عمرش طولانی شود، مویش سفید شود پس من تا عمر دارم، در کنار علی بن موسی الرضا ⁷ خواهم ماند».

۱۲. ابوبکر بن خزیمه (۳۱۱ ق) و ابوعلی

ثقفی (۳۲۸ ق)

حاکم نیشابوری می گوید:
«سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْمُؤَمَّلِ بْنَ حَسَنِ بْنِ عِيسَى يَقُولُ خَرَجْنَا مَعَ أَمَامِ أَهْلِ الْحَدِيثِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ خَزِيمَةَ وَعَدِيلُهُ أَبِي عَلِيٍّ الثَّقَفِيِّ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ مَشَايِخِنَا وَهُمْ إِذْ ذَلِكَ مُتَوَافِرُونَ إِلَى زِيَارَةِ قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا بِطُوسٍ، قَالَ: فَرَأَيْتُ مِنْ تَعْظِيمِهِ (ابن خزيمة) لَتِلْكَ الْبَقْعَةِ وَتَوَاضَعُ لَهَا وَتَضَرَّعُ عِنْدَهَا مَا تَحِيرُنَا»^{۱۶} از محمد بن مؤمل شنیدم که می گفت: روزی با پیشوای اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه و ابو علی ثقفی و دیگر مشایخ خود به زیارت قبر علی بن موسی الرضا به طوس رفتیم؛ در حالی که آنها بسیار به زیارت قبر ایشان می رفتند. محمد بن مؤمل می گوید احترام و بزرگداشت و تواضع و گریه و زاری ابن خزیمه در برابر قبر علی بن موسی همگی ما را شگفت زده کرد».

۱۳. محمد بن یحیی صولی (۳۳۵ ق) به

نقل از احمد بن یحیی از شعبی می گوید:



روزی شعبی گفت: بهترین بیت چه بیتی است. به او گفته شد قول انصار در جنگ بدر:

و ببئر بدر اذ یرد وجوههم
جبریل تحت لوائنا و محمد

یعنی: «زمانی که دشمنان در کنار چاه‌های بدر شکست خوردند، جبرئیل و پیامبر زیر پرچم ما انصار بودند».

اما محمد بن یحیی صولی در مقام قضاوت می‌گوید: «شعر ابونواس در مورد امام رضا ^۷ بهترین بیت است».^{۱۷} چنان که گذشت.

۱۴. علی بن حسین مسعودی شافعی (۳۴۶ ق)
(ق)

«فلم یجد فی وقته أحداً أفضل و لا أحق بالامر من علی بن موسی الرضا فبايع له بولاية العهد و ضرب اسمه علی الدنانیر و الدراهم»^{۱۸}
مأمون در زمان خود هیچ فردی را برتر و لایق‌تر از علی بن موسی برای ولایتعهدی نیافت. لذا وی را به ولایتعهدی برگزید و با وی بیعت و نامش را بر درهم و دینار آن دوران ثبت کرد.

۱۵. ابن حبان بستی شافعی (۳۵۴ ق)
«علی بن موسی الرضا أبوالحسن من سادة أهل البيت و عقلائهم و جلة الهاشميين و نبلاءهم یجب أن یعتبر حدیثه اذا روی عنه... قد زُرته (قبر) مراراً كثيرة و ما حلت بی شدة فی وقت مقامی بطوس فزُرْتُ قبرُ علی بن موسی الرضا صلوات الله علی جده و علیه و دعوتُ الله إزالتها عنی إلا استجیب لی و زالت عنی تلك

الشدة و هذا شیء جرّتهُ مراراً فوجدته كذلك»
اماتنا الله علی محبة المصطفی و اهل بیهة صلی الله علیه و علیهم اجمعین؛^{۱۹} علی بن موسی الرضا ^۷ از بزرگان و عقلا و نخبگان و بزرگواران اهل بیت و بنی هاشم است. من بارها قبر ایشان را زیارت کرده‌ام. زمانی که در طوس بودم، هر مشکلی برایم رخ می‌داد، قبر علی بن موسی الرضا را - که درود خدا بر جدش و خودش باد - زیارت و برای برطرف شدن مشکلم دعا می‌کردم و دعایم مستجاب و مشکلم حل می‌شد. این کار را به دفعات تجربه کردم و جواب گرفتم. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش - که درود خدا بر او و اهل بیتش باد - بمیراند».

۱۶. حسین بن احمد مهلبی (۳۸۰ ق)
وی در مورد نوقان که یکی از شهرهای خراسان بود و همچنین در وصف شخصیت امام رضا ^۷ می‌گوید:
«وهی من أجل مدن خراسان و أعمرها و بظاهر مدینة نوقان قبر الامام علی بن موسی بن جعفر و به ایضاً قبر هارون الرشید و علی قبر علی بن موسی حصن و فیه قوم معتکفون...»^{۲۰}
نوقان از والاترین و آبادترین شهرهای خراسان است و در این شهر قبر امام علی بن موسی بن جعفر ^۷ قرار دارد و بر روی قبر ایشان حصار است که در آن حصار مردم معتکف می‌شوند»
۱۷. بوالحسن علی بن عمر دارقطنی
بغدادی شافعی (۳۸۵ ق)

دارقطنی از امام به بزرگی یاد کرده و می‌گوید:

«فهو علی بن موسی بن جعفر بن محمد العلوی الحسینی، ابوالحسن الرضا یروی عن أبیه موسی بن جعفر عن آبائه عن علی».^{۲۱}

۱۸. حاکم نیشابوری شافعی (۴۰۵ ق)

«و کان یفتی فی مسجد رسول اللّٰه و هو ابن نیف و عشرين سنة، روى عنه مِنْ أئمة الحديث، آدم بن ابی ایاس و نصر بن علی الجهنی و محمد بن رافع القشیری و غیرهم...»^{۲۲} آن حضرت (امام رضا ^۷) در حالی که بیست و اندی سن داشت. در مسجد رسول اللّٰه ^۹ فتوا می‌داد و بزرگان اهل حدیث مانند آدم بن ابی ایاس و نصر بن علی جهنی و محمد بن رافع قشیری از آن حضرت روایت کرده‌اند.

۱۹. احمد بن علی خطیب بغدادی شافعی (۴۶۳ ق)

درباره امام رضا ^۷ چنین می‌گوید:

«علی بن موسی الرضا و کان و اللّٰه رضا کما سُمی»^{۲۳} علی بن موسی الرضا ^۷ به خدا سوگند رضا بود؛ همان گونه که نامیده شده بود.

۲۰. علی بن هبة اللّٰه ابن ماکولا (۴۷۵ ق)

«ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب... و کان من أعیان اهل بیته علماً و فضلاً»^{۲۴} ایشان از نخبگان و بزرگان اهل بیت از نظر علم و فضیلت بود.

۲۱. ابوسعید عبدالکریم بن منصور تمیمی سمعانی شافعی (۵۶۲ ق)

«الرضا کان من اهل العلم و الفضل مع شرف النّسب»^{۲۵} (امام) رضا ^۷ از اهل علم و فضل بود و خاندان و نسب بزرگواری داشت.

۲۲. ابوالفرج ابن جوزی حنبلی (۵۹۷ ق)

«و کان یفتی فی مسجد رسول اللّٰه و هو ابن نیف و عشرون سنة... و کان المأمون قد أمر بإشخاصه من المدينة فلما قدّم نیشابور خرج و هو فی عمارية علی بغلة شهباء فخرج علماء البلد فی طلبه مثل یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه، محمد بن رافع، احمد بن حرب و غیرهم فاقام بها مدة»^{۲۶} (امام رضا ^۷) در حالی که بیست و اندی سال داشت، در مسجد رسول اللّٰه ^۹ فتوا می‌داد... و به دستور مأمون از مدینه خارج شد و زمانی که به نیشابور رسید؛ در حالی که سوار بر مرکب بود. علمای شهر مانند یحیی بن یحیی، اسحاق بن راهویه، محمد بن رافع، احمد بن حرب و سایرین به استقبال ایشان آمدند.

۲۳. جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن

علی قرشی تمیمی بکری بغدادی (۵۹۷ ق)

«علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الهاشمی، یلقب بالرضا صدوق مات سنة ۲۰۳ هـ»^{۲۷} علی فرزند موسی فرزند جعفر فرزند محمد فرزند علی فرزند حسین و فرزند امام علی ^۷ است که ملقب به رضاست

و فردی صدوق و راست‌گو بود و در سال ۲۰۳ هجری از دنیا رفت.

۲۴. مجد الدین ابن اثیر جَزَری شافعی (۶۰۶ق)

ابن اثیر می‌نویسد:

«هو ابوالحسن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب الهاشمی المعروف بالرضا... و كان مقامه مع أبيه موسى بن جعفر تسعا و عشرين سنة و أشهراً و عاش بعد أبيه عشرين سنة... و إليه انتهت إمامة الشيعة في زمانه و فضائله أكثر من أن تحصى رحمة الله عليه و رضوانه»^{۲۸} ابوالحسن علی بن موسی... معروف به رضا... ایشان مدت ۲۹ سال و چند ماه در زمان حیات پدر خویش (امام کاظم^۷) زیست و بعد از پدر نیز بیست سال زندگی کرد... امامت شیعه در زمان علی بن موسی به ایشان منتهی می‌شد و فضایل وی قابل شمارش نیست. رحمت و رضوان خداوند بر او باد.

۲۵. ابوالقاسم عبدالکریم رافعی شافعی (۶۲۳ق)

«علی بن موسی بن جعفر... أبوالحسن الرضا من أئمة أهل البيت و أعظم ساداتهم و اکابرهم...»^{۲۹} (امام رضا^۷) از امامان اهل بیت و بزرگان و سروران اهل بیت است.

۲۶. شیخ محی الدین محمد بن علی طائی حاتمی اندلسی (۶۳۸ق)

«على السرّ إلهي و الرائي للحقائق كما هي النور اللاهوتي و الانسان الجبروتي و الأصل الملكوتي و العالم الناسوتي مصداق معلم المطلق و الشاهد الغيبي المحقق روح الارواح و حياة الاشباح، هندسة الموجود الطيار في المنشئات الوجود، كهف النفوس القدسية غوث الأقطاب الإنسانية، الحجة القاطعة الربانية، محقق الحقائق الإمكانية، أزل الأبدیات و أبد الأزلیات، الكنز الغيبي و الكتاب اللاربيی، قرآن المجملات الأحدية و فرقان المفصلات الواحدية، إمام الوری بدر الدجی أبی محمد علی بن موسی الرضا»^{۳۰} ۲۷. محب الدین ابوعبدالله معروف به ابن

نجار بغدادی شافعی (۶۴۳ق)

«... ولد بمدينة النبي... و سمع الحديث من والده و عمومته و غیرهم من اهل الحجاز، و كان من العلم و الدين بمكان يفتي في مسجد رسول الله و هو ابن نيف و عشرين سنة»^{۳۱} در مدینه به دنیا آمد و حدیث را از پدر و عموهایش و غیر از آنها از اهل حجاز شنید. علی بن موسی از چنان جایگاه علمی و دینی والایی برخوردار بود که در سن بیست و اندی در مسجد رسول الله فتوا می‌داد.

۲۸. محمد بن طلحه شافعی (۶۵۲ق)

شبرای شافعی به نقل از محمد بن طلحه شافعی در مورد فرزندان امام کاظم^۷ می‌گوید: «كان لموسى الكاظم من الأولاد سبع و ثلاثون ولداً ما بين ذكر و انثى، أجّلهم و أفضلهم و أشرفهم و أكملهم علی بن موسی الرضا»^{۳۲}

امام کاظم^۷ بیش از ۳۷ فرزند پسر و دختر داشت که بزرگوارترین، برترین، شریف‌ترین و کامل‌ترین آنها علی بن موسی الرضا^۷ بود.

خود محمد بن طلحه نیز می‌گوید: «قَدْ تَقَدَّمَ الْقَوْلُ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَ فِي زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيٍّ وَ جَاءَ هَذَا عَلَى الرِّضَا ثَالِثَهُمَا وَ مَنْ أَمْعَنَ النَّظَرَ وَ الْفِكْرَةَ وَ جَدَّهُ وَارِثَهُمَا فَيَحْكُمُ كَوْنَهُ ثَالِثَ الْعَلِيِّينَ، فَمَا إِيمَانُهُ وَ عِلَالَتُهُ وَ ارْتِفَاعُ مَكَانِهِ وَ اتَّسَاعُ أَمْكَانِهِ وَ كَثْرَةُ أَعْوَانِهِ وَ ظَهَرُ بَرَهَانِهِ حَتَّى أَحْلَاهُ الْخَلِيفَةُ الْمَأْمُونُ مَحَلَّ مُهْجَتِهِ وَ أَشْرَكَهُ فِي مَمْلَكَتِهِ... فَكَانَتْ مُنَاقِبُهُ عَلِيَّةً وَ صِفَاتُهُ سُنِيَّةً وَ مَكَارِمُهُ خَاتِمِيَّةً وَ أَخْلَاقُهُ عَرَبِيَّةً وَ شَنْشَنَتُهُ احْزَمِيَّةً وَ نَفْسُهُ الشَّرِيفَةُ هَاشِمِيَّةً وَ أَرَوَمَتُهُ الْكَرِيمَةُ نَبَوِيَّةً، فَمَهْمَا عَدَّ مِنْ مَزَايَاهُ كَانَ أَعْظَمَ مِنْهُ وَ مَهْمَا فَصَلَ مِنْ مُنَاقِبِهِ كَانَ أَعْلَى رَتَبَةً مِنْهُ»^{۳۳}

سخن درباره امیرالمؤمنین علی^۷ و زین العابدین علی^۷ گذشت و ایشان علی الرضا^۷ سومین آنها است. کسی که در (سجایای) ایشان تأمل کند. در می‌یابد که علی بن موسی وارث امیرالمؤمنین علی و زین العابدین علی است و حکم می‌کند که ایشان سومین علوی نام است.

ایمان و جایگاه و منزلت و فراوانی اصحاب آن حضرت باعث شد تا مأمون وی را در امور حکومت شریک کرده و ولایتعهدی را به ایشان بسپارد... مناقب و ویژگی‌های ایشان والا و صفات ایشان بلند مرتبه، منش ایشان پیامبر گونه و خلق و خوی آن حضرت، خلق و خوی انسان‌های اصیل است و این ویژگی خاصی

است که از پدرانش به ارث برده است، روحیات آن حضرت، هاشمی و اخلاق او مظهری از اخلاق نبوی است. پس هر آنچه از ویژگی‌های ایشان شمرده شود، اندک و ناچیز است؛ چون آن حضرت، والاتر و بالاتر از آن ویژگی‌ها و خصلت‌ها است و هر چه از منش‌های ایشان گفته شود، باز ایشان در مرتبه بالاتر از آن است.

۲۹. سبط بن جوزی حنفی (۶۵۴ ق)
«كَانَ مِنَ الْفُضَّلَاءِ الْأَتْقِيَاءِ الْأَجْوَادِ»^{۳۴} (امام رضا^۷) از فضلا، پرهیزکاران و اهل بخشش بود.

۳۰. ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۶ ق)
او امام را از سادات و علمای اهل بیت می‌داند.^{۳۵} در جای دیگر در مقام دفاع از بنی هاشم در مورد امام رضا^۷ چنین می‌گوید: «الْمُرْشَحُ لِلْخِلَافَةِ وَ الْمَخْطُوبُ لَهُ بِالْعَهْدِ، كَانَ أَعْلَمُ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ وَ أَكْرَمُ النَّاسِ اخِلَاقًا»^{۳۶} ایشان ولیعهد و در مقام خلافت و داناترین و بخشنده‌ترین مردم و با اخلاق‌ترین آنها بود.

۳۱. محمد بن یوسف گنجی دمشقی شافعی
(۶۵۸ ق)

«وَ الْإِمَامُ بَعْدَهُ (مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ) أَبُو الْحَسَنِ عَلِيٌّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا^۷ مَوْلَدُهُ بِالْمَدِينَةِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ أَرْبَعِينَ وَ مِنْهُ وَ قُبُضَ بِطَبُوسٍ مِنْ أَرْضِ خِرَاسَانَ...»^{۳۷}

۳۲. عمر بن شجاع الدین محمد بن
عبدالواحد موصلی شافعی (۶۶۰ ق)

فصلی درباره امام رضا^۷ تحت عنوان
«فصل فی إلامام علی بن موسی الرضا^۸»
می‌گشاید و درباره آن حضرت چنین می‌گوید:

«علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی
بن الحسین:، قیل کان غزیر الأدب و الحلم و
الفهم، واسع الرواية، مُتَقَنُّ الدراية، مکیں فی
العلم، أميناً فی الحلم، کامل الزهد و الورع و
الفتوة و المروءة...»^{۳۸} آن حضرت از نظر آداب و
بردباری و بینش، بسیار پر مایه بود. ایشان
احادیث بسیاری را روایت کرد و در بینش و فهم
حدیث بسیار دقیق و محکم و در علم و دانش،
شخصی کاملاً مقبول و در نهایت بردباری و
صبر، و از نظر پرهیزگاری و ترس از خدا و
شهامت و مردانگی در منتهای درجات بود.

۳۳. شمس الدین ابن خلکان شافعی
(۶۸۱ ق)

«هو أحد الأئمة الإثني عشر علی اعتقاد
الإمامية و ضربَ المأمون اسمَه علی الدینار و
الدرهم... و استدعا علیاً فَأَنزَلَهُ أَحْسَنَ منزله... فلم
يجِدْ فی وقته احدا افضل و لا احق بالامر من
علی الرضا فبایعه...»^{۳۹} (امام رضا^۷) یکی از
امامان شیعه اثنی عشری است که مأمون نام
ایشان را بر سکه درهم و دینار ضرب کرد...
مأمون ایشان را از مدینه به طوس طلبید... در

آن دوران، مأمون هیچ کسی را برتر و لایق‌تر از
علی بن موسی برای ولایتعهدی نیافت؛ لذا با
وی بیعت کرد...».

۳۴. عماد الدین اسماعیل ابوالفداء دمشقی
شافعی (۷۳۲ ق)

«و کان یقال لعلی المذکور، علی الرضا و
هو ثامن الأئمة الاثني عشر علی رأى الامامية و
هو علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر
الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین بن
حسین بن علی بن ابیطالب، و علی الرضا هو
والد محمد الجواد تاسع الأئمة...»^{۴۰} آن حضرت
هشتمین امام شیعیان امامیه است و علی
الرضا فرزند موسی الکاظم... و پدر محمد الجواد
نهمین امام شیعیان است.

۳۵. شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸ ق)
«إلامام السید أبوالحسن علی الرضا موسی
بن الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن
علی بن الحسین الهاشمی... و کان من العلم و
الدین و السؤدد بمکان؛»^{۴۱} امام سید ابوالحسن
علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفر
صادق فرزند محمد باقر فرزند علی بن حسین
هاشمی است... وی از نظر علم و دیانت و
بزرگواری از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

در جای دیگر می‌گوید:

«أحدُ الأعلام هو إلامام... و کان سید بنی
هاشم فی زمانه و أجْلهم و أنبلهم و کان المأمون

يَعْظُمُهُ وَ يَخْضَعُ لَهُ وَ يَتَغَالَى فِيهِ حَتَّى أَنَّهُ جَعَلَهُ
وَلِيَّ عَهْدِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَتَبَ بِذَلِكَ إِلَى الْآفَاقِ...^{٤٢}
(امام رضا ⁷) یکی از بزرگان است. آن حضرت
امام، سرور، بزرگوار و از نخبگان بنی هاشم در
زمان خود است. مأمون وی را بسیار احترام
می کرد و در وی سخنان غلوآمیز می گفت تا
جایی که وی را ولیعهد بعد از خود قرار داد...».

در جای دیگر می نویسد:

«كَبِيرُ الشَّأْنِ لَهُ عِلْمٌ وَ بَيَانٌ وَ وَقَعُ فِي
النَّفُوسِ صَيَرَهُ الْمَأْمُونُ وَلِيَّ عَهْدِهِ لَجَلَالَتِهِ»^{٤٣}
وی (امام رضا ⁷) جایگاه والایی است و علم و
بیان ایشان بسیار بود و در دل های مردم نفوذ
داشت. مأمون به خاطر چنین منزلتی، ایشان را
ولیعهد خود قرار داد».

همچنین می گوید:

«وَ هُوَ مِنَ الْإِثْنَى عَشَرَ الَّذِينَ تَعْتَقِدُ الرَّافِضَةُ
عَصْمَتَهُمْ وَ وَجُوبَ طَاعَتِهِمْ»^{٤٤} ایشان از ائمه
دوازده گانه است که رافضه معتقد به عصمت و
وجوب اطاعت از آنها هستند».

«يَقَالُ أَقْتَى وَ هُوَ شَابٌ فِي أَيَّامِ مَالِكٍ»^{٤٥}
گفته می شود وی در جوانی و در ایام مالک بن
انس (یکی از ائمه مذاهب فقهی اهل سنت) فتوا
می داد».

در جایی دیگر می گوید:

«كَانَ سَيِّدُ بَنِي هَاشِمٍ فِي زَمَانِهِ وَ أَجْلُهُمْ وَ
أَنْبَلُهُمْ وَ كَانَ الْمَأْمُونُ يَبَالِغُ فِي تَعْظِيمِهِ...»^{٤٦}

٣٦. زین الدین ابن وردی حلبی شافعی
(٧٤٩ ق)

درباره امام رضا ⁷ می گوید:

«وَ هُوَ ثَامِنُ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ عَلَى رَأْيِ
الْإِمَامِيَّةِ»^{٤٧} وی هشتمین امام شیعه امامیه است.
٣٧. خلیل بن ایبک صفّدی شافعی (٧٦٤ ق)
«وَ هُوَ أَحَدُ الْأَئِمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ، كَانَ سَيِّدُ
بَنِي هَاشِمٍ فِي زَمَانِهِ وَ كَانَ الْمَأْمُونُ يَخْضَعُ لَهُ
وَ يَتَغَالَى فِيهِ»^{٤٨} وی یکی از امامان شیعیان دوازده
امامی و سید و سرور بنی هاشم در زمان خود
بود و مأمون در برابر ایشان خضوع و در مورد
ایشان مبالغه می کرد».

٣٨. عبدالله بن اسعد یافعی یمنی مکی
شافعی (٧٦٨ ق)

«الْإِمَامُ الْجَلِيلُ الْمُعْظَمُ، سَلَالَةُ السَّادَةِ
الْأَكَاوِمِ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الْكَاطِمِ... أَحَدُ
الْأَئِمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ أَوْلَى الْمَنَاقِبِ الَّذِينَ انْتَسَبَ
إِلَى إِمَامِيَّةِ إِلَيْهِمْ فَقَصَرُوا بِنَاءَ مَذْهَبِهِمْ عَلَيْهِ»^{٤٩}
ایشان امام جلیل و بزرگوار، از سلاله بزرگان و
اهل کرم ابوالحسن علی بن موسی کاظم
است... وی یکی از دوازده امام شیعیان و صاحب
مناقب و فضائل است».

٣٩. محمد بن عبدالله ابن بطوطه (٧٧٩ ق)

در سفرنامه خود وقتی که به مشهد الرضا
می رسد، آنجا را چنین وصف می کند:
«وَ رَحَلْنَا إِلَى مَدِينَةِ مَشْهَدِ الرِّضَا وَ هُوَ عَلَى
بَنِ مُوسَى الْكَاطِمِ بْنِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدٍ

الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الشہید بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم و ہی ایضا مدینة کبيرة... و المشہد المکرم علیہ قبۃ عظيمة فی داخل زاویۃ تجاورها مدرسة و مسجد و جمیعها ملیح البناء، مصنوع الحيطان بالقاشانی و علی القبر دکانة خشب ملبسة بصفائح الفضة و علیہ قنادیل فضة معلقة و عتبه باب القبة فضة و علی بابها ستر حریر مذهب و هی مبسوطة بأنواع البسط و إزاء هذا قبر هارون الرشید... و إذا دَخَلَ الرافضی للزيارة ضَرَبَ قبر هارون الرشید برجله و سَلَّمَ علی الرضا؛^۵ به شهر «مشهد الرضا» مسافرت کردیم و او علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین شهید فرزند امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (رضوان خدا بر آنها باد) است، مشهد الرضا شهر بسیار بزرگی بود و بر بارگاه مکرم حضرتش، گنبد بزرگی بنا شده و بنای آن از زیبایی خاصی برخوردار بود و دیوارهای آن مزین به کاشی، و بر روی قبر شریف، چهار چوبی از تخته و روکش آن از نقره، و بر فراز ضریح ایشان، لوسترهایی از نقره آویزان و چهارچوب درب گنبد نقره و پرده درب نیز از پارچه حریر طلا بافت، و تمامی محوطه زیارتگاه مفروش به فرشهای متنوع بود و در کنار آن، قبر هارون الرشید بود که زائرین هنگام ورود به زیارتگاه (به عنوان بیزاری از جنایات هارون) با پای خود محکم به قبر هارون میزدند و بر قبر

(شریف) امام رضا^۷ سلام می کردند و به آن احترام می گذاشتند.

۴۰. عطاء اللہ بن فضل اللہ شیرازی (۸۰۳ق)

«علی الرضاضی الله عنه با مردم به لغات خودشان سخن می گفت و امام رضا فصیح ترین مردم بود و داناترین به همه زبان و لغتی... مشهد و مرقد منور وی مرجع زائران تمامی مردم از تمامی طبقات و نقاط جهان است.»^۵

پی نوشت ها

۱. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۱؛ وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۲۷۰ و ۲۷۱؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۱؛ المنتظم، ج ۶، ص ۱۲۵؛ الاثمة الاثنی عشر، ص ۹۸؛ النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۲۲۰؛ تاریخ الاسلام، ص ۲۷۱.
۲. نزهة الجلیس، ج ۱، ص ۲۶۶. این در حالی است که ذهبی متعصب با زیر سؤال بردن این شعر می گوید: «قيل هذا لا يجوز اطلاقه إلا بنص ولا نص». (ر.ک: تذهیب تهذیب الکمال، ج، ص ۴۵).
۳. وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۲۷۱؛ مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۱؛ الاثمة الاثنی عشر، ص ۹۹؛ الوافی بالوفیات، ج ۲۲، ص ۲۵۰.
۴. الإتحاف بحب الأشراف، ص ۳۱۴؛ أحسن القصص، ج ۴، ص ۲۹۰.
۵. تذکرة الخواص، ص ۳۱۵.
۶. تجارب الأمم، ج ۳، ص ۳۶۶؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج ۵، ص ۱۳۸؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۶۲.
۷. مقاتل الطالبیین، ص ۴۰۲.

- ٨ . الفصول المهمة، ص ٢٤١؛ نور الأبصار، ص ٢٣٥ و ٢٣٦. البته در بعضی از نقل‌ها، این سخنان را ابراهیم بن عباس گفته، نه عباس، ر.ک: أحسن القصص، ج ٤ ص ٢٨٩.
- ٩ . الاغانی، ج ٩، ص ٤٧.
- ١٠ . نهاية الارب، ج ٥، ص ١٦٩.
- ١١ . تهذيب الكمال، ج ١٣، ص ٤٠٩.
- ١٢ . مفتاح النجاة في مناقب آل عبا، ص ١٧٩.
- ١٣ . الصواعق المحرقة، ج ٢ ص ٥٩٤؛ ينابيع المودة، ج ٣، ص ١٦٨؛ الاعتصام بحبل الإسلام، ص ٢٠٥؛ أسرار الشريعة، ص ٢٢٤ و ٢٢٣؛ أخبار الدول، ص ١١٥؛ الفصول المهمة، ص ٢٤٣؛ نور الأبصار، ص ٢٣٦؛ مسند الشهاب، ج ٢، ص ٣٢٣؛ فيض القدير، ج ٤، ص ٤٨٩؛ به نقل از تاريخ نيشابور حاكم نيشابورى.
- ١٤ . نهاية الارب، ج ٥، ص ١٦٨.
- ١٥ . الوافي بالوفيات، ج ٢٢، ص ٢٥١.
- ١٦ . تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٣٩.
- ١٧ . سير اعلام النبلاء، ج ٩، ص ٣٨٨؛ الوافي بالوفيات، ج ٢٢، ص ٢٤٩.
- ١٨ . مروج الذهب، ج ٦، ص ٣٣؛ ر.ک: مرآة الجنان، ج ٢، ص ١٠؛ تاريخ مختصر الدول، ص ١٣٤.
- ١٩ . كتاب الثقات، ج ٨، ص ٤٥٧.
- ٢٠ . الكتاب العزيز، ص ١٥٥.
- ٢١ . المؤلف و المختلف، ج ٢، ص ١١١٥.
- ٢٢ . تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٣٩؛ فرائد السمطين، ج ٢، ص ١٩٩.
- ٢٣ . تاريخ بغداد، ج ٥، ص ٤١٨.
- ٢٤ . الاكمال، ج ٤، ص ٧٥.
- ٢٥ . الأنساب، ج ٣، ص ٧٤؛ ر.ک: تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٤٠.
- ٢٦ . المنتظم، ج ٦، ص ١٢٥.
- ٢٧ . عجائب القرآن، ص ٥٥.
- ٢٨ . تنمة جامع الاصول، ج ٢، ص ٧١٥.
- ٢٩ . التدوين في أخبار قزوين، ج ٣، ص ٤٢٥.
- ٣٠ . كتاب المناقب المطبوع آخر وسيلة الخادم الى المخدم، ص ٢٩٦.
- ٣١ . ذيل تاريخ بغداد، ج ١٩، ص ١٣٥.
- ٣٢ . الاتحاف بحب الاشراف، ص ٣١٠.
- ٣٣ . مطالب السؤل، ص ٢٩٥.
- ٣٤ . تذكرة الخواص، ص ٣٢١.
- ٣٥ . شرح نهج البلاغه، ج ١٢، ص ٢٥٤.
- ٣٦ . همان، ج ١٥، ص ٢٩١.
- ٣٧ . كفاية الطالب في مناقب على بن ابيطالب، ص ٤٥٧ و ٤٥٨.
- ٣٨ . النعيم المقيم لعنرة النبأ العظيم، ص ٣٧٧.
- ٣٩ . وفيات الأعيان، ج ٣٢، ص ٢٦٩ و ٢٧٠.
- ٤٠ . المختصر في اخبار البشر، ج ٢ ص ٢٤.
- ٤١ . سير أعلام النبلاء، ج ٩، ص ٣٨٦ و ٣٨٨؛ العبر، ج ١، ص ٢٦٦.
- ٤٢ . تاريخ الإسلام، ص ٢٧٠.
- ٤٣ . سير أعلام النبلاء، ج ١٣، ص ١٢١.
- ٤٤ . دول الإسلام، ج ١، ص ١٧٨.
- ٤٥ . سير أعلام النبلاء، ج ٩، ص ٣٨٨.
- ٤٦ . تذهيب تهذيب الكمال، ج ٧، ص ٤٤ و ٤٥.
- ٤٧ . تنمة المختصر في اخبار البشر، ج ١، ص ٣٢٠.
- ٤٨ . الوافي بالوفيات، ج ٢، ص ٢٥١.
- ٤٩ . مرآة الجنان، ج ٢، ص ١٠.
- ٥٠ . رحلة ابن بطوطة، ص ٤٠١.
- ٥١ . روضة الأحياء، ج ٤، ص ٤٣؛ ر.ک: تاريخ الأحمدي، ص ٣٦.



۱۷۴ق

در این سال نیز مراسم حج به ریاست هارون الرشید خلیفه عباسی برگزار شد.^۴

۱۷۵ق

در این سال برای محمد امین - که بچه ای پنج ساله بود - عقد بیعت برای ولایتعهدی هارون بسته شد و این کار به دلیل علاقه شدید زبیده - مادر محمد امین و دختر جعفر بن منصور - بود. برای این کار، لشکریان را با اموال بسیار ساکت و راضی کردند.^۵

۱۷۵ق

شهادت یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی^۷ در مبارزه با هارون الرشید.^۶

۱۶۹ق

آغاز خلافت هادی (خلیفه عباسی) که جوانی ۲۵ ساله، مغرور، شرابخوار و فاسد بود.^۱

۱۷۱ق

در این سال هارون الرشید (خلیفه عباسی) همه علویان بغداد را به مدینه تبعید کرد، به جز عبدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس بن امام علی^۷. و پدر همین عبدالله از جمله اخراجی‌ها بود.^۲

۱۷۳ق

در این سال، مراسم حج به ریاست هارون الرشید خلیفه عباسی برگزار شد.^۳

۱۷۵ق

یحیی بن عبدالله علوی در دیلم بر ضد خلیفه عباسی قیام کرد. هارون الرشید، فضل بن یحیی برمکی را با پنجاه هزار نفر برای مقابله با یحیی فرستاد. هارون الرشید، یحیی را با وعده و امان‌نامه فریفت و بعد زندانی کرد و به شهادت رساند.^۷

۱۷۷ق

در این سال، مراسم حج به ریاست هارون الرشید برگزار شد.^۸

۱۷۸ق

در این سال هارون الرشید تمام امور مملکتی را به یحیی بن خالد برمکی تفویض کرد.^۹

۱۷۹ق (رمضان)

در این زمان، هارون الرشید به مدینه رفت و برای جلب توجه مردم، روبه‌روی مرقد مطهر پیامبر اکرم^۹ چنین گفت: السلام علیک یا رسول الله! یا ابن عم! امام موسی کاظم^۷ که در آنجا حاضر بود جلو آمد و گفت: السلام علیک یا رسول الله! یا اَبَیْ هارون الرشید رنگش پرید و گفت: هذا الفخرُ یا اباالحسن جداً. واقعاً این، جای افتخار دارد. بعد از این واقعه، هارون الرشید دستور دستگیری امام را صادر کرد.^{۱۰}

۱۷۹ق

هارون الرشید شبانه بر مزار رسول اکرم^۹ حاضر شد و گفت: ای رسول خدا! من از کاری که می‌خواهم بکنم از تو معذرت می‌طلبم. می‌خواهم موسی بن جعفر را زندانی کنم؛ چون او می‌خواهد بین امت تو تفرقه بیندازد و خونریزی به پا کند. سپس دستور دستگیری او را صادر کرد.^{۱۱}

۱۷۹ق

در این سال، هارون الرشید در رمضان، عمره به جا آورد و احرامش را ادامه داد تا آنکه وقت حج رسید و حج به جا آورد.^{۱۲}

۱۸۰ق

درگذشت سیف بن عمر تمیمی اسدی کوفی که اخباری و جعلال و وضاع حدیث بود و منبع عمده روایات تاریخ طبری است.^{۱۳}

۱۸۱ق

مراسم حج به ریاست هارون الرشید برگزار شد.^{۱۴}

۱۸۲ق

در این سال، مراسم حج به ریاست موسی بن عیسی بن موسی عباسی برگزار شد.^{۱۵}



۱۸۲ق

در این سال، هارون الرشید برای پسر دیگرش مأمون بیعت گرفت تا بعد از امین، ولیعهد باشد، و مأمون را در حالی که مُراهِق (نزدیک بلوغ) بود، والی همهٔ ممالک خراسان قرار داد.^{۱۶}

۱۸۳ق

در این سال، مراسم حج به ریاست عباس فرزند هادی، خلیفه عباسی برگزار شد.^{۱۷}

۶ یا ۲۵ رجب ۱۸۳ق

شهادت امام موسی کاظم^۷ در زندان سندی بن شاهک در ۵۵ سالگی و آغاز امامت حضرت رضا^۷ در ۳۵ سالگی.^{۱۸}

۱۸۵ق

اهالی طبرستان بر حاکمشان مَهْرُویَه شوریدند و او را کشتند. پس هارون الرشید به جای او عبدالله بن سعید حَرَشی را والی قرار داد.^{۱۹}

۱۸۶ق

در این سال، هارون الرشید برای ولایت‌عهدی پسر سومش قاسم بعد از امین و مأمون بیعت گرفت و قاسم را مؤتمن نامید و او را که بچه‌ای بیش نبود، حاکم جزیره قرار داد.^{۲۰}

۱۸۷ق

جعفر برمکی کشته شد.^{۲۱}

۱۸۷ق

هارون الرشید دستور قتل ابراهیم بن عثمان بن نهیک را صادر کرد زیرا گزارش شده بود که ابراهیم وقتی آب می‌خورد شمشیرش را می‌طلبید و آن را بدست گرفته و می‌گوید حتماً هارون الرشید یا قاتل جعفر بن یحیی را می‌کشم و بعد برای جعفر اشک می‌ریزد.^{۲۲}

۱۸۸ق

در این سال مراسم حج به ریاست هارون الرشید برگزار شد.^{۲۳}

۱۹۱ق

مراسم حج به ریاست امیر مکه فضل بن عباس بن محمد بن علی، برگزار شد.^{۲۴}

۱۹۲ق

در این سال، هارون الرشید، هیثم یمانی را که قیام کره بود، کشت.^{۲۵}

۱۹۸ق

مرگ امین، خلیفه عباسی. (به دستور برادرش مأمون کشته شد).^{۲۶}

روز دوشنبه ۷ رمضان ۲۰۱۱ ق

منشور ولایتعهدی امام رضا ^۷ به دست
مأمون، خلیفه عباسی نوشته شد. این کار
توطئه‌ای برای کنترل علویان و امام رضا ^۷
بود. ^{۲۷}

۲۰۲ ق

شهادت محمد بن زید در زندان مأمون
عباسی. ^{۲۸}

۲۰۳ ق (صفر)

شهادت امام رضا ^۷ در ۵۵ سالگی در
طوس (خراسان). مدت امامت ایشان بیست سال
بود. ^{۲۹}

پی‌نوشت‌ها

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۲۴-۳۲۵.
۲. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۱، ص ۶.
۳. همان، ص ۹.
۴. همان، ص ۱۰.
۵. همان، ص ۱۱.
۶. عمدة الطالب، ص ۱۵۱.
۷. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۱، ص ۱۲.
۸. همان، ص ۱۸.
۹. همان، ص ۲۰.
۱۰. الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۱۶۴؛ الارشاد، شیخ
مفید، ج ۲، ص ۲۲۶.

۱۱. الارشاد، الشیخ المفید، ج ۲، ص ۲۳۹، تحقیق
موسسة آل البيت .
۱۲. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۱، ص ۲۳.
۱۳. التهذیب، ابن حجر، ج ۴، ص ۲۵۹.
۱۴. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۲، ص ۶.
۱۵. همان، ص ۹.
۱۶. همان، ص ۹.
۱۷. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۲، ص ۱۲.
۱۸. عیون اخبار الرضا ^۷، ج ۱، ص ۱۰۴؛ الارشاد،
شیخ مفید، ج ۲، ص ۲۱۴.
۱۹. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۲، ص ۱۸.
۲۰. همان، ص ۲۰.
۲۱. همان، ص ۲۳.
۲۲. همان، ص ۳۶.
۲۳. همان، ص ۳۸.
۲۴. تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۱۳، ص ۸.
۲۵. همان، ص ۱۲.
۲۶. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۸۷.
۲۷. کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۲۳-۱۲۸.
۲۸. عمدة الطالب، ص ۳۰۰.
۲۹. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۶؛ الارشاد، شیخ مفید،
ج ۲، ص ۲۴۷.



من از ارادتمندان کشور اسلامی شما هستم. حضرت فرمود: «تو از رعیت ما نیستی. برای پادشاه کشور روم سؤالاتی پیش آمده و او پیکش را نزد معاویه در شام فرستاده است و الآن آنجاست، لیکن او در جواب عاجز مانده و تو را برای حل مشکلات خود نزد ما فرستاده است.»

آن مرد اظهار داشت سخن شما درست است. امیرمؤمنان فرمود: پرسش‌هایت را با یکی از دو فرزندم (حسن و حسین) در میان بگذار. گفت: از فرزندان حسن می‌پرسم. امام مجتبی⁷ رو به مرد کرد و فرمود: آمده‌ای تا بپرسی: فاصله بین حق و باطل، بین آسمان و زمین و بین مشرق و مغرب چقدر است. (و سؤالات دیگری که درصدد ذکر تمام آنها نیستیم).

امام حسن مجتبی⁷ در طول ۳۷ سالی که در کنار امیرمؤمنان⁷ زندگی کرد، فرزندی مطیع، امام شناس، بازوی نیرومند، یار صدیق و امین و باتجربه و سربازی عاشق و فداکار برای پدرش به حساب می‌آمد. در همان دوران کودکی، شخصیت بزرگ امام حسن⁷ برای آن حضرت آشکار و نمایان بود.

این نوشتار درصدد است تا شخصیت امام حسن⁷ را در ابعاد گوناگون از دیدگاه امیرمؤمنان⁷ ترسیم و تبیین کند. آن حضرت، اوصاف امام حسن⁷ را گاهی به کنایه، گاهی، به صورت تصریح و در بعضی اوقات با حرکات بیان می‌داشت.

شخصیت علمی

امیرمؤمنان در رَحَبَه^۱ به سر می‌برد که مردی به حضورش آمد اظهار ارادت کرد و گفت:

امام در جواب چنین فرمود: فاصله بین حق و باطل چهار انگشت است: آنچه به چشم دیدی، حق است و هر چه را با گوش شنیدی، آن را در آغاز باطل بدان. فاصله بین آسمان و زمین به اندازه درخواست یک ستمدیده و یک چشم به هم زدن است و هر کس غیر این گوید، دروغ است. فاصله بین مشرق و مغرب، به اندازه حرکت یک روز خورشید است. صبحگاهان از مشرق طلوع و شامگاهان غروب می کند.^۲

قضاوت

امام علی^۷ در برخی از رویدادها از امام حسن^۷ می خواست که قضاوت کند. روزی مردی را به محضر امیرمؤمنان^۷ آوردند که چاقویی در دست داشت و او را در خرابه ای کنار کشته ای یافته بودند و او را قاتل معرفی می کردند. ولی قاتل واقعی خودش را معرفی و اقرار به کشتن آن شخص کرد. امام علی^۷ قضاوت را به عهده امام حسن^۷ می گذارد و حضرت چنین قضاوت می کند که قاتل واقعی با اقرار و صداقتش جان متهم را نجات داد و با این کار گویی بشریت را نجات داده است و خداوند متعال فرموده: (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا)^۳؛ «هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است». بنابراین آن دو را آزاد سازید و دیه مقتول را از بیت المال پرداخت کنید.^۴

اینکه امیرمؤمنان^۷ جواب سؤال و قضاوت را بر عهده فرزندش گذاشت، دلیل بر شخصیت والای علمی امام مجتبی^۷ است.

فصاحت و بلاغت

حضرت مجتبی^۷ در فصاحت و بلاغت و نظم و نثر بزرگ ترین شاگرد مکتب پدر بزرگوارش بود. بیش از بیست خطبه، چندین نامه، چند احتجاج و اشعاری از آن حضرت باقی مانده است که نمونه بارز قدرت فصاحت و بلاغت امام را نشان می دهد.

امام حسن^۷ در زمان امیرمؤمنان حرمت پدر بزرگوارش را نگه می داشت و در حضور او سخن کم می گفت. بعضی از اهل کوفه، به خدمت آن حضرت آمدند و عرض کردند که امام حسن^۷ در سخن گفتن عاجز است. گویا بیان ندارد. حضرت فرزند خود را طلبید و گفتار مردم کوفه را به او رسانید و فرمود: بر منبر برو و فضل خود را برای آنان آشکار ساز. امام حسن^۷ عرض کرد: یا امیرمؤمنان! در حضور شما من یارای سخن گفتن ندارم. حضرت فرمود: ای فرزند من! خود را از تو پنهان می دارم. پس امر کرد که مردم را ندا کنند تا در مسجد کوفه جمع شوند. چون مردم آمدند و جمعیت انبوه شد، حضرت مجتبی بر منبر رفت و خطبه ای در نهایت فصاحت و بلاغت خواند و مردم را موعظه فرمود، که خروش از اهل مسجد بر آمد. سپس حضرت امیر^۷ که در گوشه ای از

مسجد نشسته بود، برخاست و در حالی که ردای مبارک خود را می‌کشید، بالای منبر بر آمد و میان دو دیده سبط اکبر را بوسید و فرمود:

«یا بن رسول الله أتممت الحجة على القوم و أوجبت طاعتك عليهم فويل لمن خالفك؛ ای پسر پیامبر! حجت خود را بر این قوم تمام کردی و طاعت خودت را بر آنان واجب ساختی. پس وای بر کسی که تو را در امامت و طاعت مخالفت کند».^۶

تصریح بر امامت حضرت مجتبی^۷

امیرمؤمنان در آخرین روزهای عمر خود، وصیتی به فرزندش امام مجتبی^۷ کرد و در آن هنگام، امام حسین^۷ و محمد و همه فرزندان او بزرگان شیعه و اهل بیت خود را بر آن گواه گرفت. سپس کتاب و سلاح مخصوص خویش را به او داد و فرمود:

«فرزندم حسن! رسول خدا^۹ به من فرمان داد تا تو را وصی خود قرار دهم و کتابها (نوشته‌ها) و سلاح خویش را به تو دهم؛ همان طور که رسول خدا^۹ آنها را به من سپرد و رسول خدا^۹ فرمان داد که بر تو فرمان دهم که هرگاه مرگت فرارسید، آن کتاب و سلاح را به برادرت حسین بسپار».

آن گاه فرمود:

«فرزندم! تو ولی امر و نیز ولایت و اختیار قصاص خون من را در دست داری. چنانچه خواستی، عفو کن و اگر تصمیم به قصاص

گرفتی، در برابر یک ضربت، یک ضربت باشد و از این مقدار تجاوز مکن».^۶

در اینجا امیرمؤمنان^۷ تصریح می‌فرماید که رسول خدا^۹ به او وصیت کرد تا امام حسن^۷ را وصی خود قرار دهد که این خود نشانه‌ای بر منصوب بودن امامت حضرت مجتبی^۷ است.

شهامت و حماسه آفرینی

در جنگ صفین امیرمؤمنان مشاهده فرمود که فرزندش امام حسن^۷ شتابان به جنگ با دشمن می‌رود. خطاب به یارانش فرمود:

«این جوان را محکم بگیرید تا (کشته شدن) او مرا درهم نشکند؛ زیرا که من در از دست دادن این دو شخص (حسن و حسین)، بخل می‌ورزم تا مبادا نسل رسول خدا^۹ قطع شود».^۷ این کلام امام، فصیح‌ترین سخن است؛ به دلیل آنکه فرزند سودمند به انسان سخت نیرو می‌بخشد، به ویژه فرزندی مانند حضرت مجتبی^۷. همچنین امام با جمله «لایهدنی» شدت ناتوانی و ضعف روحی را با از دست دادن چنین فرزندی به طور کنایه بیان می‌کند.^۸ امام علی^۷ در این فراز از خطبه اولاً به صورت کنایه شجاعت و شهامت فرزند عزیزش امام حسن^۷ را برای مردم روشن می‌کند. ثانیاً، آن حضرت می‌خواهد به مردم بفهماند که باید از این شخصیت بزرگ حفاظت کرد.

امام حسن ⁷ در جنگ جمل در رکاب پدر خود در خط مقدم جبهه می‌جنگید و از یاران دلاور و شجاع علی ⁷ سبقت می‌گرفت و بر قلب سپاه دشمن حملات سختی می‌کرد.^۹ پیش از شروع جنگ نیز به دستور پدر، همراه عمار یاسر و چند تن دیگر، وارد کوفه شد و مردم را برای شرکت در این جهاد دعوت کرد.^{۱۰}

او وقتی وارد کوفه شد که هنوز ابوموسی اشعری، یکی از مهره‌های حکومت عثمان، بر سرکار بود و با حکومت عادلانه امیرمؤمنان مخالفت می‌کرد. با این حال حسن بن علی ⁷ توانست به رغم کارشکنی‌های ابوموسی و همدستانش، بیش از نه هزار نفر از مردم شهر کوفه را به میدان جنگ گسیل دارد.^{۱۱}

امیرمؤمنان برای بسیج مردم کوفه برای جنگ، باید فردی شجاع و نترس را به سوی آنها می‌فرستاد تا در برابر مخالفت‌ها و دشمنی‌های کسانی همچون ابوموسی سر فرود نیاورد و چه کسی بهتر از امام حسن مجتبی ⁷ این خود نشانه شجاعت حضرت در نزد پدر است.

وصی نخستین امیرمؤمنان

آن حضرت وصیت فرمود:

«وإنه یقوم بذلک الحسن بن علی
یا کُل منہ بالمعروف و ینفق بالمعروف»^{۱۲}

برای اجرای این وصیت و حفظ مال، حسن بن علی ⁷ اقدام ورزد و آن گونه که رواست، از آن

مال بهره‌برد و بدون اسراف، احسان و انفاق نماید.^{۱۳}

از این کلام در می‌یابیم که امام علی ⁷ اطمینان کامل به فرزند برومندش داشت؛ زیرا امام حسن ⁷ را اولین وصی خود قرار می‌دهد. روشن است که هر کسی شایستگی وصایت را ندارد و باید کسی وصی باشد که به اقدامات او اطمینان وجود داشته باشد.^{۱۴}

پیک ویژه امام علی ⁷

انحراف و کج‌روی‌های آشکار کارگزاران عثمان، عرصه را بر تمام مسلمانان آگاه و بیدار به ویژه صحابه رسول خدا ⁹ تنگ کرده بود؛ به طوری که بسیاری از مردم به حضور علی ⁷ می‌رسیدند و از کارهای عثمان شکایت می‌کردند. حضرت امیر ⁷ فرزندش حسن را نزد عثمان می‌فرستاد تا شکایت مردم را به او گوشزد کند. این موضوع بسیار تکرار شد؛ تا اینکه روزی عثمان به امام حسن ⁷ گفت: پدرت گمان می‌کند که احدی آگاهی ندارد، ولی ما به آنچه انجام می‌دهیم، آگاه هستیم. بنابراین به ما کاری نداشته باشد. پس از این گفتگو، حضرت امیر ⁷، فرزندش امام حسن ⁷ را نزد عثمان نفرستاد.^{۱۵}

پاسخ به سؤالات مذهبی مردم

بارها حضرت علی ⁷ پاسخ به پرسش‌ها را به امام حسن ⁷ ارجاع می‌داد. گاهی مردم پس

امامت جمعه

هر گاه عذری مانند بیماری برای امیرمؤمنان⁷ پیش می‌آمد و نمی‌توانست اقامه نماز جمعه کند، فرزندش حسن⁷ را به این امر مهم می‌گمارد. امام حسن⁷ در یکی از خطبه‌های نماز جمعه چنین فرمود:

«همانا خداوند سبحان مبعوث نکرد پیامبری را مگر اینکه بعد از او جانشینی و یا گروه و یا خاندانی را تعیین کرد. پس قسم به آن کس که محمد⁹ را به پیامبری برگزید، هیچ کس در حق ما اهل بیت کوتاهی نخواهد کرد، مگر اینکه خداوند سبحان اعمال او را ناقص خواهد گذاشت و هیچ دولتی برضد ما حاکمیت پیدا نخواهد کرد، مگر آنکه عاقبت از آن ما خواهد شد و متجاوزان به حق ما پس از چند صباحی، سزای عمل خود را خواهند دید و به مکافات آن خواهند رسید».^{۱۸}

سرپرستی موقوفات و صدقات

امام علی⁷ در اواخر عمر خویش طی حکمی همه موقوفات خویش را به امام حسن⁷ واگذار کرد. مضمون این وصیت می‌رساند که این حکم مربوط به تصدّی اموال شخصی حضرت امیر⁷ نبود، بلکه دربارهٔ بیت المال است که باید برای حفظ امامت و زعامت اهل بیت به دست کسی سپرده شود و حقوق و صدقات به اهلش برسد. در واقع منصب سرپرستی موقوفات و صدقات، یکی از

از دریافت پاسخ، همان سؤال را از امام علی⁷ کردند که حضرت همان پاسخ را به آنها می‌داد. در دوران خلافت ابوبکر شخصی نزد او آمد و گفت من در حال احرام حج به تخم شترمرغی دست یافتم و آن را خوردم. چه کفّاره‌ای بر من واجب است؟ ابوبکر نتوانست به او جواب دهد و او را به عبدالرحمن بن عوف راهنمایی کرد. عبدالرحمن بن عوف نیز از جواب آن درماند و به مرد گفت که نزد علی⁷ برو. مرد همین کار را انجام داد. حضرت⁷ به حسنین⁸ اشاره کرد و فرمود مسئله خود را از هر کدام می‌خواهی، بپرس. اعرابی سؤال خود را بیان کرد و امام حسن⁷ در محضر پدر، به او جواب داد.^{۱۶}

خواندن دعای باران

گروهی نزد امیرمؤمنان⁷ آمدند و از کمبود باران شکایت کردند. آن حضرت فرزند خود امام حسن⁷ را فراخواند و به وی فرمود: خدا را برای طلب باران بخوان. امام حسن⁷ به دنبال فرمان پدر دست به دعا برداشت و فرمود:

«اللهم هیّج لنا السحاب بفتح الأبواب بماء عباب؛ خدایا! ابرها را به حرکت درآور و با بازکردن درهای آسمان، باران فراوانی بر ما بفرست».

سپس امام⁷ دعای باران را قرائت فرمود. بعد امام حسین⁷ این دعا را خواند. هنوز دعا تمام نشده بود که باران شروع به باریدن کرد.^{۱۷}

مسئولیت‌ها و شئون امامت است که امام علی^۷ آن را به امام حسن^۷ و امام حسین^۷ اختصاص می‌دهد. اگر غیر از این باشد، در نامه ۲۴ که آمده: «ابتغاء وجه الله»^۹، معنا ندارد. در ضمن این نامه در صدد نصب مدیر امور مالی مطمئن و دقیق برای حفظ و حراست بیت المال مسلمانان است؛ گر چه در میان صدقات مقداری از دسترنج‌های آنان نیز دیده می‌شود.^{۲۰}

برخی فضایل امام حسن^۷

در حدیثی آمده است:

«و منّا سیدا شباب أهل الجنة و منكم صبیبة النار»^{۲۱} دو سرور جوانان اهل بهشت، از ما هستند (منظور امام حسن و امام حسین^۸ است) و کودکان (اهل) آتش از شمایند. بعضی می‌گویند مقصود از کودکان آتش، فرزندان عقبه بن ابی محیط است که پیامبر به او فرمود سرانجام برای تو و آنان آتش است و برخی گویند منظور فرزندان مروان بن حکم است که هنگام بلوغشان، جهنمی شدند.^{۲۲}

علی^۷ در جایی دیگر می‌فرماید:

«كان الحسن أشبه رسول الله^۹ ما بین الصدر إلى الرأس و الحسين أشبه فیما كان أسفل من ذلك»^{۲۳} حسن از سینه تا سر، و حسین از سینه به پایین، شبیه رسول خدا هستند.

منظور امام این است که هر چه از ویژگی‌های علمی، اخلاقی و حکومتی رسول

خدا را بخواهید، همه‌اش در وجود بافضیلت امام حسن^۷ و امام حسین^۷ خلاصه شده است. حذیفه گوید: روزی صحابه رسول خدا^۹ در نزدیکی کوه حرا گرد پیامبر جمع شده بودند که حسن در خردسالی با وقار خاصی به جمع آنان پیوست. پیامبر^۹ پس از نگاه طولانی بر او، همه را مخاطب قرار داد و فرمود:

«آگاه باشید که همانا او (حسن) بعد از من راهنما و هدایتگر شما خواهد بود. او تحفه‌ای است از خداوند جهان برای من. او از من خبر خواهد داد و مردم را با آثار باقی مانده از من آشنا خواهد ساخت. سنت مرا زنده خواهد نمود و کردارش نمایانگر کارهای من است. خداوند عنایت و رحمتش را بر او فرو فرستد. رحمت و رضوان خداوند بر کسی باد که حق او را بشناسد و به خاطر من به او احترام و نیکی کند».^{۲۴}

پی‌نوشت‌ها

۱. محله‌ای در کوفه که به مقدار ۴۸ کیلومتر از شهر کوفه به طرف غربی قبله فاصله دارد.
۲. حقایق پنهان، احمد زمانی، چاپ ۱۳۷۵، ص ۸۷؛ مسند الامام المجتبی^۷، شیخ عزیرالله عطاردی، ص ۱۰۲، به نقل از مناقب، ج ۲، ص ۱۵۲.
۳. مائده / ۳۲.
۴. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، چاپ قم، ص ۱۱؛ حقایق پنهان، ص ۱۵۵؛ فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۹، ح ۲؛ مسند الإمام المجتبی، ص ۹۹، به نقل از مناقب، ج ۲، ص ۱۵۲.

۵. فضائل امام حسن ^۷، سید محمد تقی مقدم، چاپ ۱۳۷۷، ص ۱۲۱؛ مسند الإمام المجتبی ^۷، ص ۹۶؛ مجموعه زندگانی معصومین، ص ۵۳۶؛ زندگانی حضرت مجتبی ^۷، عمادزاده اصفهانی، چاپ ۱۳۴۷، ص ۳۶۱.

۶. کافی، ج ۱، ص ۲۱۸، ح ۵؛ بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۲۲، ح ۱؛ اضاء علی عقائد الشیعة الامامیه و تاریخهم، جعفر سبحانی، چاپ ۱۳۷۹، ص ۱۴۴؛ حقایق پنهان، احمد زمانی، ص ۱۷۱؛ بر امیرمؤمنان چه گذشت؛ محمد حسن موسوی کاشانی، چاپ ۱۳۷۹، ص ۲۷۴؛ مسند الامام المجتبی ^۷، چاپ ۱۳۷۳، ص ۳۶؛ ناسخ التواریخ، حضرت امام حسن ^۷، ج ۱، چاپ ۱۳۶۳، ص ۱۷۵.

۷. شرح نهج البلاغه ابن میثم، مترجم محمدی مقدم، ج ۴، خ ۱۹۸، ص ۲۵؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۵، خ ۲۰۰؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوائی، چاپ ۱۳۸۰، ص ۹۳؛ زندگانی امام حسن مجتبی ^۷، سید هاشم رسولی محلاتی، ص ۹۹؛ حقایق پنهان، ص ۴۹.

۸. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ج ۴، ص ۲۵، خ ۱۹۸.

۹. حقایق پنهان، ص ۱۴۷؛ سیره پیشوایان، ص ۹۴.

۱۰. در آستان اهل بیت : و امام حسین ^۷، علامه سید محسن امینی، ص ۴۰؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۸.

۱۱. فلسفه صلح امام حسن ^۷، محمد مقیمی، ص ۲۳۹.

۱۲. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۲۴، ص ۵۰۲، به نقل از طبقات کبیر، ج ۳، قسمت اول، ص ۲۰.

۱۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ترجمه محمد دشتی.

۱۴. شرح نهج البلاغه، زمانی، ج ۳، ص ۲۰۷.

۱۵. العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۹؛ علی ^۷ و زمامداران، علی محمد میرجدیدی، ص ۲۳۱.

۱۶. مسند الامام المجتبی ^۷، ص ۹۸؛ مجله کوثر، به نقل از فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۳؛ تحف العقول با ترجمه، ص ۲۳۱.

۱۷. موسوعة کلمات الإمام الحسن ^۷، پژوهشکده باقر العلوم ^۷، ص ۳۶۰؛ قرب الاسناد، ص ۷۳؛ بحارالانوار، ج ۸۸، ص ۳۲۰، ح ۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۱۹۵.

۱۸. مروج الذهب، ج ۳، ص ۹؛ زندگانی حضرت مجتبی ^۷، عمادزاده اصفهانی، ص ۲۲۲.

۱۹. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۲۴، ص ۵۰۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۵، ص ۱۴۸؛ بر آستان اهل بیت، علامه عاملی، ص ۴۴؛ مجله کوثر، ش ۳۹، به نقل از نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام، ص ۸۶۷؛ زندگانی حضرت مجتبی ^۷، عمادزاده اصفهانی، ص ۳۳۸، به نقل از اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۱.

۲۰. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۴۶؛ حقایق پنهان، ص ۱۲۸؛ کافی، ج ۷، ص ۵۱؛ تحف العقول، ص ۱۹۷.

۲۱. نهج البلاغه، محمد دشتی، نامه ۲۸، ص ۵۱۲ و ۵۱۳.

۲۲. شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۹۷؛ شرح نهج البلاغه ابن میثم، مترجم محمدی مقدم، ج ۴، ص ۷۶.

۲۳. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۰۱، ح ۶۴.

۲۴. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۳۳۳، ح ۵؛ مجله کوثر، ویژه نامه امام حسن ^۷، ش ۵۵.



پیشگامان ایمان

بعثت پیامبر⁹ فصلی نوین فراروی زنان ستمدیده تاریخ گشود؛ فصلی که زنان و مردان به طور یکسان حق صعود به قله‌های کمال معنوی را پیدا کردند. در سیره نبوی شاهد تربیت زنانی پاک و برجسته چون فاطمه³ و خدیجه³ هستیم که نه تنها الگویی برای زنان عصر خود بلکه برای تمام زنان جهان قرار گرفتند. زنان عصر رسالت از همان ابتدای دعوت پیامبر حضور چشمگیری در اولین عرصه حضور یعنی پذیرش اسلام داشتند. اسلام آوردن خدیجه به عنوان اولین زن مسلمان¹ - و شاید اولین فرد مسلمان² - و نماز خواندن او همراه حضرت محمد⁹ و حضرت علی⁷ گواه روشنی بر این مدعاست.

البته علاوه بر حضرت خدیجه که پشتوانه محکمی هم برای پیامبر⁹ بود، زنان بسیار دیگری نیز جزء اولین گروندگان به دین اسلام بودند؛ چون: زینب و رقیه دختران رسول خدا⁹، فاطمه خواهر عمر، اسماء دختر ابوبکر، سمیه مادر عمار، اسماء دختر سلامه تمیمی، اسماء بنت عمیس، اسماء دختر مجلل، فکیه دختر یسار، رمله دختر ابوعوف و امینه دختر خلف بن اسعد⁴ که علاوه بر اسلام آوردن، گاه زمینه مسلمان شدن برخی دشمنان سرسخت اسلام را نیز فراهم می‌کردند. این زنان با توجه به محیط خفقان آور مکه و جریان ضد ارزشی قریشیان، سختی‌های بسیاری متحمل شدند، ولی از ایمان به رسالت الهی دست برنداشتند. از جمله زنانی که در راه اسلام شکنجه‌های فراوان دید،

«سمیه» مادر عمار یاسر است که عاقبت هم در زیر شکنجه‌های ابوجهل به شهادت رسید.^۵ زنیره،^۶ نهديه و دختر وی^۷ کنیزان دیگری هستند که از جانب مولاهاى خود شکنجه‌هاى سختی را تحمل کردند. ام شریک یکی دیگر از بانوانی است که از طرف خاندان بت‌پرست شوهرش مورد شکنجه قرار می‌گرفت.^۸ شکنجه‌های زنان مسلمان در صدر اسلام به حدی بود که پیامبر در مواردی اسباب آزادی آنان را فراهم می‌کرد. وساطت پیامبر برای زنی به اسم «حوا» که همسرش او را شکنجه می‌کرد، نمونه‌ای از این تلاش پیامبر است.^۹ علاوه بر پیامبر، گاهی برخی از مسلمانان که از قدرت اقتصادی خوبی برخوردار بودند هم اقدام به خرید کنیزان مسلمان می‌کردند.^{۱۰}

زنان در مدینه النبی^۹

مواردی که بیان شد، نمونه‌هایی از حضور توأم با سختی‌های زنان مسلمان قبل از هجرت پیامبر^۹ بود، اما بعد از هجرت نیز موارد زیادی از اسلام آوردن آنان به چشم می‌خورد. هر چند شرایط آنان در دوران بعد از هجرت تفاوت زیادی داشت، ولی در مدینه از همان ابتدای دعوت پیامبر^۹ شاهد مسلمان شدن زنان هستیم؛ به گونه‌ای که دو تن از شرکت کنندگان در بیعت عقبه دوم، زن بودند.^{۱۱} بعد از این بیعت نیز زنان بسیاری مسلمان شدند. زنان مدینه در

هنگام ورود پیامبر^۹ به مدینه با خوشحالی تمام شعر می‌خواندند و از پیامبر می‌خواستند تا محله آنان را برای سکونت انتخاب کند.^{۱۲} پس از هجرت پیامبر و استقرار حکومت اسلامی در مدینه، زنان دیگری هم مسلمان شدند که غالباً از قبایل اطراف بودند؛ از جمله این زنان، جویریة^{۱۳} و صفیه^{۱۴} بودند که با وجود جنگ پیامبر با قبایلشان، پذیرای اسلام شدند.

ماریه هم از زنانی است که با اسلام خود به افتخار کنیزی پیامبر^۹ نایل شد.^{۱۵} پیامبر بعد از اسلام آوردن این زنان، عطوفت خاصی به آنان داشتند؛ به گونه‌ای که با در نظر گرفتن موقعیت برخی زنان به آنان پیشنهاد ازدواج می‌دادند تا نسبت به موقعیت قبلی خود احساس تنزلی نکنند. بعد از صلح حدیبیه نیز آن حضرت عطوفت خاصی به زنان مهاجر نشان می‌داد و پس از هجرت ام کلثوم و سبیه به مدینه، از بازگرداندن آنان به مشرکان خودداری کرد و مفاد صلح حدیبیه را تنها مربوط به مردان دانست.^{۱۶}

آزادی دختر حاتم طایی پس از فرار برادرش، عطوفت پیامبر^۹ پس از فتح مکه در مورد زنانی که دستور قتلشان صادر شده بود^{۱۷} و پذیرش امان دادن زن عکرمه بن ابوجهل برای همسرش،^{۱۸} نمونه‌های دیگری از این قبیل زنان است که بیانگر انقلابی عظیم در نگرش به زنان

بود؛ انقلابی که با نفوذ در روح و جسم زنان، از آنان زنانی صبور و مقاوم ساخت و برای حفظ اسلام، در مقابل همه حتی پدران خود ایستادند؛ مانند رفتار ام حبیبیه با پدرش ابوسفیان (که پس از شکستن مواد صلح حدیبیه برای تغییر نظر پیامبر⁹ نزد دخترش آمده بود) و این نیز نمونه‌ای دیگر از تأثیرات شگرف اسلام بر روی زنان است.^{۱۹}

آموزش بانوان

یکی از موضوعات مهم و مرتبط با پذیرش اسلام زنان، آموزش زنان است؛ چرا که اسلام، آیین جدیدی بود که مسلمانان هیچ آشنایی با آن نداشتند و این مسئله لزوم آموزش به زنان را افزون می‌کرد. بر این اساس از همان ابتدای بعثت پیامبر⁹، شاهد آموزش وضو و نماز به حضرت خدیجه هستیم.^{۲۰} حضور آگاهانه زنان در هجرت و بیعت، همه بیانگر رسوخ تعالیم اسلامی در میان زنان است. روند آموزش زنان در دوران مدینه هم چشمگیر بود؛ به گونه‌ای که حضرت روزی را مخصوص آموزش زنان قرار داد.^{۲۱} علاوه بر این، علاقه زنان به مسئله آموزش به حدی بود که گاه سؤالاتی را از پیامبر⁹ می‌پرسیدند. پرسش اسماء دختر یزید مبنی بر نابرابری مردان و زنان در جهاد و پاسخ پیامبر⁹ به او نمونه‌ای از این پرسش‌هاست.^{۲۲} همچنین داستان شأن نزول سوره مجادله، از

دیگر موارد پرسش زنان است که منجر به نزول سوره‌ای از قرآن شد.^{۲۳} همچنین آن حضرت برای همسران و دختر خویش فاطمه نیز آموزش‌هایی داشت که نمونه‌هایی از آن در تاریخ نقل شده است.

خانواده در عصر نبوی⁹

خانواده در عصر نبوی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ به گونه‌ای که در قرآن از خانواده با عنوان مایه آرامش یاد شده است.^{۲۴} و احادیث نبوی فراوانی نیز در باب اهمیت خانواده به چشم می‌خورد؛ از جمله اینکه حضرت در حدیثی می‌فرماید: «راه رفتن تو به سوی مسجد و برگشتن تو به سوی اهل خانه‌ات، در اجر و ثواب مساوی‌اند».^{۲۵}

هر خانواده‌ای متشکل از زن و مرد و فرزندان است و هر یک از این افراد در خانواده نقش‌های خاصی را بر عهده دارند. مهم‌ترین نقش زن در خانواده از ابتدای تولد، سه نقش دختری، همسری و مادری است. این سه نقش در تعالیم اسلامی از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردارند و به عنوان اصلی‌ترین نقش‌های زندگی یک زن شناخته می‌شوند. از آنجا که نقش دختری زیر بنای ایفای بهتر نقش همسری و مادری محسوب می‌شود، ابتدا به

بیان جایگاه دختر در زندگی خانوادگی عصر نبوی اشاره‌ای می‌کنیم.

پیامبر اکرم^۹ برای بهبود وضعیت دختران در عصر خود تلاش گسترده‌ای را سامان داد؛ تلاشی که پشتوانه عظیمی چون قرآن کریم داشت. از همین رو، در تعالیم اسلامی عصر نبوی می‌بینیم که پیامبر^۹ در کنار بازگو کردن آیات قرآن، به نکوهش دخترکشی و کراهت داشتن دختران می‌پردازد: «از اینکه فرزندان شما دختر باشند، کراهت نداشته باشید. به درستی که دختران مونس انسان‌اند و گران‌بها هستند».^{۳۶}

از این نمونه احادیث در میان احادیث نبوی فراوان به چشم می‌خورد؛ احادیثی که در تجربه زندگی پیامبر^۹ صدق آنها آشکار می‌شود. داستان برخورد پیامبر با مردی که از دختر زاییدن همسرش ناراحت شد، نمونه‌ای از این صدق گفتار است.^{۳۷} علاوه بر این، رسول اسلام^۹ برای بالا بردن جایگاه دختران تنها به بیان مساوات دختران با پسران اکتفا نمی‌کرد، بلکه در احادیثی دختران را بر پسران ترجیح می‌داد^{۳۸} و از طرفی نیز ثواب دخترداری را منحصر در داشتن دختر نمی‌دانست و بزرگ کردن خواهر را همتای دختر داری می‌دانست.^{۳۹}

تکریم فاطمه^۳

یکی دیگر از تلاش‌های پیامبر برای بهبود وضعیت دختران در جامعه عرب، برخورد کریمانه‌اش با دخترش فاطمه زهرا^۳ بود. پیامبر^۹ در برخورد با دخترش چنان ارزشی برای او قائل بود که رفتار او برای اعرابی که هیچ ارزشی برای دختران خود قائل نبودند، اعجاب آور بود.

نتیجه رفتار پیامبر^۹ با دختران موجب شد تا مقام و موقعیت همسران فردا در عصر نبوی ارتقا پیدا کند؛ چرا که دختران امروز، همسران فردا هستند. از این رو، در این عصر همسرداری عملی مهم و ارزشمند و به مثابه جهاد در راه خداست^{۴۰} و همسر به عنوان دوست و همراه شوهر قرار می‌گیرد و برای هر عملی که در خانه انجام می‌دهد، ثواب فراوان ذکر شده است:

«هر زنی که لباس شوهر را آماده کند، خداوند در روز قیامت هفتاد هزار خلعت بهشتی به او عطا کند که مانند گل‌های شقایق و ریحان، خوش رنگ و خوشبو باشد و چهل فرشته به خدمت او گمارد».^{۴۱}

بانوی اسلامی در عین اینکه شریک زندگی شوهر است، برای او نقش مادری مهربان و با عاطفه را دارد^{۴۲} و در کنار این مسائل، نقش یک معشوقه دلبر و پسندیده را نیز ایفا می‌کند؛

معشوقی که با رعایت همه جوانب در درون خانه، زمینه عفت و پاکی مرد در بیرون خانه را فراهم می‌کند.^{۳۳} از همین رو، در تعالیم اسلامی تأکید بسیاری بر آراستگی زن در درون خانه و عدم آراستگی او در بیرون از خانه شده است.^{۳۴} پیامبر^۹ به یکی از زنان فرمود: «چرا تو ژولیده مو هستی و در اثر نکشیدن سرمه، چشمت سفید شده است و چرا خضاب نمی‌کنی».^{۳۵}



همچنین بانوی مسلمان، مطیع و فرمانبردار شوهر و در حضور و غیاب او حافظ حیثیت و شرف شوهر است. حاصل رعایت این اصول مهم در نقش همسری منجر به تشکیل و تداوم زندگی خانوادگی می‌شود که ثمره‌اش فرزندان

سالم و معتدل است؛ فرزندی که ضامن بقای جامعه فردایند.

حق ازدواج

از آنجا که هسته اولیه خانواده را ازدواج تشکیل می‌دهد، در اسلام تأکید فراوانی بر مسئله ازدواج شده است؛ به گونه‌ای که حضرت نبی اکرم^۹ ازدواج را حافظ نیمی از دین انسان دانسته است.^{۳۶} اهمیت ازدواج در شرع مقدس به حدی است که خداوند در قرآن کریم به مذمت مجرد ماندن پرداخته است^{۳۷} و پیامبر نیز در احادیث فراوان، بر لزوم ازدواج تأکید فرموده: «هیچ چیز نزد خداوند محبوب‌تر از خانه‌ای که در اسلام با ازدواج آباد شود، نیست».^{۳۸}

واضح است که با توجه به اهمیتی که ازدواج در شرع اسلام داراست، هر تصمیمی که به نوعی منجر به ازدواج شود، حائز اهمیت است؛ چرا که رقم زننده سرنوشت یک انسان است. از این رو، در تعالیم صدر اسلام تأکید بسیاری بر اختیار زنان در امر ازدواج می‌شده است:

«زن به اظهار نظر در کار خویش بر ولیّ مقدم است و پدر دوشیزه نیز باید درباره کار دخترش از او اجازه بگیرد و اجازه او سکوت است».^{۳۹}

اهمیت مسئله اختیار داری زنان در امر ازدواج، به حدی بود که در مواردی که زن به

اجبار پدر به ازدواج با شخصی مجبور می‌شد، پیامبر^۹ دستور جدایی می‌داد. در حدیثی است که «پدر خنساء دختر خدام بن خالد او را مجبور کرده بود با مردی از بنی عمرو بن عوف ازدواج کند و دختر می‌خواست با ابولبابه ازدواج کند. کار به نزد پیامبر رسید و آن حضرت به پدر دختر امر کرد که او را به میل خود واگذارد. پس از آن دختر با ابالبابه ازدواج کرد».^{۴۰}

علاوه بر این، پیامبر^۹ قوانین ازدواج را به کلی دگرگون کرد و برای این کار ابتدا تمامی نکاح‌های زشت و بی‌شرمانه جاهلیت را تحریم کرد. بر این اساس، قرآن نکاح‌هایی چون: ازدواج با محارم،^{۴۱} ازدواج با همسر پدر،^{۴۲} نکاح سفاح و خدن،^{۴۳} نکاح الجمع^{۴۴} و ... را حرام شمرد و پس از آن ازدواج را منحصر به دو نوع دائم و موقت کرد. ازدواج دائم همان ازدواجی است که در قرآن و سیره پیامبر^۹ تاکید بسیاری بر آن شده است و علاوه بر ثواب فراوان، حقوق بسیاری را نیز برای زنان به ارمغان می‌آورد و ازدواج موقت که در واقع یکی از جنبه‌های کمال دین اسلام است، ازدواجی است که در آیه ۲۴ سوره نساء به آن اشاره شده است^{۴۵} و در زمان پیامبر نیز رواج داشته است. در حدیثی از امام باقر^۷ است که می‌فرماید:

«پیامبر^۹ برای اجرای این سنت الهی، شخصاً با یک زن آزاد ازدواج موقت کرد و چون یکی از زنانش از این موضوع با خبر شد، با کمال جسارت به آن حضرت نسبت ناروا داد و رسول خدا^۹ در جوابش فرمود: این زن برای من حلال و متعه بوده است».^{۴۶}

گفتنی است ازدواج موقت در مواردی چون تعیین مدت معین، تعیین مهر معین، عدم برخوردای زن از نفقه، میزان مدت در عده و ... با ازدواج دائم تفاوت دارد.^{۴۷}

تعدد همسر

سنت دیگر در مورد ازدواج که در عصر نبی اکرم تعدیل شد، تعدد زوجات بود که بر اساس قانون اسلام منحصر در چهار زن آن هم به شرط رعایت عدالت شد.^{۴۸} با این وصف، ازدواج‌های مردان عرب منحصر در چهار زن گردید که با قید عدالت، این ازدواج‌ها جز در موارد خاصی قابل اجرا نبود. البته پیامبر اکرم^۹ به دلیل موقعیت خاصی که داشت، از این قاعده مستثنا بود و ازدواج‌های فراوانی انجام داد که همه نه به قصد کام‌جویی بلکه به دلایلی چون: ارتباط با قبایل مختلف و ایجاد محبت در قلوب آنها برای گرایش به اسلام، جلوگیری از توطئه‌های احتمالی، مبارزه با خرافات و اباطیل

جاهلیت، حمایت از کودکان بی سرپرست، تقدیر از مجاهدان و مهاجران و... صورت گرفت.

برخی از زنانی که به افتخار همسری پیامبر^۹ نایل آمدند، عبارت‌اند از: خدیجه بنت خویلد، سوده بنت زمعه، عایشه بنت ابوبکر، زینب بنت خزیمه، حفصه بنت عمر، ام سلمه، زینب بنت جحش، حبیبه بنت ابوسفیان، جویریة، صفیه و ماریه قبطیه.^{۹۰}

از این تعداد، خدیجه^{۹۰} و زینب بنت خزیمه^{۹۱} در زمان حیات او درگذشتند و طبق نظر بیشتر تاریخ نویسان آن حضرت در زمان مرگ نه زن داشت.^{۹۲} مسلماً داشتن این تعداد همسر، مشکلات عدیده‌ای را برای پیامبر^۹ فراهم آورد، ولی رسول رحمت تا آنجا که می‌توانست، در برابر ناسازگاری‌ها، بهانه‌جویی‌ها، بدخلقی‌ها و حسادت‌های همسرانش صبر می‌کرد و با رعایت عدالت تمام، سعی در از بین بردن اختلاف‌ها داشت و در صورت بروز اختلاف، هیچ گاه از راهکارهای منفی و خلاف اخلاق بهره نمی‌برد و هیچ‌گاه برای آرام ساختن همسران خود از زدن آبرو بردن، امتناع از پرداخت مهریه، تهمت زدن و ... استفاده نمی‌کرد، بلکه همواره از روش‌های مثبت بهره می‌گرفت که نزاع‌های همسران پیامبر و نوع برخورد او، همه گواه روشنی بر این مدعاست.

پی‌نوشت‌ها

۱. مروج الذهب، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ابوالقاسم پاینده، ج ۱، چاپ ششم، (بی‌جا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸)، ص ۶۳۳؛ التنبیه و الاشراف، ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، ابوالقاسم پاینده، (بی‌جا، انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌تا)، ص ۲۱۰؛ سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، عبدالملک بن هشام، رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی (قاضی ابرقوه)، تصحیح: اصغر مهدوی (تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷)، ج ۱، ص ۲۱۰؛ دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، (بی‌جا، انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌تا)، ص ۲۷۰.
۲. تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، چاپ هفتم (انتشارات علمی و فرهنگی)، ج ۱، ص ۳۷۹.
۳. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، (بی‌جا، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲)، ج ۳، ص ۸۵۸.
۴. سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، عبدالملک بن هشام، ج ۱، ص ۲۳۱؛ دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ خاتم پیامبران، محمد ابوزهره، حسین صابری، چاپ دوم، (بی‌جا، انتشارات آستان قدس رضوی، بی‌تا)، ج ۱، ص ۶۲۰.
۵. نه‌ایة الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۲۱؛ دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ج ۲، ص ۴۶؛ سیره صحیح پیامبر اسلام، جعفر مرتضی عاملی، (تجزیه،

تحلیل و بررسی)، حسین تاج آبادی، (قم، موسسه فرهنگی انتشاراتی آزاد گرافیک بی تا) ج ۲، ص ۲۲۵.

۶. سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، عبدالملک بن هشام، ج ۱، ص ۳۰۸؛ شواهد النبوه، نور الدین عبدالرحمن جامی، (تهران، میر کسری، تابستان ۷۹، بی جا) ص ۱۵۱.

۷. سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، عبدالملک بن هشام، ج ۱، ص ۳۰۸.

۸. نه‌ایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۳، ص ۱۸۰.

۹. دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۱.

۱۰. سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، عبدالملک بن هشام، ج ۱، ص ۳۰۸؛ خاتم پیامبران، محمد ابوزهره، ج ۱، ص ۷۰۲؛ نه‌ایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۱، ص ۲۲۰.

۱۱. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، (مؤسسه الوفا بیروت - لبنان)، ج ۱۹، ص ۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ لب التواریخ، بحی عبداللطیف قزوینی، (انتشارات بنیاد گویا، ۱۳۶۳)، ص ۱۱.

۱۲. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۱۹، ص ۱۱۰ و ۱۲۲.

۱۳. سیره رسول الله مشهور به سیره النبی، عبدالملک بن هشام، ج ۱، ص ۷۸۳.

۱۴. تاریخ کامل، عز الدین ابن اثیر، ترجمه دکتر محمد حسین روحانی، چاپ دوم، (بی جا، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴)، ج ۳، ص ۱۰۷۶.

۱۵. طبقات، محمد بن سعد واقدی، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، (تهران، نشر نو، ۱۳۶۹)، ج ۳،

ص ۳۷؛ تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، چاپ دوازدهم، (بی جا، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۹)، ج ۱۶، ص ۴۸۸.

۱۶. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۱۲۴۴.

۱۷. مغازی، محمد بن عمر واقدی، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، (مرکز تولید و انتشارات مجتمع دانشگاهی ادبیات و علوم انسانی، بی تا)، ج ۲، ص ۶۳۱؛ نه‌ایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۲، ص ۲۷۴؛ تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ج ۱، ص ۴۲۰.

۱۸. نه‌ایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۲، ص ۲۷۴؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۳، ص ۱۹۲.

۱۹. مغازی، محمد بن عمر واقدی، ج ۲، ص ۶۰۵؛ نه‌ایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۲، ص ۲۵۸؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۳، ص ۱۱۷۵؛ تاریخ کامل، عز الدین ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۹۵.

۲۰. نه‌ایه الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۱، ص ۱۷۷؛ دلائل النبوه، ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، ج ۱، ص ۲۶۹؛ تاریخ یعقوبی، ابن واضح یعقوبی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۳، ص ۸۵۴.

۲۱. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، حمیدرضا شیخی، ج ۱۱، (بی جا، دارالحديث، ۱۳۷۷)، ص ۵۴۸۹.

۲۲. مستدرک الوسائل، حسین نوری الطبرسی، ج ۸، (قم، موسسه آل بیت، احیاء التراث، ۱۳۷۰)، ص ۸.

۲۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۳، ص ۴۰۷.
۲۴. نحل/ ۸۰.
۲۵. خلق الکامل، ج ۲، ص ۱۸۳، قرآن و مقام زن، به نقل از علی کمالی دزفولی، ص ۵۴.
۲۶. کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی البرهان، (بی جا، موسسه الرساله، بی تا)، ج ۱۶، ص ۴۴۹.
۲۷. اصول کافی، شیخ کلینی، ج ۶، چاپ سوم، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷)، باب فضل البنات، ج ۶، ص ۴، ح ۶.
۲۸. کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی البرهان، ج ۱۶، ص ۴۴۴، ح ۵۳۴۶؛ بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۵، ص ۳۲.
۲۹. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم (بی جا، انتشارات، جاویدان، ۱۳۷۷) ص ۶۵۹؛ کنز العمال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی البرهان، ج ۱۶، ص ۴۴۸، ح ۵۳۶۹.
۳۰. تحف العقول، ابی محمد علی بن حسین بن شعبه الحرانی، احمد جنتی عطایی، (بی جا، انتشارات علمیه اسلامیة بازار شیرازی، بی تا) ص ۶۵.
۳۱. اخلاق در خانواده، احمد صادقی اردستانی، چاپ سوم، (بی جا، موسسه مطبوعاتی خزر)، ص ۱۶۹.
۳۲. نقش مادر در تربیت، علی قائمی، چاپ هفتم، (بی جا، انتشارات امیری، ۱۳۷۰)، ص ۱۱.
۳۳. نظام حیات خانواده در اسلام، علی قائمی، (بی جا، انتشارات انجمن اولیا و مربیان، بی تا)، ص ۱۳۱.
۳۴. احزاب/ ۱۶.
۳۵. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، ج ۶۷، ص ۱۲۲.
۳۶. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر العاملی، ج ۲۰، ص ۱۷.
۳۷. نساء/ ۲۵ و ۲۶؛ نور/ ۳۳.
۳۸. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر العاملی، ج ۲۰، ص ۱۴.
۳۹. نهج الفصاحه، ابوالقاسم پاینده، ص ۶۵۹.
۴۰. اسد الغابه، عزالدین ابی الحسن علی بن محمد بن عبدالکریم الجزیری، (طهران، مکتب الاسلامیه، بی تا)، ج ۵، ص ۴۴۰.
۴۱. نساء/ ۲۵.
۴۲. نساء/ ۲۲.
۴۳. نساء/ ۲۵.
۴۴. نساء/ ۳۳.
۴۵. فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً؛ مهریه زنانی را که از آنها کام گرفته‌اید بپردازید.
۴۶. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر العاملی، ج ۲۱، ص ۱۰.
۴۷. تشکیل خانواده در اسلام، علی قائمی، ص ۲۱۶.
۴۸. نساء/ ۳ و ۲.
۴۹. اسد الغابه، عبدالکریم الجزیری، ج ۱، ص ۳۲؛ مروج الذهب، ابوالحسن مسعودی، ج ۱، ص ۶۴۳.
۵۰. اسد الغابه، عبدالکریم الجزیری، ج ۱، ص ۱۹.
۵۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۲.
۵۲. نهاية الارب فی فنون الادب، شهاب الدین احمد نویری، ج ۳، ص ۱۸۳؛ تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۱۲۸۸.



الف. تکریم والدین

یکی از دستوره‌های ارزشمند قرآن و اهل بیت ^۱ به مسلمانان تکریم والدین است. این مطلب در چهار سوره قرآن به صورت مستقل - آن هم بدون فاصله، بعد از مسئله مهم توحید - آمده است. ^۱ علاوه بر این، در جاهای مختلف کتاب خدا، در مورد این مهم، تذکراتی داده شده که در مجموع بیانگر اهمیت فوق العاده تکریم والدین است. ^۲ پیام این آیات در یک نگاه کلی این است که هر مسلمانی موظف است پدر و مادرش را - به ویژه در دوران بیماری و سالمندی - گرمی بدارد. گفتار کریمانه، گفتگوی نرم و مهرآمیز، سخن خوب و شایسته از جمله اشارات قرآنی در تکریم والدین است.

این امر در سیره اهل بیت ^۳ نیز به خوبی انعکاس یافته است. روایات زیر گویای اهمیت

فوق العاده تکریم والدین در سیره اهل بیت ^۴ است. منصور بن حازم می‌گوید: از امام صادق ^۵ پرسیدم: ائمه الأعمال افضل؛ کدام عمل برتر از همه اعمال است؟

حضرت فرمود: «الصلوة لوقتها و برّوالدین والجهاد فی سبیل اللّٰه؛ نماز خواندن در وقت خودش و نیکی کردن به پدر و مادر و جهاد در راه خدا».^۶

در روایتی دیگر، فردی درباره حقوق والدین از رسول خدا ^۷ سؤال کرد: حضرت فرمود: «لا یسمّیه باسمه و لا یمشی بین یدیه و لا یجلس قبله و لا یستسبّ له»؛ پدر را به نامش نخواند و جلو او راه نرود و پیش از او ننشیند و زمینه ناسزاگویی دیگران را برای او فراهم نکند».

علاوه بر این، از منظر اهل بیت^۱ حفظ حرمت و رعایت «حقوق والدین غیر مؤمن»^۲ و «والدین از دنیا رفته»^۳ نیز مورد توجه قرار گرفته است. اشارات تاریخی زیر برای تثبیت بیشتر مطلب ارائه گردیده است:

۱. جوانی در حال احتضار بود. او نمی‌توانست شهادتین را بر زبان جاری کند. رسول خدا^۴ متوجه مشکل آن جوان شد. مادرش را طلبید و رضایتش را گرفت. آن گاه جوان توانست شهادتین را بگوید. پیامبر^۵ خطاب به او دستور داد تا چنین دعا کند: «یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر اِنَّکَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ». آن جوان این دعا را فراگرفت و زیر لب زمزمه کرد و خداوند گناهانش را بخشید.^۶

۲. جریان هم‌غذا نشدن امام سجاد^۷ با مادر بزرگوارش نمونه‌ای دیگر از تکریم والدین از منظر اهل بیت^۸ است. آن حضرت تمایلی نداشت تا با مادرش در یک ظرف غذا بخورد. شخصی پرسید: شما که بهترین مردم در نیکی و احسانید، چرا با مادرتان غذا نمی‌خورید؟ امام فرمود: دوست ندارم دستم بر غذایی سبقت بگیرد که مادرم آن را اراده کرده است.^۹

۳. زنی نزد پیامبر^{۱۰} آمد. حضرت از دیدن او بسیار خوشحال شد و عبایش را زیر پای او انداخت و در حالی که تبسم بر لب داشت، با او به گفتگو پرداخت. بعد از آنکه آن زن مجلس

پیامبر را ترک کرد، برادر آن زن^{۱۱} به حضور حضرت مشرف شد؛ ولی رسول خدا^{۱۲} بسان خواهرش با او برخورد نکرد. به حضرت گفتند: چرا همان رفتار را با برادر نداشتی؟ فرمود: احترام بیشتر من به خواهر به این دلیل بود که او بیش از برادرش به پدرش نیکی می‌کرد.^{۱۳}

ب. تکریم همسر

اهل بیت^{۱۴} با همسران و خانواده خود نیز رفتار کریمانه داشتند. رفتارهایی که هم بیانگر کرامت انسانی زنان - به طور عموم - است و هم گویای کرامت همسر، خانه و خانواده. کلام نورانی زیر بیانگر اهمیت همسراری از منظر اهل بیت^{۱۵} است. رسول خدا^{۱۶} فرمود: «خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَاَنَا خَيْرُكُمْ لِنِسَائِي»؛ بهترین شما، بهترین شما (و خوش‌رفتارترین شما) با زنان شماست و من بهترین شما با زنانم هستم. و نیز در جای دیگر فرمود: «خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِأَهْلِهِ وَاَنَا خَيْرُكُمْ لِأَهْلِي»؛ بهترین شما، بهترین شما با خانواده است و من بهترین شما با خانواده هستم.^{۱۷}

همچنین در مورد تکریم همسر از رسول خدا^{۱۸} نقل شده است: «وَمَنْ اتَّخَذَ زَوْجَةً فَلْيَكْرِمْهَا»؛ هر کس همسری برگزید، باید وی را تکریم کند.^{۱۹}

۱. مشورت با همسران

آن ملکوتیان خاکنشین با خشوع و خضوع تمام گاه و بیگاه آستین همت بالا می‌زدند و متواضعانه و بی‌ادعا در کارهای خانه به همسرانشان کمک می‌کردند. نمونه زیر همیاری رسول خدا^۹ با خانواده‌اش را به تصویر می‌کشد:

«رسول خدا^۹ در کارهای خانه به خانواده کمک می‌کرد، گوشت می‌برید و متواضعانه کنار سفره غذا می‌نشست. انگشتان خود را می‌لیسید. هرگز آروغ نمی‌زد. خود از گوسفندانش شیر می‌دوشید. لباس و کفش خود را وصله می‌زد و کارهای شخصی خود را انجام می‌داد. خانه را جارو می‌زد. شتر را می‌بست و علف می‌داد. موقع آرد کردن و خمیر گرفتن، به خادم کمک می‌کرد. خودش وسایل مورد نیاز را از بازار می‌خرید و تا منزل حمل می‌کرد. وسیله طهارت و وضویش را شبانه با دست خود آماده می‌کرد. با فقرا و نیازمندان می‌نشست و با بیچارگان هم غذا می‌شد و با دست خود به آنها غذا می‌خوراند»^{۱۴}

نیز از امام حسین^۷ نقل شده که فرمود: از پدرم در مورد برنامه زندگی رسول خدا^۹ سؤال کردم. فرمود:

«كَانَ دُخُولُهُ لِنَفْسِهِ مَأْذُونًا لَهُ فِي ذَلِكَ فَإِذَا آوَى إِلَى مَنْزِلِهِ جَزَأَ دُخُولَهُ ثَلَاثَةَ أَجْزَاءٍ: جُزْءٌ لِلَّهِ، وَجُزْءٌ لِأَهْلِهِ وَجُزْءٌ لِنَفْسِهِ...^{۱۵}؛ به منزل رفتنش در اختیار خودش

بود. اوقاتش را در منزل به سه قسمت تقسیم می‌کرد: قسمتی را برای عبادت خدا، قسمتی دیگر را برای اهل بیت و افراد منزل و بخش سوم را به خود اختصاص می‌داد...».

از دیگر مسائل که در شیرین ساختن زندگی، بسیار مؤثر است و انجام آن، بیانگر حفظ کرامت انسانی زنان است، مشورت کردن با آنهاست. بدیهی است که در زندگی خانوادگی و اجتماعی اتفاقات بسیاری می‌افتد که انسان به تنهایی قادر نیست از عهده آن برآید. و پس شایسته است در چنین مواردی زنان و مردان به کمک یکدیگر بشتابند. یکی از راه‌های همکاری و مساعدت، مشورت و نظرخواهی است. بنابراین بهتر است که انسان در مسائل خانوادگی با زنان و همسران مشورت کند و از آنها نظر بخواهد. مشورت کردن با زنان - به ویژه در مسائل ازدواج - در فرهنگ و سیره اهل بیت^{۱۶} بسیار تأکید شده است. از رسول خدا^۹ نقل شده که فرمود: «البکر تستأمر والشیب تشاور قيل يا رسول الله ان البكر تستحي. قال: سكوتها رضاها»^{۱۶}؛ با دوشیزگان و بانوان، در مورد ازدواجشان مشورت کنید؛ پرسیدند: یا رسول الله! دوشیزگان حیا می‌کنند. فرمود: سکوت آنان علامت رضایت آنهاست».

۲. آراستگی برای همسران

یکی از وظایف همسران، آراستن خود برای یکدیگر است. در غیر این صورت انسان به افراد اجنبی متمایل می‌شود و تمایل و دل‌سپردن به

اجانب، موجب سقوط در دامن گناهان، و گناهان مقدمه نابودی و ضایع شدن کرامت انسان است. به نمونه زیر توجه کنید:

«حسن بن جهم می‌گوید: امام کاظم ⁷ را دیدم که محاسنش را رنگ کرده بود و بسیار آراسته به نظر می‌رسید. پرسیدم: فدایت شوم! چرا محاسنت را رنگ کرده‌ای؟ فرمود: آری، آراستگی و آمادگی مرد، موجب حفظ عفت زن می‌شود. همانا برخی از زن‌ها به علت اینکه شوهرانشان به نظافت و آرایش بی‌اعتنا هستند، از مرز عفت خارج می‌گردند».

سپس آن حضرت افزود: آیا دوست داری که همسرت را آن گونه (ژولیده) بنگری که او تو را آن گونه بنگرد؟

گفتم: خیر. فرمود: زن نیز دوست ندارد مردش را آن گونه (کثیف و نامرتب) بنگرد؛ زیرا که: **مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ وَ التَّطَيُّبُ وَ خَلْقُ الشَّعْرِ**.^{۱۷}

۳. به سفر بردن همسران

از دیگر جلوه‌های تکریم زنان، همسفر شدن رسول خدا و پیشوایان دین با همسرانشان است. آن بزرگواران برای حفظ حرمت و تکریم انسانی همسرانشان، آنها را در شرایط خاص به سفر می‌بردند. در حین سفر نیز زنان مورد تکریم اهل بیت ^{۱۸} قرار می‌گرفتند. رفتارهای عادلانه میان آنها و به همه آنها به اندازه بها دادن و... بیانگر کرامت انسانی آنهاست. رسول خدا ⁹ گاه برخی از همسرانش را در برخی سفرها با خود

می‌برد. بدین منظور، برای آنکه کدورتی در بین آنان به وجود نیاید، قرعه می‌زدند. روایتی به این مضمون از عایشه نقل شده است: «کان رسول الله إذا أراد سفرًا أقرع بين نسائه فإيتهنَّ خرج سهمها خرج بها...»^{۱۸}؛ هرگاه رسول خدا اراده سفر می‌کرد، میان همسرانش قرعه می‌انداخت و نام هرکس بیرون می‌آمد، او را به همراهش می‌برد».

حقوق همسر

همسر از منظر قرآن^{۱۹} و اهل بیت ^{۲۰} دارای حقوقی است. در نگاه کلی، برخی از حقوق زن بر مرد را می‌توان چنین دسته بندی کرد:

الف) حقوق مالی

یکی از وظایف شوهر، تأمین زندگی همسرش در حد متعارف جامعه است. این مطلب در یکی از سخنان امام صادق ⁷ چنین جلوه یافته است: «عِيَالُ الرَّجُلِ أَسْرَاؤُهُ فَمَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيُوسِّعْ عَلَى أَسْرَائِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ أَوْشَكَ أَنْ تَزُولَ تِلْكَ النِّعْمَةُ»^{۲۰}. همسر و خانواده اسیرانی در دست مرد هستند. پس کسی که خدا به او نعمتی داده، به اسیران خود وسعت دهد. اگر این کار را نکند، خداوند نعمت را از او می‌گیرد».

از امام رضا ⁷ نیز روایت شده که فرمود: «يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ لئَلَّا يَتِمَّنُوا مَوْتَهُ»^{۲۱}؛ شایسته است که انسان بر



خانواده خویش در زندگی وسعت دهد تا آرزوی مرگ او (مرد) را نکنند.

این نکته تاریخی می‌تواند بیانگر اهمیت تأمین معاش و توسعه زندگی زن و اهل‌خانه باشد و پرواضح است که تأمین مسکن و محل زندگی زن نیز زیر مجموعه حقوق مالی زن است.

ب) حقوق زناشویی

آن‌گاه که صیغه عقد بین زن و مرد خوانده شد، نسبت به یکدیگر دارای حق و حقوقی می‌شوند. یکی از این حقوق، مسائل مربوط به زناشویی است. بر زن و مردی که همسر یکدیگرند، واجب است که این حقوق را برآورده سازند و خود را مدیون دیگری قرار ندهند. کلام نورانی زیر که از امام سجاد⁷ نقل شده، به بخشی از این حقوق اشاره دارد:

«و أما حق الزوجة فإن تعلم أن الله عز وجل جعلها لك سكناً و أنساً فتعلم أن ذلك نعمة من الله عليك فتكرمها و ترفق بها و إن كان حقك عليها أوجب^{۲۲}؛ حق زن آن است که بدانی خداوند همسر را مایه آرامش و انس قرار داده و نیز بدانی که همسر نعمت الهی بر تو است. پس او را گرمی بدار و با او مهربانی کن؛ اگرچه حق تو نیز بر او لازم است».

و نیز حسن بن زیات بصری می‌گوید: با دوستم بر امام باقر⁷ وارد شدیم. حضرت در اتاق تزیین شده نشسته بود و بالاپوشی گل‌دار و

نقش‌دار بر تن داشت. محاسن خود را اصلاح کرده و به چشمان خود سرمه کشیده بود. سؤال‌هایمان را پرسیدیم. در هنگام وداع فرمود: ای حسن! فردا تو و دوست نزدیم بیایید. فردای آن روز نیز به محضر امام رسیدیم. این‌بار حضرت در اتاقی نشسته بود که جز حصیر، فرش نداشت. پیراهن خشن پوشیده بود. رو به دوستم کرده، فرمود: «برادر بصری! دیروز بر من وارد شدی و من در اتاق همسرم بودم. دیروز نوبت او و اتاق، اتاق او، وسایل اتاق هم برای او بود. او خود را برایم آراسته بود و من نیز باید همانند او، خود را برای او می‌آراستم. به دلت چیزی نسبت به من نگذرد!»

حسن بن زیات می‌افزاید: دوستم گفت: فدایت گردم! به خدا سوگند بر دلم چیزی گذشت، اما اکنون خدا آن را از میان برد و دانستم حق در همان است که گفتم^{۲۳}.

ج) مهریه همسر

از دیگر جلوه‌های حقوق مالی زن، پرداخت مهریه اوست. این حق را خداوند بر ذمه مرد نهاده است

کسانی که این نکته مهم حقوقی را سبک بشمارند و به ادای آن بی‌توجهی کنند، مورد نکوهش اهل‌بیت قرار گرفته‌اند. حدیث زیبایی زیر، گویای همین حقیقت است:

«عن أبي عبد الله⁷ قال: من أَمهر مَهراً ثم لا ينوي قضاءه كان بمنزلة السارق^{۲۴}؛ کسی که مهریه‌ای برای زنش قرار دهد و آن‌گاه نخواهد آن را بپردازد، به منزله دزد است».

پی‌نوشت‌ها

۱۳. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۵۸؛ الجعفریات، ص ۱۵۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۴۹، ح ۱۶۶۱۷-۲.
۱۴. مناقب، ج ۱، ص ۱۴۵؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.
۱۵. شیخ صدوق، معانی الاخبار، ج ۱، ص ۸۱؛ بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۵؛ مکارم الاخلاق، ص ۱۳.
۱۶. احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۲۹.
۱۷. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۶۷؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۴۶.
- شایان ذکر آنکه از امام باقر^۷ نیز روایتی در این باب نقل شده که در ذیل عنوان «حقوق زناشویی» خواهد آمد.
۱۸. بحارالانوار، ج ۲۰، ص ۳۰۹؛ القصص، جزائری، ص ۱۰.
۱۹. ر.ک: نساء / ۷؛ بقره / ۲۳۱؛ احزاب / ۴۹ و...
۲۰. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶ و ج ۴، ص ۴۰۲؛ امالی صدوق، ص ۴۴۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۷؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۰۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۱. (در ضمن برخی منابع «ان عیال المرء» آمده است).
۲۱. اصول کافی، ج ۴، ص ۱۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۴۱، ح ۲۷۸۱۰.
۲۲. من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۱؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴.
۲۳. اصول کافی، ج ۶، ص ۴۴۸، ح ۱۳؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۳۲، ح ۵۸۱۷.
۲۴. ناصول کافی، ج ۵، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۶۶، ح ۲۷۰۵۵.

۱. بقره/۸۳؛ نساء/۳۶؛ انعام/۱۵۱؛ اسراء/۲۳.
۲. لقمان/۱۴ و ۱۵؛ بقره/۱۸۰ و ۲۱۵؛ احقاق/۱۶؛ ابراهیم/۴۱؛ اسراء/۲۵ و...
۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۸.
۴. همان، ص ۱۵۸.
۵. امام باقر^۷: ثلاث لم يجعل الله عزوجل لأحد فيهن رخصة أداء الأمانة إلى البرّ والفاجر والوفاء بالعهد للبرّ والفاجر و برّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين؛ سه چیز است که خداوند عزوجل برای هیچ فردی اجازه ترک آن را نداده است: ادای امانت به صاحب آن، خواه نیکوکار باشد بدکار، وفای به عهد و پیمان چه با نیکوکار باشد و چه با بدکار و نیکی به والدین، خواه نیکوکار باشند و خواه بدکار؛ (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ التهذیب، ج ۶، ص ۳۵۰؛ بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۵۶).
۶. رسول خدا^۹: سیدالابرار يوم القيامة رجل برّ والديه بعد موتهم؛ سرور نیکان در روز قیامت کسی است که پس از مرگ پدر و مادرش به آنها نیکی کند؛ (بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۸۶).
۷. شیخ طوسی، امالی، ص ۶۵.
۸. الخصال، ج ۲، ص ۵۱۷؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۹۷.
۹. این دو نفر خواهر و برادر رضاعی پیامبر^۹ بودند.
۱۰. بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۲۸۱، ح ۱۲۶.
۱۱. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۴۳، ح ۵۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۱، ح ۲۵۳۴۰.
۱۲. من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۷۱، ح ۲۵۳۳۷؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۱۶.



فِي الدُّنْيَا مُلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لِمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ
 بن مُعَاوِيَةَ؛^۱ (برادرِ) [محمد حنفیه] اگر در
 تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجاء و
 مأوایی نباشد، باز هم با یزید، فرزند معاویه بیعت
 نخواهم کرد».

امام خمینی نیز چنین بود. هنگامی که به او
 اجازه اقامت در عراق داده نمی‌شود و او عزم
 پاریس می‌کند، از امام می‌خواهند تا هیچ فعالیت
 سیاسی انجام ندهد، اما آن بزرگوار می‌فرماید:
 من هر کجا بروم، حرفم را می‌زنم. من از
 فرودگاهی به فرودگاهی دیگر و از شهری به
 شهر دیگر سفر می‌کنم تا به دنیا ثابت کنم که
 تمام ظالمان دنیا دستشان را در دست یکدیگر
 گذاشته‌اند تا مردم جهان، صدای ما مظلومان را

با نگاهی به شعارها و اهداف انقلاب
 اسلامی، به خوبی به الهام‌گیری انقلاب اسلامی
 ایران از قیام حضرت سیدالشهدا^۷ پی‌می‌بریم.
 امام خمینی که رهبری این انقلاب را بر عهده
 داشت، بارها در سخنان خود به این نکته اشاره
 می‌فرمود، او تصریح می‌کرد:

«این خون سیدالشهداء است که خون‌های
 همه ملت‌های اسلامی را به جوش آورد. ملت ما
 از طفل شش ماهه تا پیرمرد هشتاد ساله را در
 راه خداوند فدا کرد و این اقتدا به بزرگ مرد
 تاریخ حضرت سید الشهداء^۷ است...».

یکی از ویژگی‌های مردم و امام خمینی،
 روحیه سازش ناپذیری آنان بود که این امر را از
 امام حسین^۷ الهام گرفته بودند. امام حسین^۷
 خطاب به محمد حنفیه فرمودند: «لَوْ لَمْ يَكُنْ

نشنوند، ولی من صدای مردم دلیر ایران را به دنیا خواهم رساند.^۲

امام خمینی ضمن آنکه انقلاب اسلامی را نشئت گرفته از قیام سیدالشهدا می‌داند، یزید و یزیدیان را با شاه و عوامل او این گونه مقایسه می‌کند:

«آن روز یزیدیان با دست جنایتکاران گور خود را کردند و تا ابد هلاکت خویش و رژیم ستمکار جنایتکار خود را به ثبت رساندند و در ۱۵ خردادماه ۱۳۴۲ پهلویان و هواداران و سردمداران جنایتکارشان با دو دست ستم‌شاهی خود گور خود را کردند و سقوط و ننگ ابدی را برای خویش به جای گذاشته که ملت عظیم الشان ایران - بحمدالله تعالی - با قدرت و پیروزی بر گور آتشبار آنان لعنت می‌فرستند».^۳

ایشان طی پیامی به مناسبت سالروز ۱۵ خرداد در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۱ فرمود:

«ملت عظیم الشان در سالروز شوم این فاجعه انفجار آمیزی که مصادف با ۱۵ خرداد ۴۲ بود، با الهام از عاشورا آن قیام کوبنده را به یاد آورد و اگر عاشورا و گرمی و شور انفجار آن نبود، معلوم نبود چنین قیامی بدون سابقه و سازماندهی، واقع می‌شد. واقعه عاشورا از سال ۶۱ هجری تا خرداد ۱۳۶۱ و از آن تا قیام عالمی بقیه‌الله (ارواحنا لمقدمه الفداء) در هر مقطع انقلاب‌ساز است».^۴

بسیاری از خواص به امام خمینی می‌گفتند: نمی‌شود در مقابل حکومت شاه قیام کرد و استقامت در برابر چنین قدرتی امکان‌پذیر نیست. افرادی دیگر نیز سیاست را از دیانت جدا می‌دانستند و می‌گفتند: گام نهادن به عرصه‌های سیاسی در شأن علما نیست. امام خمینی در جواب آنان فرمود:

«امام حسین^۷ نیروی چندانی نداشت و قیام کرد. او هم می‌توانست بنشیند و بگوید تکلیف شرعی من نیست که قیام کنم. دربار اموی هم خیلی خوشحال می‌شد که سیدالشهداء بنشیند و حرف نزند، اما مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت، تا حکومت اسلامی تشکیل دهد. وقتی که حضرت سیدالشهداء آمد مکه و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگ بود که در یک وقتی که مردم دارند به مکه می‌روند، ایشان از مکه خارج شود. این یک حرکت سیاسی بود، تمام حرکاتش سیاسی بود و این حرکت اسلامی سیاسی بود که بنی‌امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود».^۵

امام خمینی در تمام مراحل انقلاب به پیروی از حسین بن علی^۷ راه مقاومت، پایداری و استقامت را پیشه خود ساخت و امت اسلامی را نیز متوجه چنین حقیقتی کرد و در

بیاناتی در فروردین ۱۳۴۲ در مورد وظایف مسلمانان در صیانت از دیانت فرمود:

«شما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصایب و فجایع صبر و استقامت کردند. آنچه امروز می‌بینیم، نسبت به آن چیزی نیست. پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سر گذاشتند و در راه دین خدا، چنان مصایبی را تحمل کرده‌اند. عیب است برای کسانی که ادعای پیروی از حضرت امیر^۷ و امام حسین^۷ را دارند، در برابر این نوع اعمال رسوا و فضاحت‌آمیز دستگاه حاکم، خود را بیازند».^۶

در جای دیگر امام تأکید می‌کند:

«ما باید روی آن فداکاری‌ها حساب کنیم که سیدالشهداء چه کرد و چه بساط ظلمی را بر هم زد و ما هم چه کرده‌ایم؟ مگر [خون] ما رنگین‌تر از خون سیدالشهداء است؟ ما چرا بترسیم از اینکه خون بدهیم یا اینکه جان بدهیم. دستور این است... دستور است برای همه که کُلُّ یوم عاشورا و کل ارض کربلا. دستور است به اینکه هر روز و در هر جا، باید همان نهضت را با استقامت ادامه بدهید».^۷

باران بیداری

بی‌شک انقلاب اسلامی با تداوم دادن قیام حسینی، بعد از چهارده قرن به بهترین شکل به احیای اسلام پرداخت. همان گونه که قیام امام

حسین^۷ عکس‌العملی در مقابل تحریف اصول دیانت به حساب می‌آمد، انقلاب اسلامی نیز پس از قرن‌ها ضعف و انحطاط مسلمانان، مرحله جدیدی از اسلام را به منصه ظهور رسانید. نهضت امام حسین^۷ حرکت بزرگ فرهنگی بود که انسان‌ها را از درون متحول کرده است؛ تحولی که لزوماً در مسائل سیاسی و اجتماعی اثر می‌گذارد. انقلاب اسلامی نیز حرکتی فرهنگی محسوب می‌شود؛ چرا که امام در مرحله نخست جان‌ها را متحول کرد و پس از آن توانست ساختار نظام سیاسی ایران را دگرگون کند. همان گونه که در نهضت عاشورای حسینی، جان انسان‌ها در پرتو شهادت و فداکاری روشنایی گرفت، در انقلاب اسلامی ایران، عاشورا چراغ راه بود و موجب انقلاب درونی مردم گردید. امام خمینی به صراحت در این باره فرمود:

«آن چیزی که اینجا حاصل شد و باید آن را جزء معجزات حساب کنیم، همان انقلاب درونی این ملت بود. انقلاب درونی این ملت موجب شد که انقلاب پیدا بشود و همان انقلاب درونی آنها و شناخت آنها از اسلام و توجه آنها به خدای تبارک و تعالی موجب شد که در تمام این دوره‌ای که ما در آن هستیم، از اول که قیام شد و بعد به انقلاب مبدل شد و به پیروزی رسید تا الآن، روز به روز می‌بینید که حضور ملت و تعبد

ملت رو به افزایش است. این نه برای انقلاب است، بلکه برای انقلاب درونی است. پیروزی را باید از انقلاب درونی مردم جستجو کنیم».^۸

در ماجرای عاشورا آن چنان جان مردم در سایه سلطه ستم و سرکوب، دچار انحطاط شده بود که فقط حماسه حسینی می‌توانست در درون انسان‌ها تحول ایجاد کند. در قیام کربلا حرکت امام حسین^۷، اصلاح‌گرایانه و در مخالفت با تحریف، انحطاط ارزش‌های اسلامی و سنت‌های موهوم قومی و قبیله‌ای رژیم اموی بود. تکیه‌گاه انقلاب اسلامی، دگرگونی در روح و روان انسان‌هایی بود که در نزد آنان، ارزش‌ها به دلیل فرهنگ استبدادی و سیاست‌های مخرب پهلوی، کم رنگ و محو گردیده بود و ارزش‌های ایران باستان به عنوان حربه در مقابله با اسلام مطرح می‌شد. تغییر تقویم از هجری شمسی به شاهنشاهی، روشن‌ترین نشانه‌ای بود که نشان می‌داد نظام پادشاهی تصمیم گرفته است پیوند ایران اسلامی را با اسلام قطع کند؛ چنان که روشنفکران وابسته به دربار کوشیدند هویت ایرانی و آداب و رسوم بومی را در مقابل ارزش‌های دینی قرار دهند. نگاه امام و مردم، به عاشورا بود و شهادت؛ اما شاه و حامیان‌ش به کوروش می‌نگریستند.^۹

یکی از انگیزه‌های اساسی امام خمینی در نهضت اسلامی ایران، عزت‌خواهی و تقویت

روحیه سربلندی و شکست‌ناپذیری مردم ایران بود. به همین دلیل، ایشان از ذلت‌پذیری دولت ایران که طبعاً به حساب همه مسلمین گذاشته می‌شد، سخت ابراز بیزار می‌کرد. روح بلند و عزیز بنیان‌گذار نظام اسلامی در ایران، با شنیدن و یا مشاهدۀ اندک حرکتی ذلیلانه متلاطم می‌گردید، می‌خروشید و سیلی به راه می‌اندخت و ذلیلان و آنها را که حقارت مردم ایران را طالب بودند، در غرقاب آن هلاک می‌کرد. از پرهیجان‌ترین سخنرانی‌های امام، بیانات او علیه پیمان ذلت بار کاپیتولاسیون است. در این سخنرانی مردم تحت تأثیر احساسات رهبرشان قرار گرفتند و بیش از پانزده بار، گریه شدید حضار سخنان امام را قطع کرد.^{۱۰} امام در این بیانات به رغم تهدید رژیم پهلوی، در نطق خود ضمن حملات شدید به طرح اسارت بار و ذلت‌آور و ضد اسلامی مذکور و اعلام خطر به علما و مراجع و حوزه‌های علمیه و ارتش و ملت ایران با صراحت فریاد زد:

«... رئیس‌جمهور آمریکا باید بداند که امروز در پیش ملت ما از منفورترین افراد بشر است. امروز تمام گرفتاری ما از آمریکا است».^{۱۱}

امام در فرازی از سخنان خود فریاد زد: «خمینی را اگر دار بزنند، تفاهم نخواهد کرد».^{۱۲}

و در پیامی دیگر فرمود:

«من اکنون قلب خود را بر سر نیزه‌های
مأمورین شما حاضر کرده‌ام، ولی برای قبول
زورگویی‌ها و خضوع در مقابل جباری‌های شما
حاضر نخواهم بود».^{۱۳}

این گونه موضع‌گیری‌ها، رد بیعت از سوی
امام حسین^۷ را به خاطر می‌آورد. تعبیر بلند
«هیئات منا الذله»^{۱۴} امام، نشان‌دهنده روحیه
سازش‌ناپذیری و عزت‌طلبی او بود.

حضرت امام خمینی به قدری به مسئله
عزت مسلمانان اهمیت می‌داد که می‌فرمود:

«وقتی عکس محمدرضا شاه معدوم را در
برابر فلان رئیس جمهور آمریکا، که آن طور
ذلیلانه در مقابل او ایستاده بود، دیدم، بسیار
ناراحت شدم و تلخی این منظره هنوز برای من
باقی است که شاه مملکت اسلامی در برابر کافر
خدانشناس، این طور اظهار کوچکی کند».^{۱۵}

دگرگونی بنیادی در ارزش‌ها

امام حسین^۷ مظهر جهاد و ایثار، حماسه و
خشم مقدس است. طاغوت و عوامل وابسته به
او قصد داشتند عنصر اسلامی را در اعماق
باورها، اندیشه‌ها و گرایش‌های امت مسلمان
ایران به صورتی رخوت‌آور و مسخ شده درآورند؛
در نتیجه بسیاری از سرمایه‌های عظیم معنوی و
اسلامی را در بین افراد جامعه آن چنان کوچک
و محدود و واژگونه جلوه دادند که از روح و
حقیقتش تهی گردید و تنها قالب بسیار تحریف

شده‌ای از آن باقی ماند. امام رهبر نستوه انقلاب
اسلامی عاشورای ملت را زنده ساخت و چهره
تابناک امام حسین^۷ را از زوایای تاریک تاریخ
و از پشت ابرهای تیره وارد صحنه کرد. مردمی
که سالیان متمادی در بی‌تفاوتی به سر می‌بردند
و در برابر سرنوشت اجتماعی خود احساس
مسئولیت نمی‌کردند و اسلام را صرفاً در گوشه
مساجد و محافل دینی می‌شناختند و دین را
جدای از مسائل سیاسی و اجتماعی تلقی
می‌کردند، در پرتو رهبری قاطع امام خمینی
ناگهان آموزه‌های اصیل و ناب اسلام را به
گونه‌ای دیگر یافتند. آنان دانستند که اسلام در
متن جامعه و سیاست تحول ایجاد می‌کند و
همه در برابر سرنوشت خویش مسئول‌اند.^{۱۶}

شهید دکتر محمد جواد باهنر می‌نویسد:

«رهبر عالی‌قدرمان امام خمینی عاشورای ما
را زنده کرد. در عاشورای دو روز قبل از پانزده
خرداد سال ۱۳۴۲ جملات نوحه‌گری و سینه‌زنی
همه ساله، ناگهان به شعارهای تند علیه طاغوت
زمان تبدیل شد؛ همان نیروهایی که سالیان دراز
بر باد می‌رفت و نابود می‌شد و کسی خبر نداشت
که چگونه این نیروهای عظیم در بطن جامعه
وجود دارد. ناگهان این نیروها بالا آمد و به
صورت یک موج و یک اعتراض شد و دشمن را
لرزاند. یک دفعه صفحه عوض گردید و مردم آن
شعار معروف را سر دادند که: «خمینی خمینی

خدا نگهدار تو، بمیرد بمیرد، دشمن خون خوار تو».^{۱۷}

بنابراین یکی از بزرگ‌ترین برکات انقلاب اسلامی، دگرگونی بنیادی در ارزش‌های فرهنگی، معیارهای قضاوت و ارزش‌گذاری مقام و شخصیت و وضع اجتماعی، فضیلت‌ها، کرامت‌ها و رفعت‌های انسانی بود. به قول شهید باهنر: «انقلاب اسلامی در راه متجلی کردن حقایق و شناخت شخصیت‌ها و متبلور کردن ارزش‌های واقعی به جای ارزش‌های طاغوتی و شیطانی، بزرگ‌ترین خدمت را به بشریت کرده است».^{۱۸}

شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی در این زمینه خاطر نشان ساخته است:

«اگر انقلابی در ایران روی داده، جهت این انقلاب روشن است. حاکمیت صدق، حق، عدل، عفت، تقوا، مهر، عطوفت، برادری الهی، قهر و غضب فی الله، دوستی با دوستان خدا، دشمنی با دشمنان خداست. انقلاب برای حاکمیت این ارزش‌های متعالی و مبارزه با ضد ارزش‌هایی بوده که سال‌ها و قرن‌ها بر زندگی ما مردم، بر اخلاق، بر روابط، در زندگی خصوصی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ما حاکم بود. انقلاب برای این بود که آن ضد ارزش‌ها را از حاکمیت بیندازد و ارزش‌های

اصیل متعالی و الهی و نور را به جای ظلمات حاکم کند».^{۱۹}

این همان آرمان‌ها و ارزش‌هایی است که امام خمینی درباره‌اش فرمود:

«جمهوری اسلامی ایران نباید تحت هیچ شرایطی از اصول و آرمان‌های مقدس و الهی خود دست بردارد».^{۲۰}

با توجه به اینکه نیروی محرکه انقلاب اسلامی حماسه عاشورا، روح ایمان و اعتقادات مذهبی است، بنابراین باید هویت اسلامی و ارزش‌های دینی و فرهنگی آن حفظ شود، کانون‌هایی که در جهت بارور کردن انقلاب آشنا کردن نسل جوان با فضایل و مکارم نقش بسیاری داشتند، به عنوان سنگر دفاع از انقلاب و ارزش‌های آن حفظ و تقویت شوند. لازم است منظومهٔ منور عاشورای حسینی با پیام پیروزی خون بر شمشیر در الگوی رفتاری و مناسبات اجتماعی و سیاسی حضور دائم داشته باشد. امام خمینی در سخنرانی‌های متعدد تکلیف را برای امت خود روشن کردند و یادآور شدند که نهضت ما در امتداد قیام حسینی است: «تکلیف ماها را حضرت سیدالشهدا معلوم کرده است».^{۲۱}

البته امت اسلامی این درس‌ها را به خوبی آموختند و خود که بهترین شاگردان مکتب عاشورا بودند، چنان به رشد و تعالی رسیدند که معلم فرهنگ عاشورا گردیدند تا آموخته‌های



خود را به نسل‌ها و عصرهای بعد بیاموزند و حجت را بر همه تمام کنند که نهضت سیدالشهداء می‌تواند سرلوحه تمام امور قرار گیرد.

چنان که اباعبدالله از یاران خود تمجید می‌کند و می‌فرماید: «همانا یارانی باوفاتر از یاران خود سراغ ندارم و بهتر از ایشان را نمی‌شناسم...»^{۲۲} امام نیز امت خود را این گونه معرفی می‌کند:

«من با جرئت مدعی هستم که ملت ایران و توده میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول الله^۹ و کوفه و عراق در عهد امیرالمؤمنین^۷ و حسین بن علی^۷ می‌باشند. آن مسلمانان عراق و کوفه که با سیدالشهداء آن شد که شد. آنان که در شهادت دست آلوده نکردند، یا گریختند از معرکه و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروز می‌بینیم که ملت ایران، از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه‌ها و مردم پشت جبهه‌ها با کمال شوق و اشتیاق چه فداکاری‌ها می‌کنند و چه حماسه‌ها می‌آفرینند»^{۲۳}.

پی‌نوشت‌ها

۱. مقتل عوالم، ص ۵۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۲. مجموعه مقالات دومین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر اول، ص ۴۲.
۳. صحیفه نور، ج ۱۶، ص ۱۷۹.
۴. همان، ص ۲۱۹.
۵. همان، ص ۱۸، ص ۱۴۰.
۶. همان، ج ۱، ص ۳۸.
۷. کلمات قصار امام خمینی (ره)، ص ۷۴.
۸. صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.
۹. مجموعه مقالات اولین کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، ص ۲۲۳.
۱۰. ر.ک: کوثر (مجموعه سخنرانی‌های امام خمینی)، ج ۱، ص ۱۶۴ - ۱۶۵.
۱۱. فرازهای فروزان، غلامرضا گلی زواره، ص ۴۱۲.
۱۲. صحیفه نور، ج ۱، ص ۶۵.
۱۳. همان، ص ۴۰.
۱۴. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸.
۱۵. پا به پای آفتاب، رضا ستوده، ج ۴، ص ۶۸.
۱۶. مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، دانشمند شهید دکتر محمد جواد باهنر، ص ۶۱.
۱۷. همان، ص ۶۸.
۱۸. همان، ص ۱۰۳.
۱۹. ارزش‌ها در نگاه شهید بهشتی، ص ۱۱۱.
۲۰. صحیفه نور، ج ۲۱.
۲۱. همان، ج ۱۷، ص ۹۲.
۲۲. الارشاد، ج ۲، ص ۹۲ - ۹۳.
۲۳. صحیفه انقلاب (وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی)، ص ۱۲.



مقدمه

خداوند متعال سرنوشت بشر را به گونه‌ای رقم زده که در دامن طبیعت رشد کند و ببالد و به طور کامل به آن وابسته و نیازمند باشد. متقابلاً طبیعت را نیز طوری آفرید که در خدمت انسان قرار گیرد، نیازهای وی برآورد و آرامش، لذت و شادی را برایش به ارمغان آورد.

از نظر قرآن کریم انسان آن‌چنان عظمتی دارد که تمام موجودات به فرمان خداوند، مسخر او گشته‌اند. این مسئله، شخصیت و عظمت واقعی انسان را در منظر اسلام روشن می‌سازد و به او عظمتی می‌بخشد که درخور مقام «خلیفه اللهی» است.

خورشید و ماه، باد و باران، کوه و درّه، گیاه و درخت و سبزه‌زار... همه و همه، مواهب خدادادی

است که در تسخیر گل سرسبد هستی و خلیفه خدا بر روی زمین قرار گرفته و همه سرگشته و فرمانبردار انسان‌اند، تا وی از آنها در جهت بقا و حیات دنیوی خویش بهره گیرد. در این میان پاره‌ای از اجزای شکوهمند طبیعت، همچون «درختان و گیاهان» نقش حیاتی در زندگی انسان و سایر موجودات زنده دارند.

در این نوشتار مختصر، برخی از آیات و روایاتی را که در فضیلت درخت و درختکاری وارد شده است، مرور و مذاقه می‌نشینیم، به امید آنکه آموزه‌های اصیل اسلامی را فرا گیریم و به کار بندیم.



واژه «درخت» در قرآن

در قرآن کریم در اغلب موارد از درخت با واژه «شَجَر» یاد شده است. «شَجَر» را واژه‌شناسان این‌گونه تعریف کرده‌اند: «هر رویدنی که تنه دارد»^۱ و آنچه تنه ندارد را «نجم، عشب و حشیش»^۲ می‌نامند. ناگفته نماند که در قرآن کریم این لفظ به معنای «مشاجره و تنازع» نیز آمده است؛ چنان که می‌فرماید: (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يَحْكُمُواكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ...)^۳ که این معنا نیز به معنای درخت نزدیک است و با آن مناسبت دارد؛ زیرا «منازعه» را از آن جهت تشاجر (مشاجره) گویند که سخن دو یا چند خصم، مثل برگ و شاخه درخت به هم مختلط می‌شوند.^۴

غیر از شجر که مشتقات گوناگون آن مجموعاً ۲۷ مرتبه در آیات قرآن به کار رفته است، کلمات و عبارات دیگری نیز درباره «درخت» به کار رفته که هریک بیان‌کننده یکی از صفات و ویژگی‌های آن است و در این نوشتار در صدد بحث از آن مباحث نیستیم.

با امعان نظر در آیات روحبخش قرآن کریم، در می‌یابیم که در این صحیفه بزرگ آسمانی از واژه «درخت» در تحت عناوین گوناگونی سخن به میان آمده است. از باب نمونه به چند یاد کرد قرآن از واژه «درخت» اشاره می‌کنیم:

درخت، نماد قدرت الهی

اصولاً درختان، هر یک به تنهایی آیتی هستند که قدرت و توانایی خداوند را در برابر چشم هر بیننده‌ای به نمایش می‌گذارند و هر بخش از این آفرینش عجیب و زیبای خداوند، دفتری عظیم از معرفت خداوند بزرگ است. سعدی شیرین سخن می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
نکته‌ای اساسی که در خلقت و آفرینش درختان، همواره مورد غفلت قرار می‌گیرد و تنها عده‌ای اندک که دانایان حقیقی و به فرموده قرآن کریم «اولوالالباب» بدان وقوف پیدا می‌کنند، همانا «آفرینش حیات در دل بذر و نهالی است که به مرور ایام از آن درختی تنومند می‌سازد». همه ما هرگاه به درخت می‌نگریم، پیش از هرچیز محو جمال ظاهری و برگ و میوه و شکوفه آن می‌شویم و کمتر کسی از این حجاب ظاهری عبور می‌کند و به عمق و معنا و حقیقت مطلب پی می‌برد. شگفت‌انگیزتر از «برگ درختان سبز»، «در نظر هوشیار» همانا آن نیرویی است که باعث سبزی و حیات آن می‌شود. از این رو، در قرآن کریم در سوره مبارکه «نمل»، پس از اشاره به آفرینش آسمان‌ها و زمین و نزول باران از آسمان، به رویش بستان‌ها اشاره شده و سپس انسان را به

این نکته مهم توجه می‌دهد که به کیفیت ایجاد حیات در درختان بنگرد که اگر آن نیروی حیات‌دهنده و آن دم عیسوی زندگی بخش از جانب خداوند نبود، هرگز قادر نبودید که آنها را برویانید و از محصولشان برخوردار شوید:

(أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا إِلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ).^۵

در امر رویش و رشد و نمو درختان کار ما آدمیان «تنها بذرافشانی و آبیاری است، اما کسی که حیات را در دل این بذر آفریده و به نور آفتاب و قطرات حیات بخش باران و ذرات خاک فرمان می‌دهد تا این دانه را برویانید، تنها خداست». ^۶ و بدین ترتیب، این نتیجه حاصل می‌شود که تنها برگ و ساقه، شاخه، ریشه، میوه، شکوفه، قد و قامت، و شکل و شمایل درخت نیست که به انسان درس توحید و خداشناسی می‌دهد، بلکه انسان اندیشمند در ورای این ظواهر، قدرتی عظیم‌تر و نیرویی فوق‌العاده‌تر را مشاهده می‌کند؛ همان نیروی حیاتی که خداوند در بذر و نهال درخت می‌دهد و آن را به مخلوقی زیبا و شگفت انگیز مبدل می‌کند.

از همین رو، خداوند در سوره واقعه آیات ۶۳ و ۶۴ و ۷۲، بار دیگر این حقیقت را مورد تأکید

قرار می‌دهد و در برابر پرسش منکران توحید می‌گوید:

(أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلَلْتُمْ تَفَكُّهُونَ)؛ «آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید، اندیشیده اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟!.. آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم؟!».

درخت و تسبیح خداوند

براساس آموزه‌های قرآن کریم، هرچه در عالم آفرینش، لباس هستی پوشیده و از «عدم» به «وجود» آمده - اعم از جمادات، نباتات و حیوانات - جملگی با زبان حال و زبان قال به تسبیح و تقدیس و ستایش ذات اقدس الهی مشغول‌اند.

هرکس به زبانی صفت حمد تو گوید

بلبل به غزل‌خوانی و قمری به ترانه
ولی ما آدمیان به دلیل محصور بودن در حصار مادیات و سرگرم شدن به تأمین حوایج مادی خویش - که متأسفانه گاه با گناه و نافرمانی خداوند نیز همراه می‌شود - از درک این ذکر پیوسته مخلوقات خداوند ناتوانیم؛ همچنان که خود فرمود: (تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِّنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا)^۷؛ «آسمان‌های



هفت‌گانه و زمین و کسانی که در آن هستند، همه تسبیح او می‌گویند و هر موجودی، تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ او بردبار و آمرزنده است».

با توجه به این آیه شریفه و ده‌ها آیه نظیر آن، که همگی از تسبیح مستمر و اجزای هستی حکایت می‌کنند، درمی‌یابیم که «درخت» نیز به عنوان جزئی از عالم هستی، هماهنگ با سایر مخلوقات خداوند، صبح و شام به تسبیح، تحمید و تهلیل آفریننده توانای خویش مشغول است.

آفرینش، همه تنبیه خداوند دل است
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
کوه و دریا و درختان همه در تسبیح‌اند
نه همه مستمعی فهم کند این اسرار
عقل حیران شود از خوشه زرین عنب
فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار
بندهای رطب از نخل فرو آویزند
نخل‌بندان قضا و قدر شیرین کار
تا نه تاریک بود سایه انبوه درخت
زیر هر برگ چراغی بنهد از گل نار

درخت و سجده در برابر خداوند

قرآن کریم در سوره حج می‌فرماید:
(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ...): «آیا نمی‌بینی که

سجده می‌کنند برای خداوند و هر کس در آسمان‌ها و زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و عده بی‌شماری از مردم و...».

در این آیه شریفه و همچنین آیه ۶ از سوره مبارکه الرحمن، سخن از سجده موجودات در برابر ذات اقدس پروردگار به میان آمده و در کنار آنها از «درخت» نیز به عنوان یکی از این ساجدان یاد شده است و «سجده در لغت به معنای تذلل، خضوع و اظهار فروتنی است».^۸

درخت، متاع و معیشت

گاهی قرآن کریم، از درختان و گیاهان، به عنوان «متاع» زندگی انسان یاد می‌کند^۹ و گاهی نیز آنها را «معیشت»^{۱۰}، یعنی وسیله برآوردن نیازهای انسان می‌شمارد و برایشان کرامت و شأن ویژه‌ای قائل است.^{۱۱} قرآن کریم می‌فرماید:
(فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعَنْبًا وَقَضْبًا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا، وَحَدائقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا، مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ...)(عبس: ۳۲-۲۴)؛ «آدمی باید به غذای خویش بنگرد، ما باران را از آسمان فروفرستادیم. آن گاه، سینه زمین را شکافتیم و در آن، دانه‌ها رویاندیم و انگور و سبزی و درخت زیتون و خرما و بوستان‌های بزرگ با درختان

ستبر و میوه و مرتع برای بهره‌گیری شما و چهارپایانتان».

از این آیات شریفه، نکات فراوانی قابل استفاده است، و ما تنها، مطالبی را که بیانگر جایگاه ویژه درخت در زندگی انسان است، ذکر می‌کنیم:

۱. جمله (فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ) به ضمیمه آیات بعد، مشعر بر این است که گیاهان، مراتع، درختان و جنگل‌ها از مهم‌ترین منابع تأمین غذای انسان و از نعمت‌های بزرگ خدادادی است. بنابراین باید قدر آنها را دانست و در حفظ و توسعه و بالندگی آنها کوشید.

۲. عبارت (أَنَا صَبَّبْنَا الْمَاءَ صَبًّا..)، بیانگر این است که بر اجزا و عناصر پیکره شکوهمند طبیعت، نظمی ویژه حاکم است؛ چنان که به هماهنگی و ارتباط منظم آب، زمین، گیاه ... اشاره شده است. آیه شریفه می‌فرماید: «باید باران از آسمان فرو ریزد، بذرها زمین را بشکافند و از دل خاک بیرون آیند، گیاهان روئیده شوند، درختان به ثمر بنشینند، جنگل‌ها و مراتع پدید آیند، تا حیوانات نیز از آن بخورند و در نتیجه فعالیت‌های هماهنگ و شگفت‌آور این عناصر طبیعی، غذای بشر فراهم آید».

۳. ثمره نخست آمیزش آب و خاک، رویش غلاتی همچون گندم و جو است که بخش اعظم تغذیه انسان و سایر جانداران را تأمین

می‌کنند. در این آیات شریفه و دیگر آیات به این نوع گونه گیاهان، تصریح شده است.^{۱۲}

۴. گرچه تمام گیاهان و میوه‌ها برای انسان سودمندند، ولی برخی از آنها در زندگی وی نقش مهم‌تر و مستقیم‌تری دارند؛ چنان که در آیات مورد بحث آمده است: (عَنْبًا وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا). انگور، انواع سبزی‌ها، زیتون و درخت خرما، در زمره این نوع از میوه‌ها قرار گرفته‌اند. درباره نقش حیاتی گیاهان، علاوه بر آیات، روایات فراوانی نیز از حضرات معصومان^{۱۳} وارد شده است.

نقش درخت در زندگی موجودات

نقش درخت در زندگی آدمیان و حتی سایر موجودات از زوایای مختلفی قابل بررسی است. قرآن کریم، در آیه‌ای به برافروختن آتش که از ضروریات زندگی آدمی است، چنین اشاره می‌فرماید: (الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِّنْهُ تُوقِدُونَ)^{۱۴}؛ «همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید و شما به وسیله آن، آتش می‌افروزید».

این آیه شریفه یکی از نشانه‌های قدرت خداوند را آفرینش آتشی می‌داند که از درخت سبز تولید می‌شود؛ زیرا بسی شگفت‌آور است که چگونه درختی سبز - که سایه خنک و روحبخش آن، آدمی را از آسیب گرما و اشعه سوزان خورشید در امان نگه می‌دارد - در فرآیندی

دیگر، تبدیل به آتشی افروخته می‌گردد که می‌تواند همه چیز را در کام مرگ و نیستی فرو برد. این نیست، مگر به اعجاز و قدرت پروردگار توانا.

اما موجوداتی دیگر به جز انسان نیز از درختان بهره می‌برند. در سوره «نحل» می‌فرماید: (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ؛ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ)^{۱۵}؛ «پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که در دل کوه‌ها و در میان درختان و بناهایی که می‌سازند، لانه‌گزین؛ سپس [وحی فرمود بدو که] از شکوفه‌ها بخور و راه‌های پروردگارت را مطیع آرام ببیما. از شکم‌هاشان عسل بسیار شیرین به رنگ‌های گوناگون بیرون می‌آید که شفابخش آلام انسان‌هاست و در این نشانه‌هایی است برای کسانی که می‌اندیشند».

بر اساس این آیه شریفه، زنبور عسل که حشره بسیار مفیدی است، به نحو غریزی و تکوینی از جانب خداوند مأمور است تا از شاخه‌های بلند و سرسبز درختان برای مسکن بهره‌گیرد و بتواند به سهولت به مواد اولیه لازم برای تولید عسل دست پیدا کند.

نیز قرآن کریم در سوره «نحل» آیه ۱۰ چنین می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ)؛ «اوست کسی که از آسمان، آبی گوارا نازل می‌کند که می‌آشامید، و از آن درختانی می‌رویاند که حیوانات خود را در آن به چرا می‌برید». در این آیه تأمین غذای حیوانات اهلی و برخی حیوانات غیراهلی نیز از کارکردهای درختان به شمار می‌رفته است.

ارزش زیست محیطی درختان

جنگل‌ها و درختان به عنوان یکی از مهم‌ترین سامانه‌های حیات‌بخش بشر، جایگاه انکارناپذیری در تأمین رفاه، آسایش و سعادتمندی جوامع بشری دارند. وجود ارزشهای متعدد و متنوع اقتصادی و زیست محیطی در پیکره این منابع ارزشمند الهی، تکیه‌گاه مطمئن و استواری برای تداوم و ارتقای زیست موجودات زنده، به ویژه انسان و متضمن شکوفایی حیات جوامع بشری و توسعه پایدار است. متأسفانه همه ساله سطوح بسیار زیادی از جنگلهای دنیا بر اثر عوامل متعدد از جمله بهره‌برداری غیر اصولی و مفرط نابود می‌شود.

در میان علل و عوامل امحا و نابودی جنگل‌ها، ناآگاهی از ویژگی‌ها و ارزش‌های

زیست محیطی این منابع را نباید نادیده گرفت. از این رو، به منظور شفاف سازی و جلب توجه اذهان و افکار عمومی برخی اثرات زیست محیطی جنگل‌ها را برمی‌شماریم؛ زیرا بر این باوریم که حفاظت و توسعه جنگل‌ها با عزم و اراده ملی، همکاری و همدلی مردم عزیز و تلاش مجدّانه مسئولان و متخصصان که زمام امور را در دست دارند، امکان‌پذیر است. مقام معظم رهبری در پیامی به مناسبت هفته منابع طبیعی بر همین نکته تأکید می‌فرمایند:

«...برای چنین اقدامی، البته ابعاد گسترده فرهنگی و اهمیت افزایش آگاهی و آموزش عمومی نباید فراموش شود... برای سرسبز نگاه داشتن کشور باید نهضتی فراگیر به پا شود؛ نهضتی که احاد مردم در آن سهیم باشند؛ همان‌گونه که دیروز و امروز، همگی برای حفظ ایمان و اعتقاد و اخلاق قیام کردند».

همچنین در اهمیت درخت‌کاری فرمودند:

«در تعلیمات دینی ما و در سنت انبیاء و اولیاء: درخت‌کاری، آبیاری و به طور کلی آبادسازی زمین و مزرعه و مرتع و پرورش دام و طیور، عبادت محسوب می‌شود».

جنگل‌ها و درختان با تنظیم جریان‌های آبی، جلوگیری از فرسایش آب، باد، خاک و طغیان رودخانه‌ها، افزایش عمر مفید مخازن آبی و سدها تعدیل آب و هوای محیط و تأمین آب

مورد نیاز اراضی کشاورزی، پشتوانه‌ای مطمئن برای زمین‌های کشاورزی دشت‌ها به شمار می‌آیند و در افزایش تولید و ارتقای کیفی محصولات کشاورزی در واحد سطح تأثیر به سزایی دارند. اراضی جنگلی به دلیل ریشه دواندن گیاهان و درختان و فعالیت میکروارگانیسم‌های موجود در جنگل‌ها، موجب نفوذ نزولات آسمانی در خاک و ذخیره این نزولات می‌شوند؛ به گونه‌ای که هر هکتار جنگل قادر به ذخیره‌سازی پانصد تا دو هزار متر مکعب آب است. ضمن اینکه زمان نفوذ یک لیتر آب در جنگل محدود هفت دقیقه و در اراضی کشاورزی ۴۶ دقیقه است؛ در حالی که در مناطق غیر جنگلی این زمان به حدود چهار ساعت افزایش می‌یابد. به تعبیری دیگر توان نفوذپذیری نزولات در خاک‌های جنگلی چهل برابر بیشتر از اراضی دیگر است.

جنگل‌ها با انجام عمل فتوسنتز یکی از منابع مهم تولید اکسیژن مورد نیاز موجودات زنده به شمار می‌آیند. هر هکتار جنگل قادر به تولید اکسیژن مورد نیاز حداقل ده نفر در طول سال خواهد بود. به دلیل تنوع ساختار افقی و عمودی درختان، به ویژه وجود درختانی با سرشت و ارتفاع متفاوت، جنگل‌ها در مطلوبیت بهره‌مندی از اثرات فیزیکی، شیمیایی و حرارتی پرتو خورشید برای انسانها تأثیر به سزایی دارند،

ضمن این که وضعیت تابش نور خورشید در فضای جنگلی نقش مؤثری در آرامش روحی انسان‌ها دارد.

جنگل موجب تعدیل آب و هوای محیط می‌شود. در ساعات روز به این دلیل که شاخ و برگ درختان مانند حفاظی در برابر پرتو نورانی خورشید قرار می‌گیرند، دمای هوای جنگل کمتر از دمای فضای غیر جنگلی است و در طول شب نیز به این دلیل که تغییر و انعکاس حرارتی دما در محیط و خاک جنگلی کمتر است، هوای محیط جنگلی خنک‌تر از فضای باز است. در جنگل، آوای دلنواز پرندگان، جریان آب آبشارها و رودخانه‌ها و به هم خوردن برگ‌ها و شاخه‌ها به روح و روان آدمی آرامش می‌بخشد. مکان‌های پوشیده از درخت و فضای سبز، بهترین مکان برای تفریح و تفرج و گذراندن اوقات فراغت‌اند. وجود فضای سبز و درختان می‌تواند محیط زیست را در چشم‌اندازها، فرحناک جلوه دهد و موجب افزایش عمر انسان شود؛ چنان که در روایتی از امام علی ⁷ آمده است که فرمود:

«مما یزید فی العمر، ترک الاذی... و ان یحترز عن قطع الاشجار الرطبة»^{۱۶}؛ از جمله عوامل افزایش عمر (طول عمر)، عبارت است از: پرهیز از مردم‌آزاری و قطع کردن درختان سرسبز».

در حدیثی، امام کاظم ⁷ نگاه کردن به سبزه و سبزه‌زار (مزارع و جنگل‌ها و درختان سرسبز، موجب جلا بخشیدن به چشم می‌شود.^{۱۷}

شاخ و برگ درختان جنگلی گرد و غبار هوا را جذب می‌کند و آلودگی هوا را کاهش می‌دهد. سُرَب معلّق در هوا حاصل از فعالیت واحدهای صنعتی و وسایل نقلیه موتوری و یکی از مواد سمّی و خطرناک برای انسان است که از طریق تنفس جذب می‌شود و عوارض و پیامدهای ناگواری بر سلامت انسان دارد که جنگل‌ها مقدار زیادی از سُرَب معلّق در هوا را جذب می‌کنند.

پوشش گیاهی درختان به دلیل حفاظت از خاک قدرت نگهداری و جذب نزولات و کاهش سرعت سقوط برف و باران بر زمین نقش انکارناپذیری در جلوگیری از جاری شدن سیلاب و کاهش اثرات مخرب آن دارد. با توجه به اینکه کاهش درجه حرارت هوا سهمی در افزایش رطوبت نسبی هوا دارد، درختان جنگلی با جذب نزولات و ذخیره کردن آن در سفره‌های آب‌های زیرزمینی و تبخیر آن در دیگر ایام سال که نزولات قطع می‌شوند، خشکۀ موجب افزایش رطوبت نسبی هوا در فضای جنگل می‌گردند. افزون بر اینکه شاخ و برگ درختان با جلوگیری از تابش مستقیم نور خورشید و کاهش اثرات

تخریبی پرتوهای خورشیدی، مانع تبخیر سطحی رطوبت خاک هم می‌شود.

درختان با جذب، نگهداری و افزایش زمان ذوب برف‌ها بر روی شاخ و برگ خود، از تجمع آنها جلوگیری می‌کند و مانع از حرکت توده‌های عظیم برف به شکل بهمن می‌شود.

از آنجا که تولید دی‌اکسید کربن ناشی از سوخت‌های فسیلی، انعکاس پرتوهای خورشیدی را از زمین ناممکن می‌سازد و در نتیجه میانگین گرمای زمین افزایش می‌یابد و موجب پدیده موسوم به گلخانه‌ای می‌شود که اختلال در محیط زیست انسانی را به دنبال دارد، حفاظت و توسعه جنگل‌ها موجب جذب و رسوب دی‌اکسید کربن و مانع افزایش گرمای زمین خواهد شد. جنگل به عنوان محیط زیست طبیعی، مأمن بسیاری از حیوانات وحشی و پرندگان است. با توجه به رشد فزاینده جمعیت انسانی و توسعه بی‌حد و حصر تکنولوژی و قرار گرفتن در عصر فراصنعتی که جوامع بشری را با محدودیت منابع جنگلی و آلودگی محیط زیست مواجه ساخته است؛ جنگل‌ها با تثبیت لایه اُزن، موجب کاهش آثار زیانبار پرتوهای فرابنفش و بیماری‌های ناشی از آن خواهد شد.

جنگل‌ها و درختان در صنایع بزرگ چوبی و ساختمان سازی و تهیه لوازم منزل و پوشاک و برخی از فرآورده‌های جنگلی، مانند کائوچو،

تأمین ماده خام کاغذ، تهیه دارو و مصارف پزشکی، مورد استفاده قرار می‌گیرند که در امر اشتغال‌زایی نیز بسیار سودمندند.

کنترل آفات و امراض گیاهی و جلوگیری از هجوم گونه‌های مهاجم به محصولات کشاورزی، پدید آمدن ارزش‌های زیبایی شناختی و هنری، امکان فعالیت‌های جنبی مانند: پرورش انواع آبزیان، زنبورداری، تولید قارچ، فراهم ساختن زمینه‌های گردشگری و بسیاری از فواید ارزشمند دیگر، دستاوردهای گران‌بهای هستند که به برکت جنگل‌ها و درختان در اختیار بشر قرار گرفته است.

بر همین اساس، در آموزه‌های اسلامی، جنگل و درخت از اهمیت ویژه و جایگاهی ارجمند دارد و در منابع روایی دین مقدس اسلام، به امر درختکاری اهمیت بسیاری داده و پاداش فراوانی برای آن نقل شده است و همه مردم با آن تشویق شده‌اند.

فضیلت درختکاری در روایات

حضرات معصومان ⁷ همواره مسلمانان را به باز پروری و احیای طبیعت، از جمله اراضی و جنگل‌ها، تشویق و ترغیب می‌کردند؛ چنان که رسول اکرم ⁹ می‌فرمود: «أَحْيِ بَلَدَكَ الْمَيِّتَ؛ زمین مرده و بایر شهر خود را آباد کن».^{۱۸} پیشوایان معصوم ⁷ در پاره‌ای از روایات به صراحت به درختکاری و یا از فضیلت و ارزش

آن سخن گفته‌اند که به جهت فراوانی این گونه احادیث، به ذکر برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

در روایتی از امام صادق ^۷ آمده است که شخصی از حضرت ^۷ پرسید: برخی می‌گویند کشاورزی مکروه است. آن حضرت ^۷ در پاسخ فرمود: «درخت بکارید و کشاورزی کنید که هیچ عملی از آن حلال‌تر و پاکیزه‌تر نیست. سوگند به خدا که هنگام ظهور حضرت ولی عصر (عج)، درختکاری و کشاورزی بسیار گسترده می‌شود».^{۱۹}

همچنین آن حضرت در حدیث دیگری فرمود: «از پیامبر اسلام ^۹ سؤال شد: بهترین ثروت چیست؟ حضرت ^۹ فرمود: بهترین ثروت، کشاورزی است، اگر به طور صحیح انجام گیرد و زکات آن داده شود. در مرحله بعد، حضرت به دآمداری اشاره فرمود و آن را پس از کشاورزی، بهترین کار دانست و در مرتبه سوم، فرمود: درختان استوار و بلند خرما که در گل می‌رویند و درختانی که در بیابان‌های خشک و تفتیده میوه می‌دهند. در پایان، دوباره ضمن اشاره به درخت خرما، از فروختن آن به شدت نهی فرمود».^{۲۰}

و نیز در روایتی از پیامبر اسلام ^۹ آمده است که فرمود: «بهترین مال، دسته‌های طولانی، شکل و منظم خرما و درختان میوه‌دار است».^{۲۱}

از این سخن پیامبر اسلام ^۹، درمی‌یابیم که درختکاری از شغل‌های بسیار ارزنده و مال‌های سودمند انسان است و درخت خرما به

عنوان نمونه در روایت مطرح شده و در اینجا خصوصیتی ندارد؛ چنان که با تأمل در تعبیرهای به کار رفته در این حدیث شریف، می‌توان به این نکته پی برد.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم ^۹ فرمودند: «هر مسلمانی که درختی بکارد یا زراعتی کشت کند که از آن پرندگان و انسان‌ها و یا حیوانی بخورند، چنین کاری برای او صدقه محسوب می‌شود».^{۲۲}

همچنین در کنز العمال از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «هرکس درختی بکارد و از آن حفاظت کند تا ثمر دهد، خداوند به اندازه ثمره آن، به وی پاداش خواهد داد».^{۲۳}

در آموزه‌های اسلامی بسیار به آبادانی و حفظ زمین توصیه شده است؛ چنان که داشتن بهترین یادگار و صدقه جاریه در پرتو پرداختن به آبادانی زمین است؛ چنان که پیامبر ^۹ فرمود: «کسی که (درختی) را بکارد، چاهی حفر کند و آبی را جاری سازد (دارای یادگار و صدقه جاریه است)».^{۲۴}

بر اساس روایت دیگری از آن حضرت وارد شده است که فرمود: «...کسی که درختی بکارد، تا زمانی که یکی از مخلوقات خدا از آن بهره می‌برد، خداوند به او پاداش می‌دهد».^{۲۵}

شایان توجه است که برخی از روایات یاد شده، درختان بی‌میوه و جنگلی را نیز شامل می‌شود و هرگونه بهره‌وری از درختان در این روایات می‌گنجد؛ چنان که بر اساس روایت اخیر،

پاداش الهی به «درختکار»، در برابر هرگونه بهره‌ای است که مخلوق الهی از آن ببرد، چه از میوه‌اش باشد، چه از سایه دلپذیر آن، چه از منظره چشم‌نواز یا از هوای لطیف و فرح‌بخشی که از آن به طبیعت ارزانی می‌شود و یا از شاخ و برگ و چوب آن.

مُحدَّث نوری روایتی را از پیامبر اسلام⁹ نقل کرده است که تأکید بیشتری بر «درختکاری» را نشان می‌دهد. حضرت فرمود: «إِن قَامَت السَّاعَةُ وَفِي يَدِ أَحَدِكُمْ فَسِيلَةٌ، فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ لَا يَقُومَ السَّاعَةَ، حَتَّى يَغْرِسَهَا فَلْيَغْرِسْهَا»^{۲۶}؛ اگر عمر جهان پایان یابد و قیامت فرارسد و یکی از شما نهالی در دست داشته باشد، چنانچه به قدر کاشتن آن فرصت باشد، باید آن را بکارد».

در روایت دیگری از رئیس مذهب جعفری وارد شده است که فرمود:

«وخلق له الشجر فكلف غرسها و سقيها و القيام عليها»^{۲۷}؛ و خداوند درخت را برای انسان آفرید. از این‌رو، او باید درخت بکارد، آن را آبیاری کند و در حفظ آن بکوشد».

این گونه تعالیم موجب توجّه و اهتمام حکما و علمای اسلامی به علوم گیاه‌شناسی شد. به عنوان مثال، ابوعلی سینا در کتاب قانون به ذکر خواصّ بسیاری از درختان و گیاهان می‌پردازد. حکیم محمد حسین العلوی شیرازی در کتاب مخزن الادویه از تقسیم بندی اشجار بر حسب کواکب سبعة بحث می‌کند و ابوریحان بیرونی

در کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم از تقسیم بندی درختان بر حسب برج‌ها مطالبی را آورده است.

همین اهتمام موجب شد که مسلمانان در توسعه و گسترش کشاورزی و علوم مربوط به آن، نقش انکار ناپذیری داشته باشند. گفتنی است که آقای «آندرو. ام.» واتسن استاد تاریخ اقتصاد دانشگاه تورنتو کانادا، کتابی با عنوان: *Agricultural innovation in the early Islamic world* به رشته تحریر درآورده است که عمده مباحث آن درباره نقش مسلمانان در گسترش کشاورزی است.

بهسازی شیوه‌های درختکاری

در برخی روایات شیوه‌های کشت و پیوند صحیح درختان مطرح شده است. از این روایات استفاده می‌شود که در روش کاشت درختان باید دقت شود و درختکار هنگام کاشت و پیوند آن باید از شیوه‌های درست و مؤثر استفاده کند، و گرنه درختان وی آفت‌زده و یا کم‌ثمر می‌شوند. شایان ذکر است که معصومان⁷ این سخنان را در زمان و مکان خاصی فرموده‌اند و طبیعی است که این سخنان با توجه به آب، خاک، هوا و دیگر شرایط اقلیمی آن منطقه مؤثر بوده است. از این‌رو، نمی‌تواند به صورت قانون عام تلقی شود، ولی نکته مهم این است که روایات بر اصلاح روش کشت درخت تأکید دارد و درختکاری را به اتخاذ شیوه‌ای صحیح و مؤثر

تشویق می‌کند. به عنوان نمونه، پیامبر اسلام^۹ فرمود:

«برادرم عیسی^۷ از شهری گذشت که درختان آن دیار کرم خورده بود. مردم نزد عیسی آمدند و از این مشکل شکوه کردند. ایشان فرمود: داروی این مرض در اختیار شماست. شما عادت دارید به هنگام کاشتن درخت فقط خاک به پای آن می‌ریزید و نباید چنین کنید، بلکه سزاوار است نخست آب به ریشه‌های درخت بریزید، آن‌گاه خاک بر آن بریزید تا در درختان کرم واقع نشود. پس آنان به دستور آن حضرت عمل کردند و این مشکل برطرف شد»^{۲۸}.

صالح بن عقبه می‌گوید: امام صادق^۷ به من فرمود:

«باغ شما را دیدم، آیا پس از آن درختی در آن کاشته‌ای؟ گفتم: می‌خواستم از باغ شما نهالی بگیرم [و در باغ خود بکارم] آن جناب فرمود: آیا نمی‌خواهی راهی بهتر و کوتاه‌تر به تو نشان دهم؟ گفتم: بله، در پی آنم. فرمود: چون میوه در آستانه رسیدن قرار گرفت و خواستی باغ را آب دهی، درخت بکار در این صورت درختانت مانند درختان من خواهد شد. صالح می‌گوید: همان‌گونه که حضرت فرمود، عمل کردم و درختانی مانند درختان امام^۷ رویده شد»^{۲۹}.

زراره می‌گوید: امام باقر^۷ فرمود:

«مردی علی^۷ را ملاقات کرد و آن حضرت کیسه‌ای پر از هسته خرما به همراه داشت. عرض کرد ای امیرمؤمنان! در این کیسه

چیست؟ حضرت پاسخ داد: یکصد هزار درخت خرما ان شاء الله. آن مرد گفت: حضرت همه را کاشت و همه آنها به عمل آمد»^{۳۰}.

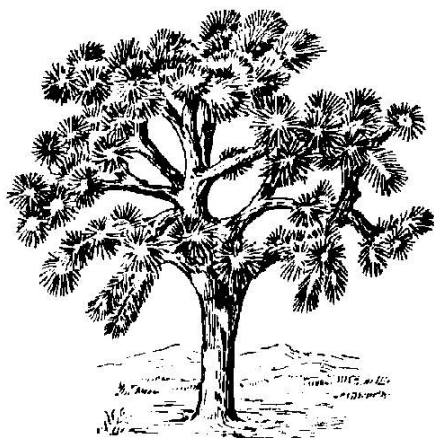
تشویق و ترغیب پیشوایان معصوم^۷ به درختکاری، کشاورزی، بهسازی کشت و... تأثیر شگرفی بر جامعه اسلامی گذاشت و آثار ارزنده‌ای در پی داشت. این کلمات نورانی، شور و شوقی وافر در میان مسلمانان پدید آورد و آنان را به پژوهش، تجربه‌اندوزی و بررسی گسترش کشاورزی، بهسازی کاشت، داشت و برداشت و اصلاح و توسعه انواع درختان واداشت؛ بدان حد که انقلاب کشاورزی عظیمی در جوامع اسلامی پدید آمد و مسلمانان در پرتو سخنان گوهریار حضرات معصومان^۷ توانستند دانش ارزنده و سودمندی را در اختیار جهانیان قرار دهند.^{۳۱}

وجوب آبیاری درختان

عده‌ای از فقهای عظام، آبیاری درختان و حفاظت از باغها و مزارع را از خشکیدن، الزامی دانسته‌اند؛ چنان که فاضل هندی (ره)، از فقهای برجسته شیعه، آن را واجب دانسته است. علامه حلی (ره) نوشته است: صاحبان درختان را باید حاکم مجبور نماید که درختان و مزارع خود را آبیاری کنند. برخی از فقهای معاصر نیز آبیاری درختان و گیاهان را در صورت امکان، واجب می‌دانند.^{۳۲}

پی‌نوشت‌ها

۲۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۶۰، ح ۱۵۸۹۲؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۵.
۲۳. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۴۱.
۲۴. مجموعه ورام، ورام بن ابی فراس، ج ۲، ص ۱۱۰.
۲۵. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۶۰، ح ۱۵۸۹۵.
۲۶. همان، ح ۱۵۸۹۴.
۲۷. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۶.
۲۸. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ۱۹۲، ح ۱.
۲۹. فروع کافی، ج ۵، ص ۲۶۳، ح ۴.
۳۰. فروع کافی، ج ۵، ص ۷۵، ح ۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ح ۱.
۳۱. ر.ک: نوآوری‌های کشاورزی در قرون اولیه اسلام، اندرو، ام، واتسون، ص ۱۷۴/۱۸۲، مترجمان: فرشته ناصری، عوض کوچکی، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۳۲. الفقه، کتاب النکاح، ج ۵، ص ۵۳۳.



۱. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۷.
۲. همان.
۳. نساء/۶۵.
۴. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۷.
۵. نمل/۶۰.
۶. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۱۴.
۷. اسراء/۴۴.
۸. تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۷۲.
۹. عبس/۲.
۱۰. حجر/۲۰.
۱۱. لقمان/۱۰.
۱۲. انعام/۹۹.
۱۳. ر.ک: کنز العمال، ج ۱۲، ص ۳۴۱.
۱۴. یس/۸۰.
۱۵. نحل/۶۸ و ۶۹.
۱۶. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۱۹.
۱۷. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۵۸۹.
۱۸. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۰۸.
۱۹. فروع کافی، کلینی، ج ۵، دارالاضواء بیروت، ص ۲۶۰؛ و وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۹۳، ح ۱؛ علامه محمدباقر مجلسی در شرح حدیث می نویسد: قال الوالد العلامة: ای عند ظهور القائم (عج): «عن ابی عبدالله^۷ قال: سَأَلَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ أَسْمَعُ قَوْمًا يَقُولُونَ: إِنَّ الزَّرَاعَةَ مَكْرُوهَةٌ، فَقَالَ لَهُ: إِزْرَعُوا وَ أَغْرَسُوا فَلَا وَ اللَّهُ مَا عَمَلَ النَّاسُ عَمَلًا أَحْلُ وَ لَا أَطْيَبَ مِنْهُ وَ اللَّهُ لَيَزْرَعَنَّ الزَّرْعَ وَ لَيَغْرِسَنَّ النَّخْلَ بَعْدَ خُرُوجِ الدَّجَالِ».
۲۰. فروع الکافی، ج ۵، ص ۲۶۱/۲۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۹۲.
۲۱. بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۶۵، ح ۹.



ارزش روزی حلال

بنابر روایاتی که از پیامبر اعظم⁹ و امامان معصوم¹⁰ رسیده، بر همه لازم است در راه به دست آوردن «درآمد حلال» تلاش کنند و از بیکاری و تبلی و حرام‌خواری جداً پرهیزند. پیامبر گرامی اسلام⁹ می‌فرماید:

«طَلَبَ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ»¹ به دنبال روزی حلال رفتن، بر هر مرد و زن مسلمان لازم است.

و نیز از وی روایت شده که: «خدا دوست می‌دارد که بنده‌اش را در راه کسب حلال در رنج و زحمت ببیند».²

و نیز می‌فرماید:

«أَلْكَادُ لِعِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»³

کسی که برای اداره زندگی خانواده‌اش تلاش

می‌کند، مانند کسی است که در راه خدا جهاد می‌کند». در حدیث دیگر پیامبر اکرم⁹ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُغْنِي الشَّابَّ الْفَارِغَ؛ جوان بیکار، مورد خشم خداوند است».

و می‌فرماید: «انسان سالم و بیکاری که نه مشغول کارهای دنیایی و نه مشغول کارهای آخرتی باشد، مورد خشم پروردگار است».⁴

ابن عباس می‌گوید، هر گاه پیامبر⁹ از شخصی خوش می‌آمد، از شغل او می‌پرسید. اگر می‌گفتند او شغلی ندارد، می‌فرمود: از چشم من افتاد. وقتی از آن حضرت، علت آن را می‌پرسیدند، می‌فرمود: مؤمن اگر دارای شغلی نباشد، با دین فروشی زندگی خودش را اداره می‌کند».⁵

انس بن مالک می‌گوید: روزی که رسول خدا⁹ از غزوه تبوک باز می‌گشت، سورین معاذ انصاری، (یا سعد انصاری) به استقبال آن حضرت شتافت و با پیامبر⁹ دست داد. حضرت فرمود: چه باعث شده که دست‌هایت این گونه سفت و پینه بسته باشد؟ جواب داد: با بیل برای کسب نفقه خانواده‌ام کار می‌کنم. حضرت دست وی را بوسید و فرمود: این دست هرگز آتش جهنم را حس نمی‌کند.^۷

بنابراین با اینکه روزی رسان خداوند متعال است: (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ)^۸ و خود روزی را تقسیم و تقدیر می‌کند، اما همه موظفند منبع درآمدی حلال داشته باشند؛ زیرا خداوند به وسیله اسباب روزی می‌دهد. بندگان خدا باید به دنبال کسب حلال باشند و شغلی را پیشه خود سازد.

امام صادق⁷ می‌فرماید: «به دنبال روزی حلال رفتن را رها نکن؛ زیرا این در تقویت دینت مؤثر است».^۹

حرام‌خواری

اسلام انسان را در کسب روزی و به دست آوردن متاع زندگی آزاد گذارده، اما هرگز اجازه نداده که او در این راه مسیری را پیش گیرد که اخلاق را فاسد گرداند و او را در معرض سقوط قرار دهد و یا موجب فساد در جامعه شود. بدین جهت، نه تنها مشروبات الکلی، مواد مخدر و

همه منکرات و فواحش را حرام شمرده، بلکه تولید، واسطه شدن، خرید و فروش و استعمال و ... آن را نیز تحریم کرده است.

زنا و فحشا و رقاصی را شغل و منبع درآمد انسان نمی‌داند، غنا و آوازه‌خوانی را که انسان را به فحشا بکشاند، راه کسب صحیح نمی‌شناسد. هر کاری که موجب سود شخصی اما ضرر و بدبختی برای شخص دیگر یا اجتماع بشری باشد و امنیت اقتصادی و سلامت فرد یا جامعه را به خطر بیندازد، جرم و گناه شمرده و بر آنها کیفر سخت در دنیا و عذاب دردناک در آخرت وعده داده است؛ مانند: رشوه‌خواری، دزدی (به هر شکل آن)، کم فروشی، قمار، ربا، رانت خواری، غش در معامله، احتکار نیازمندی‌های مردم و

خداوند متعال در قرآن کریم، حرام‌خواری را از صفات یهود شمرده، می‌فرماید:

(وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)^{۱۰}؛ «بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدی و خوردن مال حرام، شتاب می‌کنند. چه زشت است کاری که انجام می‌دادند!».

سپس می‌فرماید: «چرا دانشمندان نصارا و یهود، آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال

حرام، نهی نمی‌کنند؟ چه زشت است عملی که انجام می‌دادند!»^{۱۱}

خوردن مال حرام، شامل همه تصرفات نامشروع می‌شود، خواه خوردن و آشامیدن باشد، یا کار حرامی در زمینه مسکن، لباس و غیر آن، و ممکن است مال را مصرف نکنند و آن را به ناحق نزد خود نگهدارد و به صاحبش برنگرداند. به تمام این موارد حرام‌خواری صادق است.

روزی حلال

خداوند متعال برای تمام مخلوقات «روزی حلال» مقدر فرموده است. اگر انسان عجله نکند و قناعت و صبر را پیشه خود سازد، تمام رزق مقدرش به او خواهد رسید. کسانی که از کسب حرام پرهیز نمی‌کنند، خیال می‌کنند اگر از مال حرام صرف‌نظر کنند، کمبودی در معاششان پدید می‌آید و سخت محتاج و گرفتار می‌شوند. خداوند می‌فرماید: (وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ)^{۱۲}؛ «هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه روزی او برخواست. او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند. همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است».

غذای کرم در عمق دریا

روزی حضرت سلیمان^۷ درکنار دریا نشسته بود. نگاهش به مورچه‌ای افتاد که دانه گندمی را با خود به طرف دریا حمل می‌کرد. سلیمان^۷ دید او به آب دریا رسید. در همان لحظه قورباغه‌ای سرش از آب بیرون آورد و دهانش را گشود. مورچه به داخل دهان آن وارد شد و قورباغه به درون آب رفت. سلیمان مدتی شگفت‌زده به فکر فرو رفت. ناگاه دید همان قورباغه سرش را از آب بیرون آورد و دهانش را گشود و مورچه از دهانش بیرون آمد، ولی دانه گندم را همراه خود نداشت. سلیمان^۷ آن مورچه را طلبید و سرگذشت آن را پرسید. مورچه گفت «ای پیامبر خدا! در قعر این دریا سنگی توخالی وجود دارد و کرمی در درون آن زندگی می‌کند. خداوند آن را در آنجا آفرید. کرم نمی‌تواند از آنجا خارج شود. خداوند این قورباغه را مأمور کرده تا مرا به سوی آن کرم حمل کند. قورباغه مرا به آنجا می‌برد و دهانش را نزدیک سوراخ می‌گذارد. من از دهان آن بیرون می‌آیم و دانه گندم را نزد کرم می‌گذارم و سپس به دهان قورباغه که در انتظار من است، باز می‌گردم و آن هم مرا به خشکی باز می‌گرداند.

حضرت سلیمان^۷ به مورچه گفت: وقتی که دانه گندم را برای کرم می‌بری، آیا سخنی از آن شنیده‌ای؟» گفت آری، او می‌گوید:

«يَا مَنْ لَا يُنْسَانِي فِي جَوْفِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ تَحْتَ هَذِهِ اللَّجَّةِ بِرِزْقِكَ، لَا تَنْسَ عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ بِرَحْمَتِكَ؛ اَيِ خدایى كه روزى مرا درون این سنگ در قعر این دریا فراموش نمى كنى، رحمتت را در مورد بندگان با ایمانت فراموش نكن.»^{۱۳}

رسول خدا^۹ در سفر حجة الوداع در مسجد الحرام، به مسلمانان فرمود: «بدانید كه جبرئیل به من الهام كرد هیچ كس نمى میرد، مگر وقتى كه تمام روزى مقدرش به او رسیده باشد. پس، از خدا بترسید و در طلب روزى حریص نباشید و دیر رسیدن رزق حلالتان شما را وادار نكند كه عجله كنید و رزق خود را از راه حرام بخواهید. خداوند رزق حلال را بین مخلوقاتش تقسیم كرده و روزى حرام را قسمت نكرده ... كسى كه پرده عفت خود را بدرد و شتاب كند و آن را از طریق حرام كسب كند، از رزق حلال و مقدرش محروم مى شود و به آنچه كسب كرده، در قیامت مؤاخذه خواهد شد؛ چنان كه خداوند در قرآن مجید از كسب حرام نهی فرمود:

(... وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ)^{۱۴}؛
«مال پاكیزه را به خبیث تبدیل نكنید».

پیامبر گرامی اسلام در تفسیر این آیه كه در نهی از خوردن مال یتیم است، چنین مى فرماید: یعنی پیش از آنكه روزى مقدر و حلالتان برسد، به سوى روزى حرام شتاب نكنید.^{۱۵}

حضرت على^۷ روزى نزدیک در مسجد از استر پیاده شد و آن را به شخصى سپرد و وارد مسجد شد. آن شخص لجام استر را بیرون آورد و فرار كرد. امیرالمؤمنین^۷ در حالى كه دو درهم را در دست داشت تا مزد سارق لجام را بدهد، از مسجد خارج شد. دید مركب بدون لجام است. حضرت بر استر سوار شد و دو درهم را به غلامش داد تا برای آن مركب لجامى بخرد. غلام به بازار آمد و همان لجام را در دست يك نفر دید. معلوم شد كه دزد آن را به دو درهم به آن شخص فروخته و رفته است. غلام این مطلب را به آن حضرت گزارش داد.

امیرالمؤمنین^۷ فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ لِيُحْرِمُ نَفْسَهُ الرِّزْقَ الْحَلَالَ بِتَرْكِ الصَّبْرِ وَ لَا يَزِدُّهُ عَلَى مَا قُدِّرَ لَهُ»^{۱۶}
جز این نیست كه بنده به سبب صبر نكردن و شتابزدگى رزق حلال را بر خود حرام مى كند؛ در حالى كه بیش از آنچه مقدرش بوده، به دست نمى آورد».

گاهی بر اثر چشم پوشى از مال حرام، چندین برابر آن از حلال به او خواهد رسید. امام صادق^۷ مى فرماید: در قوم موسى^۷ مرد فقیری بود كه همسرش اصرار مى كرد كه به دنبال كسب و درآمدى برود تا زندگى بهتری داشته باشند. (و او به هر طرف كه روى مى آورد، نتیجه اى نمى گرفت)؛ تا اینکه يك روز از روى

اخلاص از خداوند متعال کمک خواست. در خواب دید که از او پرسیدند: آیا دو درهم حلال می‌خواهی یا دو هزار درهم حرام؟ گفت: دو درهم حلال مرا کفایت می‌کند. گفتند: در زیر سرت دو درهم حلال قرار داده شده است. از خواب بیدار شد و آن را برداشت. با یک درهم آن یک ماهی خرید و به سوی منزل آمد. همسرش از کار او ناخرسند بود و از روی ملامت سوگند خورد که به آن دست نمی‌زند. مرد خود ماهی را آماده پختن کرد. ناگاه دو دانه «دُر» در شکم ماهی یافت. آنها را به چهل هزار درهم فروخت.^{۱۷}

آثار سوء حرام‌خواری

هر مالی که انسان از راه نامشروع و حرام کسب کند، علاوه بر اینکه معصیت پروردگار را نموده و دارای عقوبت‌های اخروی است، در دنیا نیز موجب گرفتاری‌های جبران ناپذیر خواهد شد.

۱. بی‌برکتی اموال

حرام‌خواری برکت را از مال می‌برد. امام صادق^۷ فرمود: «کسی که مالی را از راه غیر مشروع به دست آورد، ساختمان و آب و گل بر او مسلط می‌شود (تا مال او را تلف کند)»^{۱۸}؛ یعنی مال و عمر خود را در آب و گلی مصرف می‌کند که نه برای دنیا نفعی دارد و نه برای

آخرتش. گویا این قطعه از زمین مأمور بوده تا مال او را ببلعد.

۲. عدم پذیرش عبادات

خوردن مال حرام مانع قبولی عبادات است. پیامبر گرامی اسلام^۹ فرمود: «هر شب در بیت المقدس فرشته‌ای فریاد می‌زد: هر کس مال حرامی بخورد، خداوند هیچ عمل واجب یا مستحبی از او را نمی‌پذیرد»^{۱۹}.

سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق^۷ درباره این سخن خداوند پرسیدم:

(وَقَدَّمْنَا إِلَيْ مَا عَمَلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا)^{۲۰}؛ «و ما به سراغ اعمالی که انجام داده‌اند، می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا قرار می‌دهیم».

حضرت فرمود: آگاه باش، به خدا قسم هر چند اعمال اینها مفیدتر و درخشنده‌تر از پارچه‌های سفید مصری باشد، از آنها پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا ایشان از حرام‌خواری پرهیز نمی‌کنند.^{۲۱}

پیامبر^۹ فرمود: «الْعِبَادَةُ مَعَ أَكْلِ الْحَرَامِ كَالْبِنَاءِ عَلَى الرَّمْلِ»^{۲۲} عبادت کردن با حرام‌خواری، مانند بنا کردن روی زمین ریگ‌زار است؛ یعنی چنان که بنا بدون زیرسازی محکم، خراب و نابود می‌شود و صاحب آن از آن

بهره‌ای نمی‌برد، عبادت کسی که از حرام پرهیز نمی‌کند هم فایده‌ای برایش ندارد.

امام صادق ⁷ می‌فرماید: هر گاه کسی مالی از غیر راه حلال به دست آورد و با آن به حج مشرف شود، چون گوید «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ»، خطاب می‌رسد: «لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدِيكَ؛ تو نیامدی و رستگار نشدی»؛ یعنی حج تو با مال حرام قبول نمی‌شود. ^{۲۳}

۳. عدم استجابت دعا

دعای حرام خوار مستجاب نمی‌شود. پیامبر اکرم ^۹ فرمود: «کسی که لقمه حرامی بخورد، تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود و تا چهل روز دعایش مستجاب نمی‌گردد و هر گوشتی که در بدن او از حرام روییده شود، به آتش جهنم سزاوارتر است و هر لقمه حرامی، باعث روییدن گوشت در بدن می‌شود». ^{۲۴}

و نیز فرمود: «کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود، باید از درآمد و خوراک حلال و پاکیزه بهره‌مند شود و از حرام پرهیزد». ^{۲۵}

شخصی به پیامبر اکرم ^۹ عرض کرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود. حضرت فرمود: «خوراک خود را پاک گردان و از حرام‌خواری دوری کن». ^{۲۶}

خداوند متعال به عیسی بن مریم فرمود: «به ظالمین بنی اسرائیل بگو: در حالی که مال حرامی در تصرف آنهاست، مرا نخوانند که در

این حال مورد لعن من واقع می‌شوند و آنها را از نعمت‌هایم، دورشان می‌سازم». ^{۲۷}

۴. قساوت قلب

خوراکی که انسان تناول می‌کند، اگر پلید و حرام باشد، قلب را تیره می‌سازد. در این صورت دیگر از او امید خیری نیست و پند و اندرز در او اثر نمی‌کنند و سخت‌ترین مناظر رقت بار او را متأثر نمی‌کنند. امام حسین ⁷ به لشکریان عمر سعد فرمود: «از اینکه شما نافرمانی‌ام می‌کنید، و به سخن من گوش فرا نمی‌دهید، این است که شکم‌هایتان از حرام پر شده و بر دل‌هایتان مهر خورده و دیگر حق را نمی‌پذیرید. وای بر شما! آیا انصاف نمی‌دهید؟ آیا گوش فرا نمی‌دهید؟!». ^{۲۸}

حرام‌خواری شریک بن عبدالله

شریک بن عبدالله بن سنان فرزند انس نخعی کوفی، در سال ۷۵ق در خراسان به دنیا آمد و در سال ۱۷۷ق در کوفه از دنیا رفت. وی عالمی با تقوا و فقیهی با هوش بود. مهدی عباسی او را احضار کرد و او را واداشت که یکی از این سه کار را بکند: یا منصب قضاوت را بپذیرد، یا معلم و مربی اطفال خلیفه باشد، یا یک مرتبه مهمان سفره خاص خلیفه شود.

شریک خوردن طعام را اختیار کرد و آن را از دو کار دیگر آسان‌تر شمرد. خلیفه به آشپز مخصوص دستور داد تا انواع خوراکی‌های لذیذ

را تدارک ببیند. چون شریک از آن طعام‌های لذیذ حرام خورد. آشپز گفت: شریک پس از خوردن این طعام. رستگار نخواهد شد و همان‌طور هم شد؛ زیرا آن لقمه‌های حرام چنان در او تأثیر کرد که دو کار دیگر را هم پذیرفت هم قاضی شد و هم مربی اطفال خلیفه. گویند: وقتی حواله‌ای داشت و در گرفتن آن از بیت‌المال سخت‌گیری می‌کرد، خزینه‌دار گفت: تو به ما گندمی نفروخته‌ای که در گرفتن آن چنین سخت‌گیری می‌کنی! گفت: بلی، چیزی مهم‌تر از گندم را فروختم و آن دین خودم است.^{۲۹}

۵. تأثیر منفی در نسل

نطفه‌ای که از آن فرزندان به وجود می‌آیند، از غذایی که پدر و مادر تناول می‌کنند، تولید می‌شود و در صورت نامشروع بودن «درآمد»، شیطان در به وجود آمدن این فرزندان مشارکت می‌کند و گرایش این فرزندان به گناه بیشتر می‌شود و تربیت آنها سخت‌تر و تکامل اخلاقی‌شان با مشکلات زیادتری روبه‌رو خواهد شد. لقمه حرام، چنان در حان و روان یک طفل اثر می‌گذارد که نمی‌تواند به آسانی از افاضات نورانی حق تعالی کسب نور کند و به سعادت راه یابد: خداوند می‌فرماید:

(اَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا... وَشَارِكُهُمْ فِي

الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...)؛ «(ای شیطان) برو! هر کس از آنان که از تو تبعیت کند، جهنم کیفر شماست؛ کیفری فراوان... و در ثروت و فرزندان‌شان شرکت جوی...».

بر اساس روایات، شرکت شیطان در فرزندان آن است که نطفه فرزندان از مال حرام منعقد شده باشد.^{۳۱}

امیرالمؤمنین^۷ می‌گوید: پیامبر اکرم^۹ فرمود: خداوند متعال بهشت را بر کسی که بسیار ناسزا می‌گوید و باکی ندارد از اینکه هر حرف (زشتی) بگوید یا بشنود، حرام کرده است. اگر بی‌جویی کنی، چنین فردی را زنازاده یا کسی که (به سبب حرام‌خواری) شیطان در انعقاد نطفه‌اش شرکت داشته، خواهید یافت. سؤال شد آیا شیطان در این گونه موارد شرکت دارد؟ پیامبر^۹ فرمود: آیا این سخن خداوند را نخوانده‌ای که فرمود: (وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ...)؛^{۳۲}

امام صادق^۷ فرمود: «کسی که میل به زنا و خوردن مال حرام دارد، شیطان در نطفه‌اش شرکت داشته است».^{۳۳}

امام صادق^۷ فرمود:

«كَسَبُ الْحَرَامِ يُبَيِّنُ فِي الذَّرِّيَّةِ»؛^{۳۴} درآمد حرام در فرزندان اثر (نامطلوب) می‌گذارد (و هدایت آنها را دچار مشکل می‌کند).

از این آیات و روایات به خوبی استفاده می‌شود که اگر بخواهیم فرزندان سالم، متدین،

خوش خلق و تربیت پذیر داشته باشیم، ابتدا باید منبع درآمد ما حلال باشد و لقمه‌ای حرام به خانه نیاوریم و حرام‌خواری نکنیم، سپس به تربیت و تعلیم آنها همّت بگماریم.

عاقبت حرام‌خواری

پیامبر اکرم^۹ فرمود: «هر کس در تحصیل مال بی‌باک باشد (و رعایت حلال و حرام را نکند)، خدا هم باکی ندارد که او را از هر دری وارد جهنم کند».^{۳۵}

و نیز فرمود: «هر کس مالی را از راه حرام کسب کند، اگر آن را صدقه بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود، اگر آن را باقی بگذارد (و بمیرد)، توشه دوزخش می‌شود».^{۳۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۹.
۲. کنز العمال، ج ۹۲۰.
۳. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۲.
۴. جامع السعادات، نراقی، ج ۱، ص ۱۵۲.
۵. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۶.
۶. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۹؛ جامع الخبر، ص ۱۳۹.
۷. تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۳۴۲؛ الامام صادق^۷، عبدالحکیم الجندی، ص ۳۵۰.
۸. الذاریات ۵۸.
۹. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۲۸ و ۱۳۷.
۱۰. مائده/۶۲.
۱۱. همان/۶۳.

۱۲. هود/۶.
۱۳. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۳۶، از دعوات الراوندی.
۱۴. نساء/۲.
۱۵. عده الداعی، ابن فهد، ص ۷۴؛ بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۹۶ و ج ۱۰۳، ص ۳۰.
۱۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۱۶۰، لنالی الاخبار، ص ۱۵۱.
۱۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۷، ص ۳۶۰؛ کتاب اللقطه، باب ۱۰، حدیث ۲؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۹ و ۳۰، حدیث ۵۲.
۱۸. سفینه البحار، محدث قمی، ج ۱، ص ۲۹۸.
۱۹. همان، ص ۲۹۹؛ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴۱.
۲۰. فرقان/۲۳.
۲۱. عده الداعی، ابن فهد حلی، ص ۲۳۰؛ بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۰۵.
۲۲. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۲۹؛ عده الداعی، ص ۱۴۱.
۲۳. کافی، ج ۵، ص ۱۲۴؛ معراج سعادت، ص ۴۲۹.
۲۴. سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۴.
۲۵. همان.
۲۶. عده الداعی، ص ۱۱۰.
۲۷. همان.
۲۸. نفس المهموم، محدث قمی، ترجمه کهری، ص ۱۱۰.
۲۹. سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۹۸.
۳۰. اسراء/۶۳ و ۶۴.
۳۱. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۰۸.
۳۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۲.
۳۳. همان، ص ۱۸۳.
۳۴. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۳.
۳۵. بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۱ و ۱۳.
۳۶. همان، ص ۱۴.



شادی امری ضروری برای انسان است. در سایه شادی و نشاط، زندگی معنا و مفهوم خاصی پیدا می‌کند و دل‌ها به هم نزدیک، و ترس و نگرانی و ناکامی بی‌اثر می‌شود. شادی نه تنها بر روح و روان تأثیر می‌گذارد، بلکه جسم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تأثیر غم و شادی به خود شخص منحصر نیست، بلکه بر تمام جامعه تأثیر می‌گذارد و به همه افراد سرایت می‌کند. دین اسلام که دین فطرت است، به تمام نیازهای انسان از جمله شادی توجه دارد. شهید مرتضی مطهری می‌نویسد:

«بعضی از مقدس مآبان و مدعیان تبلیغ دین، به نام دین با همه چیز به جنگ برمی‌خیزند. شعارشان این است که اگر می‌خواهی دین داشته باشی، به همه چیز پشت پا بزن! دنبال مال و ثروت نرو! حیثیت و مقام را

ترک کن! از علم بگیریز که حجاب اکبر و مایه گمراهی است! شاد مباش و شاد زندگی نکن. از خلق بگیریز و به انزوا پناه ببر و امثال اینها». آن متفکر شهید این نظر را برخلاف منطق اسلام می‌داند و می‌گوید:

«یکی از مختصات دین اسلام این است که همه تمایلات فطری انسان را در نظر گرفته و هیچ کدام را از قلم نینداخته و معنای فطری بودن قوانین اسلامی، هماهنگی آن قوانین و عدم ضدیت آن با فطریات بشر است»^۱.

اسلام پیروان خود را به بهره‌مندی از شادی‌های مثبت و سازنده دعوت می‌کند؛ چرا که استفاده از امور مفرح در اوقات مناسب و با رعایت حدود لازم، برای تجدید نشاط و کاستن از یکنواختی زندگی بسیار مؤثر است. امام علی^۷ در روایتی می‌فرماید:

«للمؤمن ثلاث ساعات: فساعةٌ يَنَاجِي فيها رَبَّهُ و ساعةٌ يَوْمُ معاشه و ساعةٌ يُخَلِّي بينَ نفسه و بينَ لذتها فيما يَحِلُّ و يَجْمَلُ»^۲

مؤمن باید شبانه روز خود را به سه قسمت تقسیم کند: زمانی را برای نیایش و عبادت پروردگار، و فرصتی برای تأمین هزینه زندگی و زمانی برای واداشتن نفس به لذت‌هایی که حلال و مایه زیبایی است، اختصاص می‌دهد.

البته این نیاز نیز چون نیازهای دیگر انسان اگر مهار نشود، به طور حتم زیان‌هایی به دنبال خواهد داشت. بنابراین باید مرز شادی‌ها و تفریحات سالم و مشروع از شادی‌های ناروا روشن شود. به این جهت در این نوشتار شادی‌های پسندیده و ناپسند را از منظر اسلام بیان می‌کنیم.

شاد کردن دیگران

این مضمون که شاد کردن برادر مؤمن، یکی از عبادات بزرگ است، به صورت‌های گوناگون در روایات وارد شده و ابوابی از مجموعه‌های روایی مثل کافی، وافى، وسائل الشیعه و ... را به خود اختصاص داده است. مضمون بعضی از روایات این است که بهترین و محبوب‌ترین عبادت نزد خدای متعال این است که انسان، دل برادر مؤمن خود را شاد سازد و به تعبیر معروف در قلب مؤمن «ادخال سرور» کند. در این باره مرحوم کلینی روایتی از پیامبر اکرم^۹ نقل کرده است:

«أحب الأعمال إلى الله عزَّوجلَّ إدخال السرور على المؤمنين»^۳ محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند، شاد کردن مؤمنان است.

ویژگی شادی‌های پسندیده

انسان فطرتاً طالب شادی است. برخی گمان می‌کنند با ثروت اندوزی، استفاده از نوارها و موسیقی‌های مبتذل، شرکت در مجالس گناه و فساد، استفاده از تجملات و ... می‌توانند زمینه خوشی برای خود فراهم کنند، ولی از نگاه دین شادی پسندیده آن است که جهت‌گیری الهی داشته باشد و یا مقدمه‌ای برای انجام وظایف شرعی باشد؛ چون طبق نظام ارزشی اسلام، مطلوب واقعی، تقرب به خداست و همه حرکات و افعال انسان باید در همین جهت انجام گیرد تا به تکامل برسد. با توجه به معیارهای کلی، می‌توان برای شادی‌های مطلوب، ویژگی‌های ذیل را برشمرد:

۱. همراه با گناه نباشد؛ ۲. با غفلت از خدا مقرون نباشد؛ ۳. اعتدال و میانه‌روی در آن رعایت شود.

شادی‌های پسندیده

- اینک به چند نمونه از شادی‌های پسندیده اشاره می‌کنیم:
۱. عمل صالح
- امام علی^۷ در نامه خود به عبدالله بن عباس می‌فرماید:

«وَلَيْكُنْ سُرُورَكَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ أَسْفُكَ عَلَى مَا خَلَّفْتَ؛^۷ باید شاد باشی به چیزی که از بیش فرستاده‌ای و افسرده باشی به چیزی که گذاشته‌ای».

۲. ملاقات با برادران دینی

پیامبر اکرم^۹ در وصیت به علی^۷ فرمود:
«یا علی ثلاث فرحات للمؤمن فی الدنيا لقاء الاخوان، إفتار من الصیام و التهجّد فی آخر اللیل؛^۸ برای مؤمن در دنیا سه خوشحالی است: دیدار برادران دینی، افطار از روزه و شب‌زنده‌داری در آخر شب».

۳. حل مشکلات علمی

یکی از شادی‌های معقول و سازنده، خوشحالی برای رشد علمی و رفع مشکلات علمی است. کسانی که عشق به مطالعه و دانش دارند، لحظه‌های تحصیل و مطالعه خود را بهترین لحظه‌ها می‌دانند. درباره خواجه نصیر الدین طوسی گفته‌اند که گاهی تا صبح روی مسئله‌ای فکر و مطالعه می‌کرد. وقتی به حل مشکل موفق می‌شد، آن چنان بهجت و مسرتی به او دست می‌داد که فریاد می‌کرد: «کجایند پادشاهان و پادشاه زادگان (که شب‌ها را به عیش و عشرت و لذت به سر می‌برند) تا این لذت را درک کنند».

۴. ذکر یاد خدا

کسی که به خدا محبت دارد، طبعاً به یاد اوست و از یاد او لذت می‌برد و تمام دلخوشی و لذتش به این است که به یاد او مشغول باشد.

وقتی که غمی به سراغ مؤمن می‌آید، همه درها را به روی خود بسته می‌بیند و دچار گرفتگی و افسردگی می‌شود. اگر در همان حال به نماز بایستد یا به راز و نیاز و به صحبت با خدا بپردازد و تنها او را ببیند و تمام حوادث را از حکمت خداوند بداند و به غیر او دلخوشی و امیدی نداشته باشد، بعد از راز و نیاز احساس سبکی به او دست می‌دهد و شادی و خوشحالی در اعماق وجود او موج می‌زند و احساس می‌کند که محبوبش از او راضی و خشنود است.

۵. شادی در روز شادی معصومان

یکی از شادی‌های پسندیده، تشکیل مراسم جشن و سرور به مناسبت ولادت ائمه معصوم^{۱۰} است. امام رضا^۷ به ریان بن شبیب فرمود:

«... أَنْ تَكُونَ مُعْنَا فِي دَرَجَاتِ الْعَلِيِّ مِنَ الْجَنَّةِ فَاحْزَنُ لِحُزْنِنَا وَ أَفْرَحْ لِفَرَحِنَا؛^{۱۱} اگر دوست داری در درجات عالیه بهشت با ما باشی، به حزن ما محزون و به شادی ما شاد باش».

شادی‌های ناپسند

انسان به طور طبیعی می‌خواهد در دنیا شاد باشد و این شادی‌ها از راه‌های مختلفی پیدا می‌شود. گاه شادی‌ها، غم‌های طولانی را در پی دارند که با هدف تکاملی انسان سنجیت ندارند و یا با گناه، لهو و لعب، اتلاف وقت، هیجان و آزار و اذیت دیگران توأم است. از نظر شرع مقدس

این گونه شادی‌ها مذموم و ناپسند است و مؤمنان باید از آن پرهیز کنند. در ذیل به برخی از شادی‌های ناپسند اشاره می‌کنیم.

۱. شادی از طریق گناه

شادمانی هنگام انجام گناه، یکی از اموری است که گناه را بزرگ می‌کند و موجب کیفر بیشتر می‌شود. در اینجا به چند روایت زیر توجه کنید:

امیرمؤمنان علی ^۷ فرمود:

«شَرُّ الْأَشْرَارِ مَنْ تَبَهَّجَ بِالشَّرِّ؛ بدترین بدی‌ها کسی است که به بدی خوشحال گردد».

و نیز فرمود:

«مَنْ تَلَذَّذَ بِمَعَاصِي اللَّهِ ذُلٌّ؛ کسی که هنگام نافرمانی از خدا لذت ببرد، خداوند ذلت را به جای آن لذت به او می‌رساند».

امام سجاد ^۷ فرمود:

«إِيَّاكَ وَالْإِبْتِهَاجُ بِالذَّنْبِ فَإِنَّ الْإِبْتِهَاجَ بِهِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ؛ از شادی هنگام گناه پرهیز که این شادی بزرگ‌تر از خود گناه است».

رسول اکرم ^۹ فرمود: «مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاحِكٌ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بَاكٍ؛ کسی که گناه کند و در آن حال خندان باشد، وارد آتش دوزخ می‌شود، در حالی که گریان است».

۲. شادی تمسخر آمیز

یکی از شادی‌های منفی، شادی‌های تمسخر آمیز است که به منظور تضعیف حق، انجام می‌شود؛ مانند خنده فرعون در برخورد با دلائل

منطقی و معجزات روشن حضرت موسی ^۷؛

چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ^{۱۱})؛ «چون آیات ما را برایشان آوردند، بر او خندیدند».

این شیوه همه طاغوت‌ها و جاهلان متکبر است که می‌خواهند بدین وسیله به دیگران بفهمانند که اصلاً سخن و نظر آنان قابل بررسی، مطالعه و جوابگویی نیست و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.^{۱۲} در عصر حاضر نیز متکبران و افراد خودخواه و فاسد، چنین رفتارهایی را به صورت‌های مختلف همچون: فیلم، طنز و ... دارند و برای اینکه حرف باطل خود را به کرسی بنشانند و زیر بار حق نروند، هر چه دلیل و برهان برایشان آورده شود، با خنده تمسخر آمیز سعی می‌کنند دلائل طرف مقابل را نادیده بگیرند و بر باطل اصرار ورزند. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ^{۱۳})؛ «همانا بدکاران بر اهل ایمان می‌خندند».

اما اینان غافل از این هستند که روزی می‌رسد که مؤمنان به آنان خواهند خندید:

(فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ^{۱۴})؛ «پس امروز (روز جزا) اهل ایمان به کفار می‌خندند».

در واقع مورد تمسخر شدن کافران از سوی مؤمنان، نوعی عذاب دردناک برای مغروران متکبر است.

۳. شادی به خاطر غرور و سرمستی

بعضی از انسان‌ها به قدری مغرور و از خود راضی هستند که گمان می‌کنند همه اعمال آنها دقیق و درست است و از این بابت خوشحالی می‌کنند و گاه دوست دارند برای کارهایی که نکرده‌اند، مردم آنها را بستانند. قرآن درباره چنین افرادی می‌فرماید:

(لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيَحْبُوبُونَ أَنَّ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْنَهُمْ بِمَقَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛^{۱۵} (ای پیامبر) مپندار آنها که به کردار خود شادمان هستند و دوست دارند برای کارهایی که انجام نداده‌اند، ستایش شوند، از عذاب خدا رهایی یابند، بلکه برای آنها عذاب دردناکی خواهد بود.

از این آیه استفاده می‌شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق آن را یافته، اگر به صورت معتدل باشد و مایه غرور و خودپسندی نگردد، نکوهیده نیست.^{۱۶}

۴. شادی به مشکلات دیگران

هر کس در طول زندگی، لغزش‌ها و اشتباهاتی دارد و گاه در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرد که ممکن است مورد مضحکه دیگران قرار بگیرد؛ مانند: شکست در کارها، لکنت زبان،

تپق زدن، به زمین خوردن و ... در این مواقع، دیگران نباید خوشحالی کنند. علی^۷ فرمود:

«لَا تَفْرَحَنَّ بِسَقَطَةِ غَيْرِكَ فَانْكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ بِكَ الزَّمَانُ»؛^{۱۷} به لغزش دیگران خوشحال مشو؛ زیرا تو نمی‌دانی که زمانه با تو چه خواهد کرد.

نقل شده عرب بادیه نشینی محضر رسول خدا رسید؛ در حالی که بر ماده شتری چموش سوار بود. پس از عرض سلام، شترش او را از آن حضرت دور کرد. این جریان تکرار شد و همراهان پیامبر به او خندیدند. مرد عرب ناراحت شد و شترش را کشت. اصحاب پیامبر^۹ عرض کردند مرد عرب شترش را کشت. حضرت فرمود: «بلی دامن‌های شما پر از خون آن شتر است؛ شما خندیدید و او از رفتار شما عصبانی شد و آن را کشت».^{۱۸}

۵. شادی با دروغ

پیامبر اکرم فرمود:

«وَيْلٌ لِلَّذِي يَحْدُثُ فَيَكْذِبُ لِيَضْحَكَ بِهِ الْقَوْمُ وَيَلُّ لَهُ وَيَلُّ لَهُ وَيَلُّ لَهُ»؛^{۱۹} وای بر کسی که سخن دروغ بگوید تا مردم را بخنداند! وای بر او، وای بر او، وای بر او.

۶. خندیدن به هنگام مصیبت

علی^۷ در تشییع جنازه‌ای شرکت کرده بود، ناگهان صدای خنده مردی را شنید. در این هنگام فرمود: «گویی مرگ برای غیر ما نوشته شده! گویی حق بر ما واجب گشته! گویی این مردگانی که می‌بینیم که به سوی ما باز

می‌گردند، آنها را در قبرشان می‌گذاریم و میراث آنها را می‌خوریم و گویی بعد از آنها جاودان هستیم».^{۲۰}

نیز خنده و شادی در برابر افراد محزون و غصه‌دار صحیح نیست امام عسکری^۷ فرمود: «لیس من الأدب اظهار الفرح عند المحزون»؛^{۲۱} از ادب به دور است که انسان در برابر افراد محزون اظهار شادمانی کند. یا به قول شاعر:

گر لب پر خنده داری شاد باش

ترک شادی کن چو دیدی چشم گریان کسی

حق و باطل همیشه بوده است و همواره مظلومانی در تاریخ به دست ظالمان و ستمکاران کشته شده‌اند. بزرگ‌ترین ظلم تاریخ، ظلم به اهل بیت و شهادت جان‌سوز سالار شهیدان امام حسین^۷ و یاران باوفایش بود. بنی امیه و آل زیاد و آل مروان بر این جنایت بزرگ شادی کردند؛ چنان که در فرازی از زیارت عاشورا آمده است:

«هذا يومٌ فرحت به آل زیاد و آل

مروان بقتلهم الحسين»؛^{۲۲} روز عاشورا روزی است که آل زیاد و آل مروان به کشتن حسین^۷ شادی کردند.

آنان با شادی و سرور خود، رضایت خود را از این فاجعه بزرگ به نمایش گذاشتند. امروز هم اگر ظلمی در هر جای جهان صورت بگیرد و کسی به آن خشنود و شادمان باشد، شریک ظالم خواهد بود. امروز هم اگر در حالی که ده‌ها مسلمان در عراق و افغانستان و فلسطین کشته

می‌شوند به مسابقات و جشنواره‌ها سرگرم شویم. گناهی بزرگ است.

پی‌نوشت‌ها

۱. امداد غیبی، مرتضی مطهری، صدرا، ص ۵۶-۵۷.
۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۳۸۲.
۳. اصول کافی، ج ۲، تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ص ۱۸۸.
۴. نهج البلاغه، نامه ۶۶.
۵. بحارالانوار، چاپ مکتبه اسلامیة، تهران، ج ۷۷، ص ۵۲.
۶. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۲.
۷. غررالحکم، ج ۱، ص ۴۴۶، به نقل از کتاب گناه‌شناسی، محسن قرائتی، تنظیم و نگارش، محمد مهدی اشتهااردی، چاپ یازدهم، ۱۳۷۵، ص ۴۲.
۸. فهرست غرر، ص ۱۳۰، به نقل از همان.
۹. بحار، ج ۷۸، ص ۱۵۹، به نقل از همان.
۱۰. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۶۸، به نقل از همان.
۱۱. زخرف / ۴۷.
۱۲. تفسیر نمونه، ناشر دارالکتب اسلامیة، چاپ هفدهم، ج ۲۱، ص ۷۹.
۱۳. مطففین / ۲۹.
۱۴. مطففین / ۳۴.
۱۵. آل عمران / ۱۸۸.
۱۶. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۲۱۰.
۱۷. میزان الحکمه (ده جلدی)، ج ۳، چاپ دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۲۱۰.
۱۸. محجة البیضاء، ج ۵، ص ۲۳۳.
۱۹. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۸۸.
۲۰. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۸.
۲۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۴.
۲۲. همان، ج ۹۸، ص ۲۹۳.



ناموس درد

سروده: قادر طهماسبی (فرید)

فرستنده: احمد باقریان

آن شب که دفن کرد علی بی‌صدا تو را
خون گریه کرد چشم خدا در عزا تو را
در گوش چاه گوهر نجوا نمی‌شکست
ای آشیان درد علی داشت تا تو را
زین درد سوختیم که ای زهره منیر
پنهان کند به خلوت شب مرتضی تو را
ناموس دردهای علی بوده‌ای چو اشک
پیدا نخواست غیرت شیر خدا تو را
ای مهربان کنیز که غم تا تو را شناخت
دامن رها نکرد به رسم و صفا تو را
یک عمر در گلوی تو بغض، استخوان شکست
در سایه داشت گر چه علی چون هما تو را
دزدید ناله‌های تو را اشک سرخ‌روی

از بس که سرمه ریخت به شیون حیا تو را
خم کرد ای یگانه سپیدار باغ وحی
این هیجده بهار پر از ماجرا تو را
در شط اشک، روح تو هر چند غوطه خورد
رفع عطش نکرد بهار دعا تو را
دفن شبانه تو که با خواهش تو بود
فریاد روشنی است ز چندین جفا تو را
تا کفر غاصبان خلافت عَلم شود
راهی نبود بهتر از این، مرحبا تو را
تحریف دین، فراق پدر، غربت علی
افکند این سه درد به بستر ز پا تو را
نامت نهاد فاطمه کان فاطر غیور
می‌خواست از تمامی عالم جدا تو را
گلخانه مزار تو را عاشقی نیافت
ای جان عاشقان حسینی فدا تو را
با جسم و روح ای همه تن روح برده‌اند

شاید به لوح عرش ز دنیای ما تو را
دادند در فدای فدک آخر ای دریغ
گلخانه‌ای به گستره کربلا تو را
پهلوی شکسته‌ای و علی با فرشتگان
با گریه می‌برند به دارالشفا تو را
دار الشفای درد جهان خانه علی‌ست
زین خانه می‌برند ندانم کجا تو را
غافل مشو «فرید» از این مژده زلال
کاین حال هدیه‌ایست ز خیرالنسا تو را

بوی بهشت

سروده: احمد عزیزی
فرستنده: احمد باقریان
علم نبی گر چه کف حیدر است
نشئه این باده ولی کوثر است
ای که دل از فاطمه‌ات دور شد
باطن قرآن ز تو مستور شد
هر دم از این باغ گل دین دمد
مریم از این سوره یاسین دمد
ای محمد که تو را کوثر است
دشمن تو «شَانِئَكَ الْاَبْتَر» است
معنی «والیل إذا عسعس» است
فاطمه داری تو محمد بس است
رایحه باغ گل نوریان
شیشه در بسته کافوریان
بر سر تختی که جلال شه است
پاره‌ای از جان پیامبر مه است

هین پر حوراء ز انسیه دان
مرجع این راضیه، مرضیه دان
ای ز مثال تو چمن گشته فرش
نور تو گل ریخته بر ساق عرش
دین محمد به همین خاتمه است
ذکر علی «فاطمه یا فاطمه» است
گر چه محمد در تنزیه سفت
حضرت زهراست که تسبیح گفت
خُم غدیر از کف این می تر است
ز آنکه علی ساقی این کوثر است

آینه آورد ز رب جلیل
بعد پیامبر به چه کس جبرئیل
کوثر و یاسین به هم آمیختند
طرح گل فاطمه را ریختند
ای ز خداوند مجسم شده
آسیه و نرگس و مریم شده
روزی گل پیرهنان می‌دهد
فاطمه چون بوی جنان می‌دهد
شعله به جان گل و نسرين زده
غنچه طاهها که ز یاسین زده
ای چمن جلوه آینه کشت
فاطمه‌ای گو که بیوی بهشت
عطر بهشت از چمن فاطمه است
بوی گل و یاسمن از فاطمه است
بحر محمد، یم حیدر خروش
معنی سین فاطمه سبز پوش



بارگاه قدس

احمد باقریان «باقر»

این بارگاه قدس که از عرش برتر است
آرامگاه نور دو چشم پیمبر است
دوش این ندا ز کوی خدا آمدم به گوش
آرامگاه بضعه زهرا و حیدر است
پنهان و تار گر چه بود قبر فاطمه
این جلوه‌ای ز مرقد آن نیک مادر است
این مرقد عزیز خدا، خواهر رضاست
آرامگاه دختر موسی بن جعفر است
از بهر شیعیان و محبان پاک او
نیکو بدان که مایه بس عزت و فرّ است
دانم یقین که خصم علی و رسول و آل
فرموده حق به مصحف پاکش که ابتر است
نیکو بدان عزیز دل و قلب عاشقان
این بارگاه جلوه زیبای کوثر است
بنما نظر به جلوه این عمّه جواد
عالم ز نور پاک و شریفش منور است
«باقر» ز حب حضرت معصومه مژده داد
دیدم محب او که به عالم مظفر است

کوثر قم

هاشم کلانتری (شمع)

ای بانویی که از تو بود اعتبار قم
باشد حریم تو سبب افتخار قم
تو لاله‌ای ز گلشن موسی بن جعفری
عطر تو می‌وزد همه جا از دیار قم

معصومه‌ای که داده خدایت چنین مقام
باشد حریم تو سند افتخار قم
اینجا حریم آل رسول مکرم است
بنگر به عزت و شرف بی‌شمار قم
مدفون به خاک قم بنگر خیل عارفان
خوشدل کسی که دفن شود در مزار قم
این شمع روشن است به انوار فاطمه
خواهد که جان خویش بنماید نثار قم

زهرة زهرا

دکتر احمد بهشتی (عارف)

فرستنده: احمد باقریان

در ریاحین شریعت، برترین ریحانه‌ام من
دختر میر شجاعان، بهترین فرزانه‌ام من
زهرة زهرایم و پرورده دامن صبرم
گر حسین شمع فروزان است، بل پروانه‌ام من
بر سر ظلم و پلیدی، تندری رعب آفرینم
با خدا پیوند دارم، ز اهرمن بیگانه‌ام من
لجبه‌های امتحان را بی‌تکلف سیر کردم
راز دهرم، خالصم، بل مخلصم، دردانه‌ام من
گر چه آرامم چو بحر و استوارم کوه آسا
در فراق رهبر آزادگان، خنانه‌ام من
آزمودم عشق حق را پخته گشتم سوختم پس
تشنه راز و نیاز و جرعه مستانه‌ام من
من خدا را بندگی کردم ز لطفش اینک اینک
صاحب جاه و جال و حشمت شاهانه‌ام من
زینب من، تاج عصمت بر سر من، پرشکوه‌ام
در ره قرآن اسیر زاده مرجانه‌ام من

انقلاب کربلا را من پرستاری نمایم
صاحب نثر بلیغ و خطبه جانانه‌ام من
شام را بنگر خراب و کوفه را بنگر خرابات
پس شگفتی نیست، گر آواره بی‌خانه‌ام من
پور ابراهیم و دخت حیدر فخر آفرینم
لرزه افکن بر تن اصنام هر بتخانه‌ام من
زن بیاموزد ز من درس عفاف و دادخواهی
مرد را اندرزگوی حکمت مردانه‌ام من
خوش درخشیدم، دریدم پرده‌های ظلم و ظلمت
هان نپنداری که در گیتی یکی افسانه‌ام من
وقت ایراد سخن یادآور زلزال ارضم
رعب‌آور در دل آن قلدر دیوانه‌ام من
رو چو «عارف» ترجمان ایده‌های پاک او شو
در الست و در قیامت ساقی پیمانه‌ام من

یا حضرت فاطمه معصومه³

فروغ الزمان ضرغامی
دنیا اگر تمام شود پر ز فاطمه
یک تن به مثل دخت پیمبر نمی‌شود
گل‌های عالم ارکه شوندی نثار روی
یک گل به عطر همسر حیدر نمی‌شود
محبوبه خدا نه به جز همسر علی است
این فخر بهر دختر دیگر نمی‌شود
نور دو چشم احمد و هم کفو شیر حق
تفکیک او از این دو میسر نمی‌شود
یک موی فاطمه به شرف با هزار حور
در نزد کردگار برابر نمی‌شود

تشبیه او به حور بهشتی است اشتباه
هر سنگ معدنی دُر و گوهر نمی‌شود
مام شبیر و شبر و کلثوم و زینب اوست
دیگر زنی چو فاطمه مادر نمی‌شود
خلق بهشت و حوری کوثر طفیلش
جز او زنی حقیقت کوثر نمی‌شود
بانوی دیگری به علو مقام وی
پیدا به زیر گنبد اخضر نمی‌شود
شمشاد قامتش به خداوند لایزال
خم جز برای خالق اکبر نمی‌شود
گاه شفاعت ار کندی خشم روز حشر
یک تن رها ز شعله آذر نمی‌شود
روز طلوع او که جمادی دوم است
در نمره کس ز بیست فراتر نمی‌شود
بالد زمین مکه به خود از قدوم وی
فخرش همین بس است مکرر نمی‌شود
شد از خدیجه نور خداوندی آشکار
کز صد هزار مریم و هاجر نمی‌شود
اما هزار حیف که جز او زنی به دهر
گریان ز تازیانه پی در نمی‌شود
از ضربت دری که به پهلوی او زدند
هر دیده کور باد اگر تر نمی‌شود
و ز محسنش که سقط شد از من دگر می‌رس
شرحش برای بنده میسر نمی‌شود
پس بهتر آنکه مطلب خود مختصر کنم
زهر از اختصار مکدر نمی‌شود



می‌گیرد و در یکی از کاروان‌ها اسم می‌نویسد. وسایل سفر را آماده می‌کند. هوا هنوز خیلی سرد نشده. از برف و باران خبری نیست. اول دی ماه، صبح زود به خیابان آستانه می‌روید. اتوبوس درگاراژ ترانسپورت آماده حرکت است. جمعیت زیادی برای بدرقه مسافران کربلا آمده‌اند. راننده اتوبوس از آشنایان شماست. با مادر خداحافظی می‌کنی. او تو را می‌بوسد و سوار ماشین می‌شود. اتوبوس حرکت می‌کند. به پیاده‌رو خیابان آستانه می‌روی. مادر از دور برایت دست تکان می‌دهد. لحظاتی بعد، ماشین در پیچ خیابان ناپدید می‌شود. بی‌حوصله هستی. آن سوی خیابان روی یکی از نیمکت‌های چوبی باغ ملی می‌نشینی. زیر درخت‌ها پر از برگ‌های زرد و خشکیده است. نگاهت به ساختمان شهرداری می‌افتد. آسمان شهر پر از سارهای مهاجر است

پدر از علمای کهک است. به وعظ و خطابه و تدریس اشتغال دارد. خط را در نهایت زیبایی می‌نویسد. با مرگ او، گرد یتیمی در چهار سالگی بر چهره‌ات می‌نشیند. همراه مادر از کهک به قم نقل مکان می‌کنید. زمان به سرعت می‌گذرد. سال ۱۳۳۴ شمسی از راه می‌رسد. باد پاییزی از زمستانی سرد خبر می‌دهد. تو و مادر مستأجر خانه‌ای قدیمی در کوچه ابن بابویه هستید. حیاط خانه، حوضی کوچک دارد با ماهی‌های سرخ و تک درخت کهن سال کاجی که همیشه چند گنجشک روی شاخه‌هایش نشسته‌اند.

مادر مریض است. تب نوبه دارد. وقت و بی‌وقت تب می‌کند. امسال کاروان‌های زیادی از قم به عتبات می‌روند. مادر در اندیشه سفر کربلاست. او را به شهربانی می‌بری. تذکره

که در دسته‌های بزرگ بر فراز حرم و باغ ملی پرواز می‌کنند. روی شاخه درخت‌ها هم پر از سارهای سیاه است.

روزها به کندی می‌گذرد. دلت برای مادر تنگ شده. دهم دی ماه به دیدن آشنایی می‌روی که تازه از سفر کربلا بازگشته است. سراغ مادرت را می‌گیری. لحظاتی سکوت می‌کند. بعد می‌گوید:

— غلامرضا! حال مادرت خوب نیست. کاظمین دیدمش. تب شدیدی داشت. در مسافرخانه بود.

باورت نمی‌شود. کلافه‌ای. چطور می‌توانی به مادرت کمک کنی؟ از دست تو، یک نوجوان چهارده ساله تنها چه کاری بر می‌آید؟ با خود می‌اندیشی، کاش پدر زنده بود.

دوازدهم دی ماه، قبل از اذان صبح راهی حرم می‌شوی. همه جا خلوت است. وارد صحن می‌شوی. در این هنگام ترنم اذان صبح در فضا می‌پیچد. بعد از نماز به سمت ضریح می‌روی. گوشه‌ای می‌نشینی. به یاد مادر می‌افتی. گریهات می‌گیرد. دست به دامن حضرت معصومه³ می‌شوی. آن قدر گریه می‌کنی که از هوش می‌روی. نزدیک ظهر چشم باز می‌کنی. زوآر بالای سرت ایستاده‌اند. صدایشان را می‌شنوی.

— التماس دعا! التماس دعا!

از حرم بیرون می‌آیی. در میدان آستانه از دور نگاهت به یکی دیگر از آشنایان می‌افتد. او هم تازه از کربلا برگشته به سمتش می‌دوی. ناخودآگاه دستش را می‌گیری. نگاهت می‌کند.

— سلام

— علیکم السلام

— زیارت قبول

— ممنون غلامرضا

— مادرمو ندیدید؟

مرد سکوت می‌کند. دستش را فشار می‌دهی.

— ندیدید؟

— آره، امّا...

— امّا چی؟

— هاجر خانومو کاظمین دیدم. فکر نمی‌کنم دوام بیاره! البته عمر دست خداست. شاید تا به حال...

مرد حرفش را ناتمام می‌گذارد و دور می‌شود. تو می‌مانی و یک دنیا غم و تنهایی. از کنار قبرستان شیخان رد می‌شوی. نگاهت به سنگ قبرها می‌افتد. به یاد جمله ناتمام مرد می‌افتی:

— شاید تا به حال ...

به خانه می‌رسی. خودت را در اتاق حبس می‌کنی. میلی به خوردن غذا نداری. شب از نیمه گذشته. فکر و خیال رهایت نمی‌کند. به یاد پدرت می‌افتی. خاطره‌ای مبهم و دور. او دست تو را گرفته و با خود به مجلس روضه امام



حسین⁷ می برد. عده زیادی در حسینیّه کهک جمع شده‌اند. پدر بالای منبر روضه می‌خواند. تو سرت را بالا گرفته‌ای و او را نگاه می‌کنی. نزدیک سحر آرام آرام خوابت می‌برد.

مردی چاووشی می‌خواند. مادر از سفر بازگشته. سر حال و سالم است. زن‌های همسایه دورش را گرفته‌اند. یکی از آنها اسفند دود می‌کند. مردم با عبور از مقابل مدرسه باقریه وارد کوچه ابن بابویه می‌شوند. دایی مسلم و مش رضا که مغازه‌هایشان نزدیک آب انبار است، بیرون آمده‌اند و جمعیت را نگاه می‌کنند.

از خواب بیدار می‌شوی. مؤذن حرم اذان می‌گوید.

چند روز بعد عده‌ای دیگر از زائران امام حسین⁷ باز می‌گردند. یکی از آن‌ها همسایه دیوار به دیوار خودتان است. به دیدنش می‌روی. حال مادرت را می‌پرسی. لبخند زنان می‌گوید: - مادرتو کربلا دیدم. کاروانشون تا آخر برج بر می‌گرده. غلامرضا! می‌دونستی مادرت مریض بود. به حال موت افتاده بود. یکسره تب داشت. اما خدا بهش رحم کرد. تبش قطع شد. خدا عمر دوباره به مادرت داد. چه کار خیری به درگاه خدا کردی جوون؟

آخرین روز دی ماه سال ۱۳۳۴ شمسی، مادر سر حال و سالم در خانه است. ۳۶ سال دیگر هم از خدا عمر می‌گیرد. سرانجام روز هفدهم فروردین ماه سال ۱۳۷۰ شمسی از دنیا می‌رود. مرگ مادر همزمان با شب‌های قدر ماه رمضان است. او را در صحن امامزاده معصومه³ کهک به خاک می‌سپارید. مرگ مادر همزمان با ماه رمضان و شب‌های قدر است. زندگی همچنان ادامه دارد و از دور دست‌ها صدای آوازی حزین به گوش می‌رسد:

تو کوه بزرگ دشت اندوهی
خوابیده به خاک پاک این کوهی
تو سایه نشین باغ پر بیدی
آزردۀ هرم داغ خورشیدی
ای قبله نماي هر نماز من
ای مادر خوب سرفراز من ...





شغل او کفاشی بوده - برای عمق بخشیدن به باورهای دینی خود، تلاش گسترده‌ای را در کسب معارف دینی شروع کرد. او که دارای همتی والا و اراده‌ای استوار و اعتقادی خالص بود، راه مدینه الرسول را پیش گرفت و خود را به حجت خدا در زمان خود و سلسله جنبان نهضت فرهنگی شیعی، حضرت امام باقر⁷، رساند و در حوزه درس و حدیث و معارف آن بزرگوار شرکت کرد و از آن دریای بی‌کران دانش بهره‌ها برد و جان تشنه خود را سیراب ساخت.^۱

اندیشه در سیره و روش مردان بلند مرتبه الهی و پرورش یافتگان مکتب امامان معصوم^۲، انسان را به سمت و سوی حیاتی بالنده و شکوفا و ارزشمند، هدایت و رهنمون می‌سازد. یکی از این مردان، محدثی است از چهره‌های برتر حدیث شیعی. نامش «زیاد» و کنیه‌اش «ابوعبیده» و ملقب به «کوفی» و نام پدرش عیسی است. این محدث در اواخر سده آغازین هجرت در شهر کوفه که گرایش بیشتر مردمش به سمت حبّ اهل بیت^۳ بود، دیده به جهان گشود. او در آن دیار مراحل رشد و تعالی و تکامل جسمی و روحی خود را سپری کرد و در ضمن کار و کوشش در راه تأمین زندگی - که احتمالاً با توجه به مفهوم حذاء،

یارِ دو امام

چنان که اشاره شد، زیاد بن عیسی برای درک آموزه‌های دین، به مدینه رفت و در شمار یاران حضرت باقر⁷ قرار گرفت. او نه تنها صحابی امام به شمار می‌رفت، بلکه بدو به عنوان برجسته‌ترین و نزدیک‌ترین محدث و فقیه نیز نگریسته می‌شود.

این ارتباط و پیوند ژرف سالیان سال تداوم یافت تا اینکه آن حضرت در سال ۱۱۴ به شهادت رسید؛ ولی ابوعبیده، این شیعه دانا و متعهد و شیدا، راه مستقیم ولایت را گم نکرد و بدون کمترین دغدغه فکری، دامن حجت دیگر الهی حضرت ابوعبدالله امام جعفر صادق⁷ را گرفت و پیروی و اطاعت از آن بزرگوار را به عنوان یک فریضه الهی تلقی کرد و بدین سان در گروه یاران حضرت صادق⁷ جای گرفت.^۲

استادان و شاگردان

ابوعبیده حذاء، بیشترین بهره معنوی و کسب دانش دین را از محضر امام باقر⁷ و امام صادق⁷ فراگرفت و بیشترین روایات او بدون واسطه از محضر این دو امام است. کمتر کسی افزون بر این دو امام را سراغ داریم که این محدث از او روایت نقل کرده باشد، جز دو نفر که یکی از آنها ثویر بن ابی فاخته است.^۳

حذاء در میان اصحاب امامان، از جایگاه ممتاز و کم نظیری برخوردار بود و بر اثر حشر و نشر و ارتباط با دو امام شیعه، اخبار فراوانی را در قلب و جان خود جای داده بود. از این رو، گروه زیادی از شیفتگان و پیروان مکتب اهل بیت که از قضا از برجسته‌ترین و نام آورترین اصحاب امامان به شمار می‌روند، در محضر او حضور یافتند و فرصت را غنیمت شمردند و از فضل و دانش او بهره بردند.

این حضور چشمگیر مردان شیعی در حوزه درس او، بهترین گواه بر مرتبه والای ابوعبیده است. به نام برخی از آنان ذیلاً اشاره می‌شود.
ابویوب خزّار، علی بن رثاب، ابان بن عثمان، حرّیز بن عبدالله سجستانی عبدالله بن مسکان، هشام بن سالم، هشام بن حکم، صفوان بن یحیی، یونس بن یعقوب، جمیل بن صالح، عبدالله بن میمون قذاح و عمار ساباطی.^۴

از منظر محدث شناسان

زیاد بن عیسی از دیرباز، نزد محدث شناسان مورد عنایت ویژه است و هر یک از آنان به گونه‌ای به تکریم و پاسداشت حرمت او پرداخته‌اند. در اینجا سخن نجاشی را بازگو می‌کنیم. او در کتاب گران سنگ خود چنین می‌نگارد: زیاد بن عیسی که مشهور به ابوعبیده حذاء است، یکی از کسانی است که از امام

باقر⁷ و امام صادق⁷ روایت می‌کند و بدون تردید او یکی از چهره‌های موجه، موثق، قابل اعتماد و انسان بزرگی است. سپس نجاشی از قول عقیقی علوی که از محدث شناسان بزرگ و هم عصر صدوق است، نقل می‌کند که: ابوعبیده نزد آل محمد، از شأن و منزلت والائی برخوردار بود.⁸

ویژگی‌ها

این راوی فرزانه چنان در ولای اهل بیت^{علیهم‌السلام} و تسلیم و تعبد و دلدادگی به خاندان وحی، مستغرق بود که مورد توجه ویژه امامان معصوم^{علیهم‌السلام} قرار می‌گرفت.

۱. هم کجاوه بودن با امام

در یکی از سفرهای حضرت باقر⁷ به سوی مکه، این افتخار نصیب ابوعبیده شد که هم کجاوه امام⁷ باشد. خود او این رخداد را چنین بازگو می‌کند:

من در یکی از سفرهای امام محمدباقر⁷ - به مکه - هم کجاوه آن بزرگوار بودم. در طول مسیر و حرکت، در آغاز من سوار کجاوه می‌شدم و سپس آن بزرگوار وارد می‌شد. چون هر دو داخل کجاوه قرار می‌گرفتیم، حضرت بر من سلام می‌کرد. مانند کسی که دوست و رفیقش را به تازگی دیده، احوال‌پرسی و مصاحفه می‌کرد و هنگام پیاده شدن، آن بزرگوار پیش از من از

مرکب پیاده می‌شد. باز چون بر زمین قرار می‌گرفتیم، او سلام می‌کرد و مانند شخصی که دوست و همراه خود را به تازگی دیده، احوال‌پرسی می‌کرد. من که از این رفتار کریمانه و بی‌نظیر حضرت دچار شگفتی شده بودم، عرض کردم: یا بن رسول الله! شما کارهایی انجام می‌دهید که من در مردمان دیار خود - عراق - سراغ ندارم و حتی اگر یک بار چنین کاری از کسی سر بزنند، باز هم زیاد است. امام در پاسخ فرمود: مگر اجر و ثواب مصاحفه را نمی‌دانی؟ هرگاه دو مؤمن که با یکدیگر مواجه می‌شوند، یکی از آنان با دیگری دست بدهد، در آن حالت همواره گناهان آنان در حال ریزش است؛ چنان که برگ از درخت می‌ریزد و خداوند تبارک و تعالی به آن دو توجه خاصی می‌فرماید تا از یکدیگر جدا شوند.⁹

۲. از اهل بیت بودن

در میان یاران ائمه^{علیهم‌السلام} تعداد انگشت‌شماری هستند که امامان^{علیهم‌السلام} به آنان مدال پر افتخار و ارزشمند «منا اهل البیت» را داده باشند. یکی از این افراد شایسته، ابوعبیده است.

نگاشته‌اند: بعد از رحلت این محدث، همسرش نزد امام صادق⁷ رفت و به امام عرض کرد: من بر غربت ابوعبیده - که بین راه مکه و مدینه از دنیا رفت و همان جا به خاک

سپرده شد - دلم می‌سوزد و گریه می‌کنم. امام فرمود: «لیس هو بغریب انّ اباعبیده منّا اهل البیت؛ او غریب و دور از وطن نیست، او از ما اهل بیت است».^۷

۳. حضور امام بر قبر ابوعبیده

چنان که زندگی‌نامه نویسان نگاشته‌اند، مرغ جان ابوعبیده در عصر حیات امام صادق^۷، به جهان ملکوت پرکشید و در کنار جاده و مسیر رفت و آمد حاجیان از مدینه به مکه به خاک سپرده شد. یکی از راویان و یاران امام صادق^۷ به نام ارقط می‌گوید: بعد از اینکه ابوعبیده به خاک سپرده شد، امام فرمود: حرکت کن تا به اتفاق هم به کنار قبر ابوعبیده برویم تا برای او دعا کنیم.

ارقط می‌گوید: حرکت کردیم و چون به قبر او رسیدیم، حضرت این چنین در حق او دعا فرمود: «خداوندا! خوشی و خرمی را نصیب ابوعبیده بگردان. قبرش را پر از نور و روشنی قرار ده. او را در بهشت با پیامبرت حضرت محمد^۹ محشور فرما». سپس با یکدیگر برگشتیم.^۸

باور ژرف به امامان

کشی در کتابش این داستان را بازتاب داده است که ابوعبیده می‌گوید: من به حضرت امام باقر^۷ عرض کردم: سالم بن ابی حفصه به من

گفت: تو از کجا می‌گویی که اگر مسلمانی بمیرد، ولی اعتقاد به امامی نداشته باشد، مردن او همانند مردن مردم عصر جاهلیت (در حال شرک و کفر) است؟ من در پاسخ او گفتم: بلی، چنین اعتقاد و آرمانی درست و صواب است. او به من گفت: امام و رهبر تو کیست؟

من در پاسخش گفتم: امامان من، امامان اهل بیت از فرزندان رسول الله^۹ هستند. سالم به سخن من قانع نشد و همچنان به اعتراض خود ادامه می‌داد. اینجا بود که امام باقر^۷ فرمود:

وای بر سالم، بدا به حال او، سالم از کجا می‌داند که جایگاه امام معصوم در نظام اعتقادی اسلام چیست؟ منزلت رفیع امام، بزرگ‌تر و والاتر است از آنچه سالم و سایر مردمان می‌پندارند.^۹

یادآوری: سالم بن ابی حفصه، گرایش به فرقه زیدیه داشت.^{۱۰}

گرایش حدیثی و تألیف

اساساً از زیاد بن عیسی به عنوان فقیه و محدث والامقام یاد می‌شود و اخبار فراوانی از این محدث در کتاب‌های شیعی بازگو شده که با ارزیابی مجموع آنها می‌توان گفت که گرایش روایتی او بیشتر در دو محور اساسی خلاصه می‌شود: حوزه اخلاق و حوزه فقه و اخبار فقهی.

از این بزرگوار کتابی به یادگار نمانده، جز کتابی نامعلوم که نجاشی گفته: «له کتاب».^{۱۱}

نکته‌ای که اشارت بدان جالب است، اینکه نجاشی می‌گوید: ابوعبیده خواهری به نام حمادّه داشت. او یکی از زنانی است که از محضر حضرت صادق^۷ بهره‌مند شد و از آن بزرگوار روایت نقل کرده است.^{۱۲}

اما اینکه آیا او فرزندی داشته، در منابع بدان اشاره نشده. با توجه به کنیه‌اش، شاید فرزندی به نام «عبیده» داشته است.

همان گونه که اشارت شد، او در حیات امام صادق^۷ چشم از جهان فروبست، ولی زمان دقیق آن معلوم نیست.

پیام‌ها در آئینه روایات

حبّ اهل بیت :

ابوعبیده می‌گوید: به محضر مولایم حضرت امام باقر^۷ مشرف شدم. به آن بزرگوار عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! چه بسا شیطان به سراغم می‌آید و اندیشه‌های پریشانی را در ذهنم می‌افکند که با این اعمال و رفتار چگونه شما اهل نجات خواهید بود. ترس و اندوه بر من مستولی می‌شود ولی عشق و علاقه به شما اهل بیت را به یاد می‌آورم، دلم آرامش می‌یابد و امیدوار می‌شوم. امام فرمود: ای زیاده! «و ما

الدین الا الحُبّ؛ دین جز مهر و عشق (به خدا و اولیاء الهی) نیست».^{۱۳}

تأثیر پیوند با خویشان

از امام باقر^۷ نقل می‌کند. چیزی که ثوابش از همه چیز زودتر می‌رسد، پیوند و ارتباط داشتن با خویشاوندان است.^{۱۴}

سه چیز مهم

ابوعبیده در روایتی دیگر از حضرت امام صادق^۷ روایت می‌کند که فرمود: آیا به تو خبر دهم از سخت‌ترین کارهایی که خداوند بر مردم واجب فرموده است؟ با مردم با انصاف رفتار کردن، کمک کردن به برادران دینی و ذکر و یاد خدا در همه حالات، بدین سان که اگر با واجب الهی رو به رو شد، آن را انجام دهد و اگر بر او گناه و معصیتی عرضه شد، آن را انجام ندهد.^{۱۵}

پروا پیشگی

از امام محمد باقر^۷ روایت می‌کند که فرمود: حضرت امیرالمؤمنین^۷ بارها و بارها این را به مردم گوشزد می‌فرمود: هر عملی که همراه با تقوا و پروا پیشگی باشد، کم و اندک نخواهد بود؛ چگونه آن عمل کم است، در حالی که مورد قبول خداوند جل و علا است.^{۱۶}

بهترین‌ها و بدترین‌ها

ابوعبیده می‌گوید: از حضرت باقر^۷ شنیدم که می‌فرمود: حضرت رسول اعظم^۹ می‌فرمود: یکی از کارهایی که ثواب و بازتاب مثبت آن زود

آشکار می‌شود، مهرورزی و نیکی به هم‌نوعان است و بدترین کاری که اثرش زود آشکار می‌گردد، تجاوز به حقوق دیگران و ستم به آنان است.

یکی از عیب‌ها این است که شخص عیب و نقص و کاستی دیگران را می‌نگرد، ولی از دیدن عیب خویش غافل است و مردم را به کارهایی سرزنش می‌کند که خودش همان را انجام می‌دهد و همنشین و دوست خود را با سخنان ناروا و بی‌فایده آزار می‌دهد.^{۱۷}

نشانه‌های یک مؤمن

نشانه‌های انسان مؤمن و دین‌باور این است که چون از کسی راضی و خرسند باشد و از او خوشش آید، این گرایش را به گناه و باطل آلوده نکند و چون با کسی مخالف باشد و از او خوشش نیاید، این ناخشنودی او را از گفتن سخن حق باز ندارد و حق را کتمان نکند و کسی که چون قدرت یابد و به موقعیتی دست یازد، از قدرت سوء استفاده نکند و دست تجاوز و تعدی به سوی مردم دراز نکند.^{۱۸}

پی‌نوشت‌ها

۱. رجال برقی، ص ۱۸-۱۳، چاپ دانشگاه تهران؛ رجال نجاشی، ص ۱۲۲، چاپ داوری قم؛ رجال طوسی، ص ۱۲۲، ۱۳۲؛ نقد الرجال، ص ۱۴۱؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۹؛ ریحانة الادب، ج ۷، ص ۱۹۲ و ...

۲. رجال طوسی، ص ۱۹۸؛ رجال نجاشی، ص ۱۲۲؛ جامع الروات، ج ۱، ص ۳۳۶؛ الامالی للمفید، ص ۳۱۷، چاپ جامعه مدرسین قم؛ قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۰۷، چاپ جامعه مدرسین قم.
۳. موسوعة الفقهاء، ج ۲، ص ۲۱۶.
۴. همان؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۳۰۱؛ الذریعه، ج ۶، ص ۳۳۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۴۵۶، چاپ قدیم؛ جامع الروات، ج ۱، ص ۳۳۶.
۵. رجال نجاشی، ص ۱۲۲، والکنی والألقاب، ج ۲، ص ۴۳۴.
۶. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۷۹، باب المصافحه.
۷. مستطرفات السرائر، ص ۴۰؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۹؛ الکنی والألقاب، ج ۱، ص ۱۱۹.
۸. رجال الکشی، ج ۲، ص ۶۶۵، شماره ۶۸۷.
۹. همان، ص ۵۰۴، شماره ۴۲۸.
۱۰. همان، ص ۵۰۰.
۱۱. رجال نجاشی، ص ۱۲۲.
۱۲. همان؛ ریاحین الشریعه، ج ۴، ص ۱۷۹.
۱۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۶۷.
۱۴. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۲.
۱۵. امالی للمفید، ص ۳۷.
۱۶. همان، ص ۱۴۲.
۱۷. همان، ص ۲۷۸.
۱۸. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۳۴.





مقدمه

هدف این مقاله، نشان دادن تصویر اسلام در کتب درسی فلسطین اشغالی، امریکا، انگلیس و چند کشور اروپایی و چگونگی بازتاب حقایق و نظرات در کتب درسی‌شان است.

نظر به اینکه امروزه بحث کتاب‌های درسی در کشورهای غربی وارد مباحث حساس سیاسی شده است، لازم است که چهره اسلام را در کتب درسی آنها با دقت دوچندان مورد بررسی قرار داد؛ چرا که کتب درسی در تشکیل ساختار ذهنی دانش‌آموز و چگونگی تعامل او با جامعه خود و دیگر جوامع پیرامون خود نقش مهمی دارند.

برای کسب آگاهی در این زمینه، هر چند کتب درسی آنها در دسترس نبود، از نتایج

تحقیقات دانشگاه الازهر مصر و وزارت آموزش عربستان بهره گرفته‌ایم و بدین منظور، به بررسی امور زیر پرداخته‌ایم:

۱. بررسی عناوین اسلام، محمد و قرآن در مقاله‌ها؛
۲. بررسی محتوای متونی که با موضوعات بالا در ارتباط بودند؛
۳. بررسی معانی و استنباط‌هایی که حاوی پیام‌های پنهان بودند؛
۴. بررسی آمارها؛

با توجه به اینکه زبان‌های مقصد ترجمه، حداقل سه زبان است. در اینجا در حد مقدور سعی در ارائه متون اصلی کرده‌ایم و در جاهایی که مقدور نبود، مفهوم اصلی متون را بیان داشته‌ایم. ضمناً در جاهایی که عین مطلب را

ذکر می‌کنیم، نام کتاب و صفحه نیز قید شده است.

در این مقاله به ترتیب موضوعات: پیامبر اکرم⁹، قرآن و اسلام در کتب درسی به تفکیک کشورها مورد بررسی قرار گرفته است که مهم‌ترین مسائل مورد بررسی به شرح زیر است.

پیامبر اکرم⁹

۱. آیا به مقام نبوت پیامبر اکرم⁹ اقرار کرده‌اند؟
۲. شخصیت پیامبر اکرم⁹ چگونه معرفی شده است؟
۳. آیا با احترام از پیامبر اکرم⁹ نام می‌برند؟
۴. عبارت‌های اهانت‌آمیز و تصورات غلط و غرض‌ورزی‌ها در کتب درسی‌شان چگونه بازتاب دارد؟

قرآن

۱. قرآن چگونه کتابی است؟
۲. آیا قرآن وحی الهی است؟

اسلام

۱. آیا اسلام را به عنوان دین می‌شناسند؟
۲. آیا با احترام از دین اسلام یاد می‌کنند؟
۳. دربارهٔ ارکان اسلام و جهاد چه نظری دارند؟

۴. گسترش اسلام چگونه در متون درسی بازتاب دارد؟

اینک یافته‌های خود را در زمینه‌های بالا، در هر یک از کشورها عرضه می‌کنیم.

الف) پیامبر اکرم⁹

در کتب درسی فلسطین اشغالی

در بیشتر کتاب‌های درسی سطوح پایین، زندگی پیامبر اکرم⁹ این گونه آمده است: محمد بنیان‌گذار دین اسلام است. او تا سال ۶۲۲ در مکه زندگی کرد تا اینکه از جانب خداوند بر وی دین جدید وحی شد. محمد ساکنان مکه را به ایمان به خدای یگانه دعوت کرد. مردم مکه از ترس اینکه مبدا به مال و دینشان گزندگی برسد با او مخالفت کردند. محمد نیز از ترس جان‌ش به همراه خانواده‌اش به شهر یثرب فرار (Escape) کرد. در آن شهر مردم دین او را پذیرفتند. مسلمانان به فرار (Escape) محمد از دست مردم مکه (Theexodus Hijra) هجرت می‌گویند (معنی دقیق‌تر: خروج بنی‌اسرائیل از مصر به کنعان). این هجرت آغاز تقویم اسلامی در سال ۶۲۲ میلادی است.

از آن هنگام دین محمد در سرزمین شبه‌جزیره عرب گسترش یافت. محمد گاهی با دلیل و گاهی با زور طایفه‌های مختلف را کنار هم گرد آورد و بدین ترتیب امت را تأسیس کرد و جنگ با یکدیگر را ممنوع ساخت. سپس

محمد ایمان آورندگان را برای گسترش دین اسلام به کشورگشایی فراخواند.

این ترجمه متنی است که در اغلب کتب درسی از جمله «سلسلة کتب وسائل النجاح التعبير و الفهم» (۲۰۰۲، ص ۶۶) آمده و دکتر علی بن صالح الخبطی آن را در مقاله‌اش نقل کرده است.^۱

با بررسی ۲۳ کتاب درسی در پایه‌های مختلف، پیامبر اکرم^۹ این گونه معرفی شده است:

۱. پیامبر اعظم^۹ از جانب خداوند به پیامبری مبعوث نشده است.^۲

۲. نام محمد را بدون اشاره به مقام نبوت آن هم بارها ذکر می‌کنند.^۳

۳. هجرت پیامبر اکرم^۹ را فرار می‌دانند.^۴

۴. معراج پیامبر اکرم^۹ را افسانه‌ای خرافی مطرح کرده‌اند.^۵

۵. چون دیگر انبیاء، زندگانی زاهدانه و متواضعانه نداشت.^۶

۶. پیامبر اکرم^۹ مردی خیالباف، جنگجو و نوآور اسلام معرفی می‌شود.^۷

۷. دعوت پیامبر اکرم^۹ دنیوی است، نه دینی.^۸

۸. اسلام چیزی جز افکار و مفاهیمی که محمد از یهودیان و نصارا گرفته، نیست و همان

آموزه‌ها را به روشی مناسب به عرب‌ها ارائه کرده است.^۹

از بررسی متون این کتب ملاحظه می‌شود که هدف آنها ایجاد تصویری منفی و مبهم از اسلام در ذهن دانش‌آموز یهودی برای اثبات ادعای یهودیان صدر اسلام است که می‌گفتند اسلام چیزی جز افکار و مفاهیم آیین یهود و نصارا نیست، بی‌آنکه کوچک‌ترین اشاره به این حقیقت کنند که قرآن تصدیق‌کننده تورات و انجیل است.

در کتب درسی آمریکا

در هیچ یک از کتاب‌های درسی مورد مطالعه عنوان پیامبر ذکر نشده است و تنها به نام «محمد» اشاره رفته است. تنها جایی که عنوان پیامبر ذکر شده است، عنوان بخش زندگی پیامبر اکرم^۹ در این کتاب است:

"The word and its peoples"

(p.۲۲۶)

تحت عنوان

The Revelations Of The Prophet .

۲. در کتاب درسی

"Literature – The Reader's

choice"

چکیده‌ای کوتاه از زندگانی پیامبر اکرم^۹ آمده است. در صفحه ۴۱۳ این کتاب تصویری

خیالی و افسانه‌ای از معراج پیامبر اکرم^۹ درج شده است و در یک نقاشی، پیامبر اکرم^۹ را سوار بر اسب در حالی که فرشته‌ها دور او جمع شده‌اند، نشان می‌دهد.^{۱۰}

۳. در کتاب درسی

– "The World History Connections To Date"

تاریخ اسلام از آغاز تا دوره عثمانی‌ها آمده است. در این کتاب تصویری از بازار مکه ارائه شده که عده‌ای از مردم مکه نشسته‌اند و در گوشه‌ای از بازار فروشنده‌ها با صدای بلند اجناس خود را می‌فروشند. در این بین مردی درشت هیکل و سیاه چهره با ریشی سیاه برای عده‌اندکی صحبت می‌کند. (ص ۲۵۶، ۱۱)

۴. در کتاب درسی

"The World'S History And Geography"

در بخش زندگانی پیامبر اکرم^۹ چنین آمده است.^{۱۲}

«او در کودکی به خاورمیانه سفر می‌کند و تحت تأثیر یهودی‌ها و مسیحی‌هایی که با او برخورد می‌کنند، قرار می‌گیرد» بدون شک هدف از این بیان القای دیدگاهی منفی به پیامبر است.

۵. در کتاب درسی

"History Of The World: People, Places And Concepts"

نیز در بخشی تحت عنوان

"The Life Of Muhammad"

آمده و نویسنده کتاب چنین بیان می‌کند:

«بدون شک در طول مسیر، محمد با تعالیم یهود و مسیحیت آشنا شده بود. (ص ۱۵۷، ۱۳)». همچنین در ادامه همین مطلب در صفحه ۱۴۴ آمده است:

"Forced The People Of Madinah To Acknowledge Allah As their Only God", (P.۱۴۴):

«محمد مردم را وادار می‌کرد تا یگانگی خداوند را تصدیق کنند».

۶. نویسنده کتاب

"The World Geography And Culture"

پیامبر اکرم^۹ را شتر سواری معرفی می‌کند که در شهر مدینه زندگی می‌کرد (ص ۲۲۳). در ادامه همین مطلب می‌نویسد:

"god sent the angel Gabriel to a man named Muhammad, an ordinary camel driver who lived in the city of mecca. Muhammad was told that he was god's chosen prophet or messenger".^{۱۴}

«خداوند فرشته جبرئیل را نزد مردی به نام محمد فرستاد، ساربان‌ی که در شهر مکه زندگی

می‌گردد. گفته می‌شد که او پیامبر برگزیده خدا یا رسول الله بود».

کتاب درسی یونان

دو کتاب درسی از کتب درسی یونان
"Christianity And Other Religions"

(تاریخ مسیحیت و دیگر ادیان) و

"Byzantine History"

(تاریخ روم شرقی) مورد بررسی قرار گرفت. هر دو کتاب برای دوره نظری تدریس می‌شوند. در این دو کتاب سعی شده است. پیامبر اکرم^۹ را جنگ طلب جلوه بدهند و آن حضرت را آغازگر جنگ علیه مشرکین مکه معرفی کرده‌اند.^{۱۵}

همچنین در این دو کتاب، سؤال بسیار مهم و تأمل برانگیزی از دانش‌آموزان پرسیده شده است: محمد مرد صلح است یا مرد جنگ؟^{۱۶} بدون آنکه عنوان پیامبری را ذکر بکنند. از ظاهر سؤال هم پیداست که چندان لحن خوبی هم ندارد. هر چند نظام آموزشی یونان یکی از بهترین نظام‌های آموزشی در جهان است و در ارایه اطلاعات دقیق تاریخی، جغرافیایی و ... تلاش زیادی می‌کند، ولی در معرفی پیامبر اکرم^۹ و اسلام چندان پایبند به حقایق تاریخ نیست و در مسیری کاملاً اشتباه سعی در ارائه تصویری منفی از اسلام دارد.

در کتب درسی اتریش

کتاب‌های درسی تاریخ و علوم اجتماعی دوره ابتدایی این کشور مورد بررسی قرار گرفت. هر چند در این کتب به دوره درخشان تمدن اسلامی اشاره شده است، ولی درباره پیامبر اکرم^۹ به مواردی اشاره می‌کند که دور از واقعیت است و زیاده‌روی هم کرده‌اند. به عنوان مثال، به موارد زیر توجه کنید:

۱. در این کتاب‌ها نیز پیامبر اکرم^۹ را با احترام یاد نمی‌کنند.
۲. پیامبر را چوپانی معرفی شده که از طبقه پایین جامعه است.
۳. در توصیف پیامبر اکرم^۹ او را دیندار و با ایمان معرفی نمی‌کند.
۴. در متن درس که درباره پیامبر اکرم^۹ است، از نقاشی‌هایی استفاده شده است که به بچه‌ها القا می‌کند که مسلمانان مردمانی بیابان‌گرد و عقب مانده هستند.
۵. بدون اینکه به مقام نبوت پیامبر اکرم^۹ و وحی اشاره‌ای کنند، ایشان را مردی خیال‌باف معرفی می‌کنند که در عالم رؤیا تعلیم دیده است.^{۱۷}

قرآن

کتب درسی آمریکا

۱. در کتاب درسی

Were Gathered In a Book Known As The Quran, Which Is The Holy Book Of Islam", (P.۲۲۶).

«وقتی محمد در مدینه سخنرانی می‌کرد، برخی از یارانش آنها را می‌نوشتند، سپس همین نوشته‌ها در کتابی تحت عنوان قرآن جمع‌آوری شد که کتاب مقدس اسلام است».^{۱۹}

کتاب درسی فلسطین اشغالی

کتاب درسی این کشور در جهت تثبیت تصورات و ایده‌هایی است که منجر به عدم قداست قرآن کریم می‌شود؛ زیرا که صهیونیست و یهود آن را ساخته و پرداخته افکار محمد^۹ می‌دانند و استنباطشان این است که جزء بزرگی از آن از کتب دینی یهود گرفته شده و در بعضی از این کتب مطالبی آمده که حاکی از ارتباط بین زبان قرآن و زبان تورات است. نویسندگان این کتاب‌ها می‌کوشند که به دانش‌آموز ثابت کنند که قرآن برگرفته از تورات است.

طبق تصورات غلط بعضی از کتب درسی یهودیان، سعی شده است که قرآن را چنین تعریف کنند که حاوی تعدادی از پیش‌بینی‌ها و رؤیاهای محمد نیز است و بخش زیادی را نیز از تورات الهام گرفته و در چارچوب این تصور غلط، بعضی از کتب اشاره به آوردن قرآن از آسمان به وسیله محمد بعد از معراج می‌کنند. و معتقدند که که محمد از بیت المقدس به آسمان عروج و قرآن را از آنجا نازل کرد.

"Literature – The Reader's Choice"

قرآن این گونه معرفی شده است:

"According To The Muslim's Belief, The Book That Was Revealed Diretly By God To The Prophet Muhammad" (Pp.۴۳۴'۴۴۸).

«مسلمانان بر این عقیده هستند که قرآن کریم به طور مستقیم از جانب خداوند بر محمد^۹ ابلاغ شده است».

۲. در همین کتاب درباره مدت زمان نگارش قرآن به دو زمان اشاره شده است:^{۱۸}

"It Was Witten Thirty (۳۰) Years After The Death Of Muhammad' P.۴۳)

«قرآن بعد از سی سال از رحلت پیامبر اکرم^۹ نوشته شده است». ولی در جایی دیگر عنوان می‌کند که قرآن در طول بیست سال نگارش یافته است (ص ۴۴۸). این اشتباه‌ها حکایت از عدم دقت در ارایه اطلاعات درست به دانش‌آموزان دارد.

۳. همچنین در تحریفی آشکار درباره چگونگی نگارش قرآن کریم در کتاب درسی

"The World And Its Peoples"

چنین آمده است؛

"When Muhammad Preached In Medina, Some Of His Followers Wrote Down His Messages. They

در اشاره به این نکته است که بعضی از کتب درسی رژیم اشغالگر واژه‌های دینی یهودی را برای موضوعات اسلامی به کار می‌برند؛ مثلاً قرآن، تورات محمد و حدیث نبوی و سنت پیامبر را تورات شفاهی و مکمل قرآن معرفی می‌کنند. هر چند اسلام به آزادی دینی احترام می‌گذارد و آنچه را که یهود و مسیح از جانب خدا آورده‌اند، تصدیق می‌کند، اما یهودیان به اسلام و احساسات مسلمانان احترام نمی‌گذارند.^{۲۰} این بخش از مقاله را با نقل بخشی از کتاب درسی تاریخ رژیم اشغالگر اسرائیل به پایان می‌برم:

وقتی محمد در مدینه برای پیروانش سخنرانی (داستان‌ها و حکایت‌هایش را تعریف می‌کرد) می‌کرد، برخی از ایشان سخنان او را می‌نوشتند. سپس این نوشته‌ها را در کتابی با عنوان قرآن جمع کردند که کتاب مقدس اسلام است.^{۲۱}

کاملاً واضح و روشن است که قرآن سخنان خداوند است که به واسطه جبرئیل بر پیامبر اکرم^۹ نازل شده است. ضمناً در این کتاب پیامبر اکرم^۹ با عنوان پیامبر معرفی نشده است.

ج) اسلام

در کتب درسی فلسطین اشغالی

نتایج این بررسی نشان می‌دهد که در کتب درسی رژیم اشغالگر اسرائیل، میان دین اسلام و خشونت و شمشیر رابطه تنگاتنگی برقرار

کرده‌اند و تأکید می‌کنند که انتشار و گسترش دین اسلام به وسیله شمشیر انجام گرفته است و بر اساس این ادعای خود در جاهای مختلفی در کتب درسی، دین اسلام را دین شمشیر معرفی می‌کنند.

در برخی تصاویر کتاب‌ها نیز این مفهوم به دانش‌آموز القا می‌شود. در این زمینه می‌توان نکات زیر را مشاهده کرد:

در این راستا بعضی از کتاب‌ها تصاویری را نشان داده‌اند که در آنها مدعی رابطه دین اسلام با خشونت هستند.

۱. در یکی از این کتاب‌ها عکسی از یک مسجد و در کنار آن سپاه اسلام و در پایین عکس، نماد جنگ نزد مسلمانان را نشان می‌دهد که عبارت است از دو شمشیر که در وسطشان در قسمت بالا هلال ماه است، سپس در توضیح عکس موجود در کتاب آمده است «اسلام دین جنگ‌طلبان است».^{۲۲}

۲. برای تأکید بر رابطه دین اسلام با خشونت، فتوحات اسلامی را حملات جنگی اسلام نام گذاشته‌اند.^{۲۳}

۳. در برخی متون این کتاب‌ها نیز آمده است: «عملیات اشغالگری اسلامی از بزرگ‌ترین جنگ‌های تاریخ بشریت به شمار می‌روند که جهان مانند این جنگ‌ها را از زمان اسکندر مقدونی در قرن چهارم قبل از میلاد به خود ندیده است».^{۲۴}

۴. مسلمانان را اشغالگر و فتوحات اسلامی را مانند لشکرگشی مسلحانه با هدف تصرف توصیف کرده‌اند.^{۲۵}

۵. در بعضی از این کتب درسی گفته می‌شود که دین اسلام از جانب خدا نیست و از جانب حضرت محمد^۹ بر قبایل شبه جزیره عرب تحمیل شده است.^{۲۶}

۶. این نکته را القا می‌کنند که با آمدن اسلام مشکلات زیادی برای مسلمانان به وجود آمد و عقیده جدید، زندگی مردم را در صحرا سخت کرد.^{۲۷}

۷. القا می‌کنند اسلام مردم جهان را به دو گروه کافر و مسلمان تقسیم می‌کند. در یکی از متون درسی عین این جمله آمده است؛ توجه فرمایید:

«مسلمانان مردم جهان را به دو گروه تفسیر می‌کنند: یا اسلام یا جنگ».^{۲۸}

و این درحالی است که دین مقدس اسلام تجاوز مسلمانان بر دیگران را حرام می‌داند و تنها جنگ را برای دفاع جایز می‌شمارد. قرآن می‌فرماید:

«در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید که خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد» (بقره/۱۹۰).
آیا واقعاً نویسندگان این کتاب‌ها قصد دارند حقایق بزرگ تاریخ را که نشان از ابهت و عظمت اسلامی است، از کودکان‌شان پنهان کنند. مگر نه این است که زندگی دشوار عرب

بدوی در سایه اسلام به گونه معجزه‌آسایی دگرگون شد و آنان پرچمدار فرهنگ و تمدن در سراسر جهان گردیدند.

د) آموزه‌های اسلامی

۱. کتب درسی دنیای غرب سعی در مخدوش کردن مقدسات اسلام دارد و آنها را همان عادات قدیمی دوران بت‌پرستی - که حضرت محمد^۹ تغییرات اندکی در آنها انجام داده است - می‌داند. و این کتب مدعی‌اند که ارکان اسلام از طرف پیروان پیامبر^۹ تعیین شده‌اند، نه از جانب خدا و همچنین عنوان می‌کنند که اعتقادات دینی اسلامی نتیجه ملاقات پیامبر^۹ با یهودیان و مسیحیانی است که در سفرها با آنها روبه‌رو شده بود.^{۲۹}

۲. در این کتب بر این نکته تأکید دارند که اسلام چیزی جز نگارش تعدیل یافته از یهودیت و آنچه در تورات آمده نیست و اینکه حضرت محمد تلاش بسیاری برای مطابقت و هماهنگی دین خود با دین یهود کرد.^{۳۰}

حج

همچنین بعضی از این کتاب‌ها اطلاعات غلطی درباره حج ذکر کرده‌اند، مثلاً قربانی کردن عملی است که مراسم حج با آن به پایان می‌رسد و این کتب این موضوع را بیان می‌کنند که «محمد متن دینی جدیدی را آماده کرد که با اعتقادات جدید هماهنگ بود» و برای او

سخت بود که یک عادت قدیمی یعنی حج را لغو کند، همان عادتی که در شبه جزیره عرب رواج داشت. بنابراین او [محمد] این آیین قدیمی به جا مانده از زمان بت پرستی را تغییر نداد. هر چند در آن محتوای جدیدی قرار داد.^{۳۱}

چگونه برای رسول خدا لغو کردن یک عادت قدیمی به جامانده از زمان بت پرستی سخت است در حالی که!! پرستش بت‌ها را لغو کرده بود؟

جهاد

با بررسی محتوای کتب درسی، این نکات آشکار می‌شود که:

۱. بین مفهوم جهاد در اسلام و خشونت تفاوتی قائل نمی‌شوند و جهاد را نوعی خشونت می‌دانند.

۲. هر کس به جنگ برود ثروت و افتخار نصیب او می‌شود.

۳. جنگ جویی که در جنگ کشته شود، به او لقب قدیس (شهید) می‌دهند.^{۳۲}

این نکته درخور توجه است که مؤلفان کتب درسی معنای جهاد را در اسلام - که جهاد را فقط برای دفاع مشروع دانسته است و دفاع در قوانین جدید بین‌المللی مورد تأیید است - مورد غفلت قرار داده‌اند و آیاتی را که به مسلمانان دستور می‌دهد تا به مبارزه با تجاوزگری بپردازند، نادیده گرفته‌اند.

آمارها

از ۱۸ کتاب مورد بررسی در کشور آمریکا که دکتر احمد البنیانی، پژوهشگر وزارت آموزش عربستان سعودی،^{۳۳} ارائه کرده، این آمار به دست آمده:

۵۰ درصد کتاب‌های مورد بررسی به مسایل عادی اسلام اشاره داشته‌اند. ۲۲/۲ درصد کتاب‌های مورد بررسی نکات مثبتی از اسلام ارائه کرده‌اند. ۲۷/۸ درصد کتاب‌های مورد بررسی دیدگاهی کاملاً منفی نسبت به اسلام داشته‌اند.

از ۲۳ کتاب درسی فلسطین اشغالی دکتر علی صالح الخطیطی، پژوهشگر وزارت آموزش عربستان سعودی،^{۳۴} بررسی کرده، این نتایج به دست آمده:

۱۳ درصد کتاب‌های درسی به مسائل عادی اسلام اشاره داشته‌اند. ۴/۳ درصد کتاب‌های مورد بررسی نکات مثبتی از اسلام را ارائه کرده‌اند.

۸۲/۶ درصد کتاب‌های درسی دیدگاهی کاملاً منفی به اسلام داشته‌اند.

از ۳۰ کتاب درسی انگلیس که از سوی گروه پژوهشی به سرپرستی دکتر عبدالمحسن العقیلی پژوهشگر وزارت آموزش عربستان^{۳۵} بررسی شده‌اند، نتیجه گرفته می‌شود که ۷۳ درصد مباحث آنها در مورد مسائل معمولی آیین اسلام است و ۱۷ درصد کتاب‌های درسی به مطالب مثبتی از اسلام اشاره کرده‌اند و ۱۰ درصد نیز به مباحث منفی پرداخته‌اند.

نتیجه‌گیری

۱. دانش‌آموزان آینده ساز هستند. با توجه به تصورات غلط که در کتب درسی کشورهای غرب بازتاب دارد، تعامل اسلام با غرب در مسیر صلح و همدلی نیست.
۲. تحریف در کتب درسی دانش‌آموزان بر اساس سیاست‌ها و منافع سیاسی است، نه بر اساس واقعیت‌ها.
۳. نظام آموزشی آنان در صدد تربیت انسان‌های صالح نیست، بلکه دانش‌آموزان برای اهداف سیاسی بلند مدت تربیت می‌شوند.
۴. طرح مسائل اسلامی در کتب درسی غرب کاملاً غرض‌ورزانه است و تحریفات صورت گرفته عمدی است.
۵. در غرب اطلاعات ارائه شده در کتب درسی بچه‌ها در سطوح بالا به روش‌های مختلف پشتیبانی می‌شود تا فضای کینه و نفرت در آنها نهادینه شود. روشن است که هیچ نکته مثبتی در جهت صلح و دوستی در آنها نمی‌توان یافت.
۶. در آینده، ما در فضایی قرار خواهیم گرفت که علیه اسلام تهدیدات زیاده‌تر و زیاده‌تر خواهد شد.

پیشنهادهای

۱. تشکیل تیم‌های پژوهشی برای بررسی دقیق‌تر موضوع در حوزه‌ای وسیع‌تر و تشویق پژوهشگران در این مقوله.

۲. لازم است که در بررسی‌ها از روش‌های علمی - تخصصی بهره‌گیریم.
۳. منابع به روز درسی غرب در تعداد فراوان در اختیار پژوهشگران و محققان قرار بگیرد.
۴. آثار پژوهشگران در این زمینه در قالب برگزاری نمایشگاه‌هایی به مسئولان و عموم مردم اطلاع‌رسانی شود.
۵. یافته‌های پژوهشگران در اسرع وقت با تسهیلات زیاد چاپ شوند و در اختیار خوانندگان قرار بگیرد.
۶. با توجه به اهمیت موضوع و نقش تصویرسازی در باورپذیری کودکان، در تدوین ادبیات مصور دینی اسلام، تلاش مضاعف مبذول شود و تمامی سازمان‌ها در کشورهای اسلامی، به طور هماهنگ توجه بیشتری به این موضوع داشته باشند.
۷. با گفتگوها حداقل دیدگاه‌ها در کتب درسی تعدیل گردد تا شاید در آینده شاهد دنیای آرامی برای کودکانمان باشیم. فضایی که کینه و نفرت بر آن حاکم باشد، محیط مناسبی برای بروز اندیشه‌های صلح و رشد و تعالی نخواهد بود.

منابع

۱. Arab And Muslim Image In The Public Education Textbooks Of Israel Dr. Ali S.Al-Khabti, Educational Research, Ministry Of

٥. Image Of Islam In Schoolbooks In Greece. Dr.Tarek Radwan, Faculty Of Languages And Translation, Al-Azhar University.

٦. Image Of Islam And Muslems In History Schoolbooks In Italy. Dr.Salah Ramadan El-Sayed, Faculty Of Languages And Translation, Al-Azhar University.

پی نوشتها

١. صورة العرب والمسلمين فى الكتب الدراسية فى إسرائيل، دكتور. على بن صالح الخبتي.
٢. سفر به گذشته، از قرون وسطی تا قرن حاضر، ١٩٩٧م، ص ١٣ به نقل از مقاله «صورة العرب والمسلمين فى الكتب الدراسية فى إسرائيل»، على بن صالح الخبتي.
٣. همان، ص ١٣.
٤. از نسلی به نسل دیگر، درس هایی از تاریخ، ١٩٩٤م، ص ١٩٩.
٥. همان.
٦. مجموعه تاریخ ملت اسرائیل، ١٩٧٢، ص ١٥ - ١٦، به نقل از مقاله «صورة العرب والمسلمين فى الكتب الدراسية فى اسرائیل»، على بن صالح الخبتي.
٧. همان.

Education Kingdom Of Saudi Arabia

صورة العرب والمسلمين فى الكتب الدراسية فى اسرائيل، د. على بن صالح الخبتي.

٢. Arab And Muslim Image In Public Education Textbooks Of The United States Of America. Dr.Ahmed A.Al-Banyan, Educational Research, Ministry Education Kingdom Of Saudi Arabia

صورة العرب و المسلمين فى الكتب الدراسية فى أمريكا، د.أحمد بن عبدالله البنيان.

٣. Image Of Islam In Austrian Schoolbooks. Dr.Mohamed Mansour, Faculty Of Languages And Translation Al-Azhar University.

٤. Arab And Muslim Image In The Public Education Textbooks Of Britan. Dr.Abdul Muhsin S. Al-Aqeeli, Head Of team of Analyzing British Schoolbooks, General Directorate Of Educational Research, Ministry Of Education, Kingdom Of Saudi Arabia.

۸. سلسله تاريخ ملت اسرائيل، ۱۹۷۲م، ص ۱۵
- ۱۶- به نقل از مقاله « صورة العرب والمسلمين في الكتب الدراسية في اسرائيل»، على بن صالح الخبتي.
۹. همان.
۱۰. arab and muslim image in public education textbooks of the united states of America. Dr.ahmed a.al-banyan, educational research, ministry of Education, Kingdom Of Saudi Arabia.
۱۱. همان.
۱۲. همان.
۱۳. همان.
۱۴. همان.
۱۵. image of islam in schoolbooks in Greece. Dr.tarek radwan, faculty of languages and translation, al-azhar university
۱۶. همان.
۱۷. Image Of Islam In Autrian Schoolbooks. Dr.Mohamed Mansour, Faculty Of Languages And Translation Al-Azhar University
۱۸. صورة العرب والمسلمين في الكتب الدراسية في أمريكا؛ دكتور احمد بن عبدالله البنيان.
۱۹. همان.
۲۰. از نسلی به نسلی دیگر: درس‌هایی از تاریخ، ۱۹۹۴، ص ۲۰۴، به نقل از مقاله دکتر علی صالح الخبیطی.
۲۱. History Of Israel, ۱۹۹۳, Pp۶۷.
۲۲. مقاله دکتر علی الخبیطی.
۲۳. History Of Israel, ۱۹۹۳, Pp۵.
۲۴. از نسلی به نسلی دیگر: درس‌هایی از تاریخ، ۱۹۹۴، ص ۲۱۰.
۲۵. همان، ص ۲۱.
۲۶. همان، ص ۱۹.
۲۷. همان.
۲۸. همان.
۲۹. سفری به گذشته، از قرون وسطی تا عصر جدید، ۱۹۹۷م، ص ۲۲.
۳۰. اسرائيل و ملت‌ها، ۱۹۷۲م، ص ۱۹.
۳۱. همان.
۳۲. از نسلی به نسلی دیگر: درس‌هایی از تاریخ، ۱۹۹۴م، ص ۲۱۴.
۳۳. Arab And Muslim Image In Public Education Textbooks Of The United Ststes Of America. Dr.AhmedA.Al-Banyan, Educational Research, Ministry Of Education, Kingdom Of Saudi Arabia
۳۴. Arab And Muslim Image In The Public Education Textbbbks Of Israel Dr. Ali S.Al-Khabti, Educational Research, Ministry Of Education, Of Kingdom Of Saudi Arabia
۳۵. Arab And Muslim Image In Public Education Textbooks Of Britian. Dr.Abdul Muhsin S. Al-Aqeeli, Head Of team of Analyzing British Schoolbooks, General Directorate Of Educational Research, Ministry Of Education, Kingdom Of Saudi Arabia

بفش پنجم

سفرنامه کربلا



سید مسن فاطمی مومد

دوشنبه ۱۳۸۵/۳/۲۲

فضیلت مسجد کوفه

قرار بود کاروان صبح ساعت ۴:۳۰ به طرف حرم مطهر حرکت کند و ساعت ۷ باز گردد، اما به دلیل خستگی و کم خوابی خودم و بچه‌ها، گروه را همراهی نکردیم.

پس از صرف صبحانه، ساعت ۸:۳۰ به طرف مسجد کوفه حرکت کردیم. حوادث مهم تاریخی، به ویژه در زمان حکومت امام علی ^۷، در این مسجد رقم خورده است. بسیاری از خطبه‌های امام علی ^۷ که در نهج‌البلاغه آمده، در همین مسجد بیان شده است. روحانی در اتوبوس به اختصار، چند مورد از فضایل مسجد کوفه را برشمرد:

- هزار پیامبر و هزار وصی پیامبر در آنجا نماز خوانده‌اند و محل نماز حضرت مهدی (عج) پس از ظهور خواهد بود.

- حضرت نوح کشتی‌اش را در مسجد کوفه ساخت و تنوری که در طوفان نوح از آن آب می‌جوشید، در این مسجد قرار داشت.

- خواندن نماز واجب در آن برابر با حج مقبول و نماز مستحبی برابر با عمره مقبول است.

- نماز واجب و مستحب در آن مثل به جا آوردن حج و عمره همراه با رسول خدا است.

- یک نماز واجب در آن با هزار نماز و یک نماز مستحب با پانصد نماز برابری می‌کند.

- شب معراج وقتی گذر پیامبر به این مسجد افتاد، اجازه گرفت و در آن فرود آمد و دو رکعت نماز خواند.

- از امام باقر ^۷ نقل شده: اگر مردم از فضیلت مسجد کوفه خبر داشتند، از شهرهای دور به سوی آن می‌آمدند.

– مسجد کوفه یکی از چهار مکان مقدس است که مسافر می‌تواند نمازش را شکسته یا تمام بخواند.^۱

مسجد کنونی کوفه یقیناً همان مسجدی است که امام علی^۷ در آن رفت و آمد داشته و به شهادت رسیده است؛ هرچند ساختمان آن تغییر یافته است.

نزدیک مزار منسوب به میثم تمار از اتوبوس پیاده شدیم. هرچه به ظهر نزدیک می‌شدیم، هوا گرم‌تر می‌شد و اعمال مسجد کوفه زیاد است. تصمیم بر این شد ابتدا به مسجد کوفه برویم. ادامه راه را تا مسجد پیاده رفتیم. در راه، به روحانی کاروان گفتیم: قصد دارم برای درک فضیلت خواندن نماز در اماکن مقدسی چون مسجد کوفه، به جای نماز مستحبی، نماز قضا بخوانم. او گفت: احتمالاً نماز قضا هم کفایت می‌کند و همان ثواب نمازهای مستحبی را در این مکان‌ها دارد.

در راه، گاه روحانی دعا‌های مخصوص را با صدای بلند می‌خواند و بقیه زمزمه می‌کردند.

مسجد کوفه

به مسجد کوفه رسیدیم. پس از بازرسی بدنی و تحویل لوازمی مثل دوربین و ساک وارد شدیم. مرقد‌های مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به مسجد چسبیده‌اند. ابتدا وارد صحن بارگاه مسلم و هانی شدیم تا پس از آن وارد مسجد کوفه شویم. در آنجا افرادی که فارسی دست و پا شکسته می‌دانند، برای زائران، دعا

می‌خوانند و حق الزحمه می‌گیرند. اما روحانی کاروان ما خواندن دعاها را به عهده گرفت و درخواست یکی از آنان را که جلو آمد، رد کرد که باعث دلخوری او شد و چپ‌چپ به روحانی نگاه می‌کرد. گویا حق انحصاری او را از بین برده‌اند.

در این مسجد دو محراب است. یکی را که احتمال بیشتری داده‌اند محل ضربت خوردن امام علی^۷ باشد، تزئین کرده‌اند، اما محراب دیگر ساده است. چون محل ضربت خوردن آن حضرت معلوم نیست، هر دو جا را زیارت کردیم و در هر دو جا زیارت امین‌الله را از روی تابلو بزرگ خواندیم. در محراب غیرمعروف، شخصی اسکناس هزار تومانی گذاشته بود و مرتب می‌گفت: «محراب امام علی؛ زیارتی» منظورش از «زیارتی» آن بود که زائران پول بگذارند تا بردارد.

در حیاط مسجد کوفه، محل دکه‌القصا را مشخص کرده‌اند. امام علی^۷ در اینجا می‌نشسته و قضاوت می‌کرده است. بیت‌الطشت نیز در حیاط، کنار دکه‌القصا است. این دو جا هم نماز و زیارت دارند.

آخرین مقامی که نماز خواندیم، مقام امام صادق است. یکی از خادم‌ها با دیدن ما، مقداری اسکناس در جامه‌ری ریخت تا ما نیز در آن پول بریزیم و پس از رفتن ما به جیب بزنند! مسجد کوفه به گونه‌ای زیبا در حال بازسازی است. از دو کارگر در مورد بانی و مجری این پروژه پرسیدم. گفتند: بودجه آن را

هندی‌ها می‌پردازند و مهندسان آن هم اهل هند هستند.

بیش از نود درصد عبادت‌کنندگان در این مسجد نیز مانند مسجد سهله ایرانی هستند. تصور کنید در ایام بسته بودن راه بر ایرانی‌ها، چقدر این اماکن مقدس، متروک بوده‌اند.

در مسجد کوفه با تابلو، مقام پیامبران و ائمه^۱ را مشخص کرده‌اند. زائران در هر مقام، دو رکعت نماز مستحبی مثل نماز صبح می‌خوانند و پس از آن، دعا‌های وارد را یک نفر با صدای بلند می‌خواند و بقیه زمزمه می‌کنند. اگر زمزمه‌کنندگان با عربی هم آشنا باشند، بالاخره نمی‌توانند برخی کلمات را تشخیص دهند و غلط تلفظ می‌کنند، مگر متن دعاها را در دست داشته باشند و علاوه بر آنکه به گوینده گوش می‌دهند، کلمات را هم ببینند. به حاج اکبر گفتیم: چه خوب است در قم این دعاها را در کتاب‌های کوچک مثل زیارت‌نامه‌ها چاپ کنیم و به اینجا بفرستیم تا زائران از روی آنها بخوانند. او این پیشنهاد را پسندید، اما گفت: کسانی که شغلشان خواندن این دعاهاست، معلوم نیست بگذارند چنین کتاب‌هایی در اینجا بماند؛ زیرا به کسب و کار آنها لطمه می‌زند.

مزار مسلم و هانی را در جوار مسجد کوفه در بقعه‌های جداگانه زیارت کردیم. کولر آبی ساخت ایران، کفش‌داری مزار مسلم را خنک می‌کرد. قبری با ضریح کوچک در جوار مسلم را به مختار نسبت می‌دهند، اما اعتبار آن زیر سؤال است. بارگاه مسلم و هانی تعمیر نشده است.

بیت الطشت

در ابتدا بیت‌الطشت، سرداب بود؛ اما به دلیل رعایت نکردن بهداشت، سید بحر العلوم (م ۱۲۱۲ق) آن را صاف کرد.^۲ قضیه بیت‌الطشت به دو گونه مفصل و کوتاه نقل شده است. اولین کتاب‌هایی که داستان مفصل را نوشته‌اند، به قرن هفتم باز می‌گردند.^۳ از نقل داستان مفصل به دلیل ایرادات فراوان در آن خودداری می‌کنیم. اولین کتابی که روایت کوتاه را نوشته، به قرن ششم باز می‌گردد. خلاصه‌اش آن است که دختری برای غسل حیض به چشمه‌ای می‌رود. در آنجا زالویی وارد شکمش می‌شود. پس از مدتی زالو بزرگ‌تر شده، دختر شبیه زنان باردار می‌گردد. بعضی برادرانش خواستند او را بکشند، اما به پیشنهاد برخی دیگر او را نزد امام علی^۷ می‌برند. به دستور حضرت، دختر در تشتی از لجن می‌نشیند و زالو با استشمام بوی آن از شکم بیرون می‌آید.^۴

این روایت نیز چند ایراد دارد: یکی اینکه زنجیره سند ندارد و مرسل است. دیگر اینکه زالو نمی‌تواند به حدی بزرگ شود که اگر در شکم باشد، شخص شبیه زن باردار شود. دیگر اینکه معمولاً موجوداتی که بیرون بدن زنده‌اند، در درون بدن به سرعت می‌میرند و به عکس، کرم‌هایی که در درون بدن زنده‌اند، پس از خروج از بدن می‌میرند. لذا بعید است زالو بتواند درون بدن انسان به مدت چند روز زنده بماند. گویا همین اشکالات باعث شده که علامه سید محسن امین هنگام گردآوری قضاوت‌های

شگفت امیرالمؤمنین⁷، این قضیه را نقل نکند، با اینکه این داستان شهرت فراوان دارد.^۵ هفده - هجده سال پیش، از پزشکی شنیدم: دختری را نزدم آوردند که شکمش شبیه زن‌های باردار شده بود، اما بستگان او گفتند که هنوز ازدواج نکرده است. به شکم او سون زدم (یا گفتم که سون بزنند) و آب زرد رنگ فراوان از او خارج شد.

احتمال دارد داستان بیت‌الطشت از اساس نادرست باشد یا اینکه مانند همان بوده که آن پزشک می‌گفت و قضیه زبان به زبان گشته و به صورت داستان فوق تغییر یافته است.

خانه امام علی⁷ و مزار میثم

از مسجد کوفه بیرون آمدیم. جلو در گاری‌چی‌های مستضعف و جوان ایستاده بودند. آنها مبتلایان به پادرد را تا خانه امام علی⁷ یا مزار میثم با گاری می‌برند. یکی از آنها جلو آمد. کارت شناسایی‌اش را نشان داد و گفت: اسمم «عبدالله» است. دوست داشت با ایرانی‌ها هم‌صحبت شود. در میان کاروان ما پیروزی به گاری احتیاج داشت. عبدالله را از میان گاری‌چی‌ها صدا زدم. او از اینکه به اسم صدایش زدم، خوشش آمد و با لبخند به همکارانش نگاهی انداخت.

خانه کوچک امام علی⁷ نزدیک مسجد کوفه قرار دارد. برای ورود به این خانه نیز کنترل‌های لازم مثل بازرسی بدنی صورت می‌گیرد.

داخل و بیرون آن را نمای آجری کرده‌اند. یکی از عرب‌های داخل خانه گفت که نماکاری مربوط به اواخر حکومت صدام است. قدیمی‌ترین مدرکی که در مورد این خانه پیدا کردم، سفرنامه ابن جبیر است که در سال ۵۸۰ق در سفر به عراق وارد این خانه شد و گزارش آن را نوشت.^۶ قسمتی شبیه پستو را کتابخانه امام حسن⁷ و امام حسین⁷ معرفی کرده‌اند. باور آن مشکل است. قسمتی از یک اتاق، حدود نیم متر از زمین بالا است. می‌گویند که امام علی⁷ را آنجا غسل داده‌اند. چاه آب در خانه وجود دارد. در همه این قسمت‌ها یکی - دو نفر با کلاه قرمز ایستاده‌اند و درخواست پول می‌کنند. بعضیشان تعدادی اسکناس هزار تومانی به دو منظور مقابل چشم زائران گذاشته‌اند: پول ریختن و گذاشتن اسکناس درشت.

در جوار خانه، بقایای دارالاماره است؛ همان کاخی که محل سکونت عبیدالله بن زیاد بود و مسلم را از بالای آن به زمین پرتاب کردند.

از مزار میثم تمّار تا خانه امام علی⁷ حدود یک کیلومتر فاصله است. نماز ظهر و عصر را در حرم میثم به امامت روحانی کاروان خواندیم. یکی از کلاه‌قرمزها فرصت را مغتنم شمرد و شروع کرد به گفتن تکبیر نماز. پس از اتمام نماز، جلو در خروجی ایستاد و درخواست پول کرد. سپس طرف خانم‌ها رفت و وقتی دید کسی پول نمی‌دهد، به آنها گفته بود: اصفهانی، خسیس! کسی را ندیدم به او پول بدهد. وقتی

این را شنیدم، برای اینکه خیلی دلخور نشود، اسکناسی صد تومانی به او دادم.

بازگشت به هتل

پس از نماز، برای صرف ناهار به طرف هتل راه افتادیم. پشت مزار میثم، پارکی دیدم که در آن تعدادی آهن‌پاره زنگ‌زده به جای تاب و سرسره و... افتاده بود. به جای چمن، علف‌های هرزه به بلندی نیم متر رسیده بود. این پارک چندی‌آور نه تنها شادی‌آور نبود، بلکه انسان را به یاد غم و غصه‌هایش می‌انداخت.

در راه، صف ماشین در حدود یک کیلومتر را در نوبت بنزین دیدم. پس از چند روز گشت و گذار در جاده‌ها و خیابان‌های عراق، اولین بار خط‌کشی را در خیابانی به طول تقریبی صد متر دیدم. در مقابل ساختمانی که بر دیوار آن، علائم راهنمایی و رانندگی نقاشی شده بود. آن ساختمان به اداره راهنمایی و رانندگی تعلق داشت و زحمت کشیده و خیابان مقابل را خط‌کشی کرده بودند.

در گذشته کوفه و نجف دو شهر کاملاً جدا از هم بودند. از حدود بیست سال پیش با زیاد شدن خانه‌ها این دو شهر به هم متصل شدند.

دوشنبه در نجف

به دلیل زیاد بودن اعمال مسجد کوفه و خاک‌آلود بودن آن و گرمی هوا، زائران نیاز به استراحت و استحمام داشتند. ساعت ۶ عصر به طرف حرم حرکت کردیم.

امروز در حرم امام علی^۷ برخلاف روزهای قبل عرب‌های زیادی حضور یافتند و برای

حضرت زهرا^۳ دسته سینه‌زنی راه انداختند. بر پارچه‌ای در جلو عزاداران، این عبارت نوشته بود: «موکب السقاية، مأتم ابی‌الفضل العباس». عزاداران در صحن مطهر به عزاداری و سینه‌زنی مشغول شدند.

امروز که نه روز شهادت حضرت زهرا^۳ است و نه مناسبت دیگر، برایم سؤال برانگیز بود که چرا حرم شلوغ شده است. شنیدم رسم عراقی‌ها این است که هر روز هفته را به حرم یکی از ائمه اختصاص می‌دهند. پنجشنبه و جمعه به حرم سیدالشهدا^۷ می‌روند و روزهای دوشنبه به حرم امام علی^۷. اما چون این روزها ایام فاطمیه است، بیشتر برای همسر امام عزاداری می‌کنند. عراقی‌ها ایام فاطمیه را خیلی گرمی می‌دارند و به آن عاشورای صغیر می‌گویند.

امشب آخرین شب حضور ما در نجف است و به خواست خدا فردا به سمت کربلا حرکت می‌کنیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. ر.ک: هدیه الزائرین، ص ۲۴۷ - ۲۴۹.
۲. ر.ک: تاریخ الکوفه، ص ۶۰.
۳. ر.ک: الروضة فی فضایل امیرالمؤمنین^۷، ص ۱۸۲ به بعد؛ الروضة، ص ۱۵۵.
۴. ر.ک: الخرائج و الجرائج، ج ۱، ص ۲۱۰.
۵. ر.ک: عجائب احکام امیرالمؤمنین^۷.
۶. رحلة ابن جبیر، ص ۱۸۸.





بدین وسیله از مدیران مسئول و سردبیران نشریات زیر که در تبادل فرهنگی با کوثر فعال بوده‌اند، تشکر می‌شود. وصول شماره‌های زیر را اعلام می‌داریم. دوام توفیق و خدمت همه فعالان جبهه فرهنگی را از خدای بزرگ خواهیم.

مدیر داخلی

نشریات	شماره‌های رسیده	نشریات	شماره‌های رسیده
آفاق	۲۴	فصلنامه قرآنی کوثر	۲۶
اخبار شیعیان	۲۷، ۲۸، ۲۹	فقه اهل بیت	۴۷
اندیشه حوزه	۶۷، ۶۸	گلبنگ مسجد	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵
آراز آذربایجان	۵۴، ۵۳	میلغان	۹۷، ۹۸
الرشاد	۴، ۹	مسجد	۲۲۸
بازتاب اندیشه	۹۱	موعود	۸۵ تا ۸۶
بعثت	۱۳۳۰، ۱۳۳۱	نامه جامعه	۴۰، ۴۱، ۴۲
پرسمان	۶۰، ۶۱، ۶۲	نگاهی به رویدادهای آموزش و پرورش	۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴
پگاه حوزه	۲۲۷، ۲۲۵	نهال انقلاب	۳۶۵
حکومت اسلامی	۴۵	هدی	۴
راه رشد	۱۰۵	یاد	۸۵
شیعه شناسی	۱۹	یاس	۵۹، ۶۰
صنعت فرائید	۲۱، ۲۲		
طلوع	۲۳		

برگ اشتراک

مشخصات متقاضی:	شماره اشتراک:
مرکز:.....	
این جانب:.....فرزند:.....ت:.....میزان تحصیلات:.....	
شغل:.....	مايلم مجله فرهنگ کوثر به صورت پستی از شماره.....
تا.....	به آدرس ذیل برایم ارسال شود.
آدرس:.....	
کد پستی:.....	تلفن:.....کد:.....
امضاء	

برگ اشتراک فصلنامه فرهنگ کوثر

اشتراک (۴ شماره) : ۳۲۰۰۰ ریال

لطفاً وجه اشتراک را به حساب جاری ۱۲۳۳۱، بانک ملی، به نام مجله فرهنگ کوثر، کد ۲۷۰۸، شعبه خیابان شهداء، قم، واریز و رسید آن را همراه برگ اشتراک به آدرس: قم، ص پ ۳۵۹۶ - ۳۷۱۸۵ ارسال نمایید.

نشانی: قم، خیابان شهداء، جنب مدرسه امیرالمؤمنین (ع)، فصلنامه فرهنگ کوثر

تلفن: ۷۷۳۵۴۷۸ - ۰۲۵۱

«هزینه پستی از مشترکان داخلی دریافت نمی‌شود.»

تلفن توزیع: ۷۷۳۵۳۰۳